

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ر رمضان در تاریخ

(حوادث تاریخی)

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۸-
عنوان و نام پدیدآور : رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)/ صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۳۹۲
وضعیت ویراست : [ویراست ۲].
مشخصات ظاهری : ۲۶۱ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۲-۸ / ۶۵۰۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : اسلام -- تاریخ
موضوع : شیعه -- تاریخ
رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ا ۲ ص / BP۱۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۴۸۴۳۶

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آية الله العظمى صافی گلپایگانی رحمته

- نام کتاب: رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) ■
- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی مدظله الوارف ■
- چاپ اول: شوال المکرم ۱۴۳۴ / تابستان ۱۳۹۲ ■
- شمارگان: ۳۰۰۰ ■
- بهای: ۶۵۰۰ تومان ■
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۲-۸ ■
- سایت الکترونیکی: www.safi.ir www.saafi.net ■
- پست الکترونیکی: saafi@saafi.net ■
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱ ■
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵) ■

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا <small>علیه السلام</small>	۱۳
دین و سیاست.....	۱۹
بسیج افکار علیه حکومت بنی عباس.....	۱۹
نقشهٔ مأمون.....	۲۲
وظیفه امام <small>علیه السلام</small>	۲۴
حکمت‌ها و فواید بیعت امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۴
۱. انقلاب فکری در عصر مأمون.....	۲۶
۲. اعتراف بنی عباس به حقانیت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۸
۳. استقبال مردم از امام رضا <small>علیه السلام</small>	۳۱
۴. نگرش امام رضا <small>علیه السلام</small> به موضوع ادیان مختلف.....	۳۵
حدیث سلسله‌الذهب.....	۳۷
فصل دوم: وفات جناب ابوطالب <small>علیه السلام</small>	۴۳
مختصری از فضایل ابوطالب <small>علیه السلام</small>	۴۹
فصل سوم: وفات حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small>	۵۹
شخصیت خدیجه <small>علیها السلام</small>	۶۲

- فصل چهارم: حدیث اخوت..... ۷۵
- عقد اخوت بین اصحاب پیامبر ﷺ ۹۱
- تکرار عقد اخوت ۹۳
- موضوع مهم و جالب ۹۳
- عقد اخوت بین پیامبر و علی علیه السلام ۹۵
- فصل پنجم: ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام ۹۹
- ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۰۳
- القاب و کنیه امام علیه السلام ۱۰۵
- فضایل امام علیه السلام ۱۰۵
- شرفِ نَسَب ۱۰۷
- علم امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۰۸
- مکارم اخلاق ۱۱۲
- پند بی‌رنجش ۱۱۲
- ترس از عذاب الهی ۱۱۳
- محبت امام علیه السلام به مردم ۱۱۵
- امام علیه السلام میهمان خانه خدا ۱۱۶
- جلالت امام علیه السلام ۱۱۶
- امام علیه السلام، نمایش رحمت الهی ۱۱۷
- محبت، پاسخ جسارت ۱۱۸
- حلم امام علیه السلام ۱۱۹
- سخاوت امام علیه السلام ۱۲۰

فهرست مطالب / ۹

- بخشش، پیش از ابراز نیاز ۱۲۲
- پاداش امام علیه السلام به غلام ۱۲۲
- اهمیت امام علیه السلام به زندگی مردم ۱۲۳
- زهد امام علیه السلام ۱۲۳
- هیبتِ امامت ۱۲۵
- اسرار صلح حضرت مجتبی علیه السلام ۱۲۶
- مرد مصلح ۱۳۶
- علل و اسرار صلح ۱۳۶
۱. اجرای حکم الهی ۱۳۶
۲. ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن علیه السلام ۱۴۰
۳. اوج انحطاط اخلاقی مردم ۱۴۱
۴. خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی ۱۴۲
۵. فریب مردم توسط معاویه ۱۴۲
۶. برخورد با سیاست مکر و حيله ۱۴۳
۷. سیاست اسلامی امام علیه السلام ۱۴۴
- مهم‌ترین شرایط صلح ۱۴۹
- فصل ششم: ولادت حضرت امام جواد علیه السلام ۱۵۱**
- شخصیت حضرت امام جواد علیه السلام ۱۵۳
- امامت در کودکی و کمی سن ۱۵۶
- فصل هفتم: غزوه بدر ۱۶۳**
- قرآن و غزوه بدر ۱۶۹
- پرچم‌دار و قهرمان نمونه جنگ بدر ۱۷۵

- ۱۷۹ قهرمانان دیگر
- ۱۷۹ نمونه‌ای از مساوات اسلامی
- ۱۸۱ درس‌های غزوه بدر
- فصل هشتم: فتح مکه و حوادث آن..... ۱۹۳**
- ۲۰۱ خانه کعبه
- ۲۰۳ بت پرستی و پیکره پرستی
- ۲۰۵ علی ع بر دوش پیامبر ص
- ۲۰۵ عفو و گذشت بی نظیر در تاریخ
- ۲۰۹ اعلان آزادی و مساوات حقوقی
- فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین ع..... ۲۱۳**
- ۲۱۵ وصی و خلیفه پیامبر ص
- ۲۲۳ سیره شیخین اعتبار ندارد
- ۲۳۴ زمامداری حضرت علی ع
- ۲۳۷ مدح و ثنای بی مورد
- ۲۳۹ سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری
- ۲۳۹ یادی از آیت الله بروجردی قدس سره
- ۲۴۵ کتاب نامه
- آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در
- ۲۵۷ یک نگاه

مقدمه

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

«به‌درستی که در داستان‌های آنها، عبرتی برای خردمندان است».

یکی از اعمال پرفیض و برکت که وسیله ترقی و کمال بشر است و در آیات شریفه قرآن مجید و روایات و احادیث، از آن مدح بسیار شده، تفکر است.

تفکر در خلق آسمان و زمین و نظامات عالم خلقت و اسرار آفرینش؛ تفکر در حوادث، اتفاقات و تحولات روزگار؛ تفکر در گذشت عمر و پرونده اعمال و بالآخره تفکر در ماه مبارک رمضان، توأم با انجام وظایف و برنامه‌های دیگر، سبب قوت ایمان و رشد شعور اسلامی و برداشت فواید تربیتی، اخلاقی و اجتماعی بیشتر است.

تفکر در معانی آیات قرآن، و مضامین دعاها، تفکر در اوضاع

۱۲/رمضان در تاریخ

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مسلمانان، و تحولات جهان اسلام از ماه رمضان گذشته تا حال برای تعیین برنامه کار تا ماه رمضان آینده، و از جمله تفکر در حوادث تاریخی این ماه برای عبرت و موعظه. کتاب حاضر، شرح و تحلیل و درس‌هایی از چند حادثه از حوادث تاریخی این ماه مبارک است که به منظور تقویت درک مذهبی و رشد افکار و بیدار شدن احساسات اسلامی نوشته شده است. امید است مطالعه آن برای عموم، به خصوص نسل جوان، در این ماه خدا سودمند واقع شود.

ان شاء الله تعالی

۲۹ جمادی‌الاولی ۱۳۹۲ هجری قمری

لطف‌الله صافی گلپایگانی

فصل اول:

بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام 

از حوادث و اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، بیعت با ولایتعهدی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود؛ که بنا به نقل شیخ مفید و دیگران در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری صورت گرفت.^۱

واقعه واگذاری ولایتعهدی به حضرت رضا علیه السلام از جانب مأمون یک نقشه سیاسی بود. مأمون برای فرونشاندن آتش انقلابات داخلی و تظاهر به حسن‌نیت و ارادت خود به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که تا آن زمان از جانب حکومت بنی‌عبّاس و خلفای وقت، نظیر منصور، هادی و هارون، تحت شدیدترین فشارها و شکنجه‌ها گرفتار بودند، اقدام به این عمل کرد.

۱. هرچند در روز آن بین مورخان و محدثان اختلاف وجود دارد، برخی آن را روز اول ماه رمضان، برخی روز دوم، برخی چهارم، برخی ششم و برخی هفتم رمضان ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد علت اختلاف از آن جهت باشد که پذیرش ولایتعهدی آن حضرت در اول ماه رمضان بوده و بیعت رسمی با آن امام علیه السلام در ششم و هفتم ماه رمضان صورت گرفته است.

برای اطلاع از اقوال رجوع کنید به: یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۸؛ طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۹؛ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۴؛ مفید، مسارالشیعه، ص ۲۲؛ همو، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۱؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۸۵-۸۶؛ ابن‌جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶؛ ابن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲۶۴؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۱۲۳؛ ابن‌کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ کفعمی، المصباح، ص ۵۱۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸؛ ج ۹۹، ص ۴۳.

ستمگری‌ها و بدرفتاری‌ها، ظلم و تعدی بنی عبّاس، نسبت به آل علی علیهم‌السلام که اهل بیت و ذریّه پیغمبر و از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت و حامل علوم نبوت می‌باشند، فزونی گرفته بود.

حبس در بدترین زندان‌ها، شکنجه‌های شدید، آوارگی از وطن و مسکن، منع آب و نان، ضرب و شتم، هتک حرمت، کشتن با فجیع‌ترین اشکال، نمونه‌هایی از این سختگیری‌ها بود.

آل علی علیهم‌السلام هیچ تقصیری نداشتند، جز آنکه خیر و سعادت بشر را می‌خواستند و شیفته و دل‌باخته حق و خواستار عدالت و آزادی بودند و مردم، آنها را شایسته رهبری مسلمانان می‌دانستند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امت را به آنها ارجاع داده تا دین، احکام و سایر مسائل شرعی را از آنها بیاموزند. مردم، آل علی علیهم‌السلام را دوست می‌داشتند و آنان، مالک دل‌های جامعه بودند.

در مقابل، بنی عبّاس افرادی ستمگر، ستم‌پیشه، غاصب، غارتگر بیت‌المال و متجاوز بودند؛ خلافت اسلامی را مانند دوران بنی امیه از مسیر خود خارج کرده و بدترین استبدادها و دیکتاتوری‌ها را تشکیل دادند و آتش اختلافات نژادی و ملی و عرب و عجم را بین مسلمانان روشن کردند؛ و برای آنکه مسلمانان از اصول اساسی اسلام و فهم حقایق قرآن بی‌اطلاع باشند و به حقوق خود آشنا نشوند و بنی عبّاس بتوانند روش حکومت‌های پیش از اسلام را مرتجعانه احیا نمایند، با

بیعت با ولایت مهدی امام رضا علیه السلام / ۱۷

زبان عربی - که همان زبان اسلام و قرآن بود - به مخالفت برخاسته و از توسعه آن، در قلمرو کشورهای اسلامی جلوگیری کرده، زبان‌های محلی را رواج دادند؛ که حتی می‌گویند: به «ابومسلم» دستور دادند:

هرچه عرب‌زبان در خراسان است، از بین ببر؛ زیرا آنهایی که به زبان عربی آشنا نباشند و نتوانند مفاهیم و مقاصد قرآن را به طور مستقیم از قرآن بگیرند، طبعاً به آن وضع حکومت پر از تجمّلات و دستگاه عریض و طویل خلافت، مانند یک مسلمان آزاد و قرآنی، با نفرت و بغض نمی‌نگرند.

بنابراین، مأمون از کسانی بود که زبان فارسی را رواج می‌داد و به شعرای پارسی‌زبان جایزه اعطا می‌کرد؛ نه برای اینکه به فرهنگ و زبان پارسی علاقه داشت؛ بلکه برای اینکه جنگ عرب و عجم را به راه بیندازد و با جانب‌داری از یک گروه، حمایت آنها را جلب، و گروه دیگر را بکوبد؛ زیرا ایجاد تفرقه بین ملل عرب و عجم و رواج دادن تعصبات باطل و ملت را رودرروی هم قرار دادن، برای نگاهداری پایه‌های حکومتی که برخلاف احساسات عموم رفتار می‌کرد، راه مؤثری بود.

یکی از خیانت‌هایی که بنی‌عبّاس به اسلام روا داشت، همین بود که جامعه مسلمانان را از یکپارچگی خارج ساخت و بین آنان اختلاف ایجاد کرد و در حقیقت قیام‌هایی را که علیه دستگاه خلافت در ایران و

کشورهای دیگر آغاز شد، پایه‌ریزی کردند؛ مردمان دلسوز و فهمیده را مجبور به سکوت، و جاسوسان آنها جامعه را از امنیت محروم کرده بودند. به این علل، مردم آنها را دوست نمی‌داشتند و ستم‌های آنها به آل علی علیه السلام دل‌ها را از آتش اندوه می‌سوزانید.

عکس‌العمل مردم در برابر اعمال ناهنجار بنی‌عباس، افزون شدن علاقه آنان به رهبران و امامان اهل بیت علیهم السلام بود. ولی حکومت که فقط بر پایه زور پایدار مانده بود و به سرنیزه و تهدید و ارباب‌تکا داشت، بر شدت عمل خود می‌افزود و دسته‌دسته سادات جوان و پیر و هواخواهان حکومت آزاد اسلامی را به شهادت می‌رساند و یا زنده‌به‌گور می‌کرد و یا اینکه در سیاه‌چال‌ها می‌انداخت.^۱

آل علی علیهم السلام آزادی‌خواه و طرف‌دار حکومت حق و عدالت اسلامی برمبنای قرآن و سنت نبوی بودند و مرور زمان ثابت کرد، بنی‌عباس کسانی نیستند که بتوانند رهبری مسلمانان را عهده‌دار باشند.

تفکیک سیاست از دیانت و دین از دنیا هم ممکن نبود تا بنی‌عباس بگویند ما سیاست را اداره می‌کنیم و آل علی علیهم السلام دیانت را؛ بنابراین، اگر از جنبه دینی و معنوی کم و کاستی داشته باشیم و هر خلاف شرعی نیز مرتکب شویم، با سیاست و ریاست و حکومت مغایر نیست.

۱. ابوالفرج اصفهانی در کتاب *مقاتل الطالبیین* به‌طور مفصل از این جنایات پرده برداشته

دین و سیاست

بنی عباس ناچار بودند خود را هم رهبر سیاسی و هم رهبر دینی بدانند؛ زیرا در اسلام، سیاست و دیانت از هم جدا نیست. دیانت یعنی همه چیز، تجزیه دین از سیاست و انفصال سیاست از دین، شعاری است که بیگانگان و دشمنان اسلام، از پشت آن، می‌خواهند اسلام را از حکومت در جوامع مسلمین معزول کنند و وحدت مسلمان‌ها را از بین ببرند. این موضوع، یعنی تجزیه، فصل و جدایی دین از دنیا، خطرناک‌ترین افکار ضداسلامی و مخالف صریح تعالیم اسلام، آیات و نصوص کتاب و سنت است؛ بنابراین، بنی‌امیه و بنی‌عباس هم نتوانستند آن را انکار کنند و خود را پیشوای مسلمین خوانند، بی‌آنکه واجد صفات رهبری باشند و اشکال وارد مخالفان آنها هم این بود که شما به شهادت اعمال و رفتاری که دارید و برای اینکه عالم به معارف اسلام نمی‌باشید، واجد صفات رهبری نیستید و غاصب این مقام می‌باشید.

بسیج افکار علیه حکومت بنی‌عباس

در اواخر حکومت دیکتاتوری هارون و آغاز حکومت مأمون، احساسات توده‌های وسیع مسلمانان، علیه حکومت بنی‌عباس به شدت اوج گرفت و عکس‌العمل در برابر کارها و اختناق افکار و سلب

آزادی‌های فردی و دینی، در قلوب زیاد شده و در حال انفجار بود. جریان جنگ خونین «امین» و «مأمون» و آن‌همه کشتار و اتلاف نفوس و نیز، قتل امین، ماهیت این بازیگران صحنه سیاست را بیش از پیش فاش کرد.

مأمون، احساسات ملی و قومی ایرانیان، و امین نیز احساسات ملی و قومی عربی را وسیله ساخت و عالم اسلام را تجزیه کردند و احساساتی را که اسلام، سال‌ها پیش از بین برده بود، زنده نموده و احساسات واقعی اسلامی را که مافوق این احساسات بود، نادیده گرفتند و مصالح عالی‌ه اسلام را به مصالح شخصی خود فروختند.

اسلام، تعصب نژادی، ملی و قومی را لغو کرد و جنگ، برای پیروزی و برتری نژاد یا قوم و ملت خاص را ممنوع نمود و تمام بشر را از هر قوم و ملت، دعوت به اسلام و برادری کرد، ولی خلفای غاصب، عموماً این جهت را مراعات نکرده و از اختلافات، بهره‌برداری می‌کردند.

مسلمانان فهمیده و متفکر، در گذشته و حال، این دقایق و نکات را درک کرده و از ضررهای رواج ملّیت‌های گوناگون در جامعه اسلامی اطلاع دارند؛ اما قدرت‌هایی که از این افکار کهنه و پوسیده، برای بقای سلطه و حکومت خود استفاده می‌کنند، به نصایح بزرگان اسلام اعتنا ندارند.

بیت باولایتمدی امام رضا علیه السلام / ۲۱

مأمون برای اینکه به اوضاع آشفته سروسامانی بدهد و از عکس العمل آن‌همه جنایات و خیانت‌ها، قتل سادات و اسراف بیت‌المال، تا حدی جلوگیری کند و خشم مردم را فرو بنشانند و خود را خیرخواه مسلمین و دور از مطامع سیاسی جلوه دهد؛ و به گفته بعضی، اهل بیت علیهم السلام را طالب حکومت معرفی کند؛^۱ یا آنان را به خاطر قبول منصب از دستگاه حکومت، در معرض اعتراض واقع سازد^۲ و آن را دستاویزی برای شرعی بودن حکومت خود قرار دهد و مسلمانان و بسیاری از سران و خواص خود را که انتقال خلافت را به آل علی علیهم السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مقرر شرعی آن، آرزومند و خواستار بودند و بلکه اصرار می‌ورزیدند، ساکت و راضی سازد، دست به یک نیرنگ سیاسی و

۱. به نظر ما این علت، یک علت معقول و منطقی برای اقدام مأمون نیست؛ زیرا حکومت و خلافت، حق شرعی حضرت رضا علیه السلام بود و قبول آن، از مقام آن حضرت چیزی نمی‌کاست؛ و مردم هم که به اهل بیت علیهم السلام متوجه بودند، برای آنکه رهبری اسلام را حق شرعی آنان می‌دانستند و عقیده داشتند که پیشرفت اسلام در مسیر واقعی خود، وابسته به حکومت و رهبری امامان علیهم السلام است، که از جانب خدا و رسول، برگزیده و تعیین شده‌اند و بدیهی است که هدف حکومت امامان، اصلاحات واقعی و تأمین عدالت اجتماعی و خیر و سعادت برای عموم است و هدف حکومت غاصبان و زورگویان، منافع شخصی و استبداد و استعمار است.

۲. چنانچه از باب ۴۰ *عیون اخبار الرضا* علیه السلام استفاده می‌شود، بعضی از همین جهت، از خود آن حضرت سؤال کردند و جواب شافی و کافی شنیدند. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.

بازی تازه‌ای زد، که هم خود را تبرئه و طرف‌دار حق معرفی کند، و هم تشنجاتی را که در گوشه‌وکنار و اطراف مملکت بود، آرام و موقعیت حکومتش را که سخت متزلزل بود، مستحکم و استوار سازد.

نقشه مأمون

مأمون درصدد برآمد که دست به‌سوی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دراز کند، و بهترین و شایسته‌ترین و عالم‌ترین و پرهیزکارترین آنها را - که از هر جهت میان مسلمانان، دارای حسن شهرت و مورد علاقه و ارادت عموم باشد و در بین بنی‌عبّاس و دیگران، نظیر و مانندی نداشته باشد - به عنوان ولیعهد انتخاب کند و او را در جریان‌ها و وقایع و کارهایی که می‌شود، به قبول مسئولیت وادار سازد، و به‌اصطلاح، عضو هیئت‌حاکمه قرار دهد.

این اقدام، از یک‌سو، مردم را به آینده اسلام و مسلمانان، امیدوار می‌ساخت و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السلام را در شمار هیئت‌حاکمه‌ای که اکثریت آنها به ریاست مأمون، مورد اعتراض جامعه بودند، معرفی می‌کرد و به گمان مأمون، طبعاً این موضوع، محبوبیت حضرت رضا علیه السلام و ایمان و ارادت مسلمانان را به خاندان رسالت، کاهش می‌داد و از ناحیه دیگر هم، صدای کسانی را که به نام اهل‌بیت علیهم السلام، قیام و شورش می‌کردند، خاموش می‌ساخت.

پیت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام / ۲۳

نقشه مأمون این بود که پس از اجرای این برنامه‌ها و رسیدن به اهداف خویش مانند پدرانیش - که آن‌همه سادات، رجال و بزرگان اهل بیت را به شهادت رساندند - او نیز هر زمان که بخواهد و مصلحت سلطنتش اقتضا کند، امام رضا علیه السلام را از میان بردارد.

بنابراین برای اجرای اهداف شوم خود، «رجاء بن ابی الضحاک» را با گروهی از افسران ارشد، به مدینه طیبه فرستاد تا هر طور که شده، امام علیه السلام را به خراسان بیاورند.^۱

آنها نیز - به شرحی که در تواریخ است - امام علیه السلام را الزاماً و با احترام ظاهری، به «مرو» آوردند و مأمون، با تهدید به قتل، آن حضرت را به قبول ولایتعهدی مجبور ساخت؛ ولی امام علیه السلام رسماً با مأمون شرط گذاشت که در هیچ یک از امور مملکتی، مداخله‌ای نخواهد داشت؛ و با این عمل، مأمون را از اینکه بتواند امام علیه السلام را در جریان‌های کشور رتق و فتق امور، عزل و نصب حکام و امرا مسئول سازد، مأیوس کرد و بدین ترتیب امام از اینکه در ردیف هیئت حاکمه باشند، جداً امتناع فرمودند.^۲

۱. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۲؛ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۹۴؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۶۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۱ - ۹۵.
۲. ر.ک: طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۷۲؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۴۷۴.

وظیفه امام علیه السلام

چنانچه می‌دانیم و نیز برحسب عقاید صحیح شیعه، همه ائمه هدی علیهم السلام در روش و رفتاری که در پیش گرفتند، تکلیف و وظیفه‌ای را که از جانب خدا برای آنها معین شده بود، اطاعت می‌کردند، و در قیام، اقدام، سکوت و خانه‌نشینی، هدفی جز اطاعت خدا، ترویج دین، هدایت خلق و حفظ اسلام نداشتند.

حضرت رضا علیه السلام از نقشه‌های مأمون آگاه بود و می‌دانست که موضوع ولایتعهدی چیزی جز صحنه‌سازی و فریب‌کاری نیست؛ و حتی خبر دادند که چگونه این موضوع به پایان خواهد رسید و چگونه ولایتعهدی، مفهوم واقعی خواهد داشت، درحالی‌که پیش از مأمون وفات خواهند کرد؟

هنگامی که امام قصد عزیمت از مدینه کردند، به خاندان خود اطلاع دادند که از این سفر باز نخواهند گشت و دستور دادند که برای ایشان، نوحه‌سرایی کنند.

باین‌همه، چاره‌ای جز اجابت دعوت مأمون نداشتند و سفر خراسان را اختیار فرمودند.

حکمت‌ها و فواید بیعت امام رضا علیه السلام

در اینجا قصد نداریم درباره موجّه و مقبول بودن حرکت امام به سوی خراسان بحثی به میان آوریم؛ چراکه از عهده ما خارج است که در این

بیعت با ولایت مهدی امام رضا علیه السلام / ۲۵

میادین و موشکافی‌ها وارد شویم و در کار امام - که کردار و رفتار و گفتارش برای ما برطبق نصوص متواتر و حکم عقل، حجت است؛ و آنچه فرمان دهد و انجام دهد، به امر خدا و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله است - چون و چرایی به میان آوریم.

ای مگس! عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!

هرگز اندیشه‌های کوتاه نمی‌تواند به نهایت این حقایق برسد؛ جایی که نکته‌ها و حکمت‌ها و باطن کارهای خضر بر کسی چون موسی پنهان بماند، باطن کار و اقدامات اولیای بزرگ خدا یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام - که در وصف حالشان باید گفت: «عِبَادُ مَكْرُمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ - چه‌سان بر ما فاش و آشکار می‌شود؟

با این همه، به قدری که اندیشه، توانایی ورود در این عالم وسیع و دریای بیکران را دارد و تا آنجا که غواص عقل، به خود جرأت فرو رفتن به عمق این بحر ژرف و اقیانوس عمیق را می‌دهد، از حکمت‌ها و فواید این بیعت، مختصری می‌نگاریم:

۱. انبیاء، ۲۶ - ۲۷؛ «آنها بندگان بزرگواری می‌باشند که هیچگاه از قول خداوند، پیشی نگرفته و همواره به فرمان او عمل می‌کنند». این آیه اگرچه در تنزیل، دربارهٔ ملائکه است، ولی در احادیث متواتر، به معصومین علیهم السلام تأویل شده است.

۱. انقلاب فکری در عصر مأمون

پس از اختناق شدید دوران هارون و حبس طولانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دست عموم شیعه و طرفداران حق، به طور علنی و رسمی از دامن اهل بیت علیهم السلام کوتاه شد و آن مدرسه جهانی و مکتب علم و دانش و هدایتی که به واسطه حضرت صادق علیه السلام افتتاح شده بود و خورشید جهان تابش به تمام عالم اسلام، نور افشانی می کرد، به واسطه فشار حکومت وقت، تعطیل گردید. و اگر فشار و اختناق، بیشتر ادامه پیدا می کرد، به تدریج علوم آل محمد علیهم السلام از دسترس مسلمانان خارج می شد؛ و با کنترلی که از طرف حکومت، در تألیف و توزیع و نشر کتب و جمع آوری و نقل روایات برقرار بود و شیوخ و مجامع علمی، تحت مراقبت جاسوسان قرار داشتند، این مقدار از علوم اهل بیت علیهم السلام که بین محدثین و علما منتشر شده بود، هم باقی نمی ماند. وجود یک آزادی ظاهری نیز برای مردمان آزادی خواه و شیعه، و فرقه ای که اجرای کامل کتاب و سنت را طالب بودند، فرصتی بسیار گران بها به شمار می رفت؛ چرا که در این فرصت، می توانستند افکار خود را از نو منتشر نموده و جوانان و طبقه ای را که در دوران اختناق هارونی و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در مدارس و مجامع بنی عباس تربیت شده بودند، با افکار صحیح توحیدی و آزادی بخش اسلام، آشنا سازند و در ضمن معرفی مذهب شیعه، نهضتی

پیت با ولایت‌هدی امام رضا علیه السلام / ۲۷

برای رساندن رسالت اسلام به تمام ملل اسلامی، برپا کنند. ولایت‌هدی حضرت رضا علیه السلام و گرایش ظاهری مأمون به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله این فرصت را در اختیار دانشمندان و محدثان و شاعران شیعه قرار داد و اقداماتی که شیعه در آن فرصت، برای ادای رسالت اسلام و نشر علوم و فضایل آل محمد علیهم السلام انجام داد، شاید بی‌سابقه یا کم‌سابقه بود.

در آن زمان، نشر علوم و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام، رواج پیدا کرد فراگرفتن و ذکر احادیث و روایات اهل‌بیت علیهم السلام و نقل فضایل و سجایای اخلاقی آنها، معمول گشت.

شعرا، بهترین قصاید را در مدح اهل‌بیت و ائمه اطهار علیهم السلام و افشای ستم‌هایی که بر آنها روا شده بود و نیز موافق و مشاهد آنها و طلب حق اهل‌بیت علیهم السلام سرودند؛ که تاکنون در ردیف بهترین و زیباترین اشعار ادبیات عرب است؛ تا جایی که مأمون، شخصاً در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام قصیده‌سرایی می‌کرد.

این اشعار - که متضمن بیان حق اهل‌بیت و فضایل و مناقب ایشان و فداکاری‌ها و استقامت و ثبات آنها بود - یادآور خون‌هایی بود که برای اسلام ریخته شده و بیانگر ظلم‌هایی بود که هیئت‌های حاکمه ستمگر در حق اهل‌بیت علیهم السلام اعمال کرده بودند. و از این رو آن اشعار، ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم السلام را در دل‌ها رشد می‌داد و همه‌جا منتشر و قرائت

می‌شد؛ و یقیناً اگر موضوع ولایتعهدی امام به میان نمی‌آمد، این نهضت وسیع ادبی و سیاسی و مذهبی، آغاز نمی‌شد. بدیهی است این جریان‌ها، عکس‌العمل‌های شدید ظلم هارون و حبس و زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود که در نهایت، مأمون را به تغییر سیاست ناچار ساخت و آن حبس و زندان طولانی و مظلومیت، اهل بیت علیهم السلام را در حکومت مقتدر بنی‌عبّاس، به ظاهر، تا یک‌قدمی خلافت وسیع اسلامی، به دست خود بنی‌عبّاس جلو برد و اگر امام، روش دیگری پیش می‌گرفت و از راه انقلاب و جنگ و رودررو قرار گرفتن با مأمون وارد می‌شد، بی‌شک با موانع بسیاری روبرو می‌گردید؛ و به‌علت فراهم نبودن اوضاع سیاسی و اجتماعی برای خلافت شخصی مانند آن حضرت، جبهه حق پرستان شکست می‌خورد و اختناق شدیدتر از عصر هارون پیش می‌آمد؛ و این فرصت‌کدایی و بی‌نظیر، برای انقلاب فکری از دست می‌رفت.

۲. اعتراف بنی‌عبّاس به حقایق اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از خلفای بنی‌عبّاس با همه دشمنی و حسادتی که با اهل بیت علیهم السلام داشتند، جسته‌و‌گریخته، فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کردند و آنها را وارث حقیقی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و لایق منحصربه‌فرد خلافت و رهبری مسلمین می‌دانستند و نمی‌توانستند منکر فضایل و علوم و

پیست با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام / ۲۹

صلاحیت آنها شوند و یا آنها را به حرکات و رفتار ناپسند متهم سازند. بنابراین، فقط حبّ جاه و ریاست و سلطنت، آنها را به غصب خلافت و ارتکاب آن همه جنایت و کشتار دسته جمعی سادات بزرگوار و آزار و شکنجه شیعیان وادار می ساخت.

باین همه، تا زمان مأمون، یک اعلام عمومی و رسمی و دولتی در مورد این موضوع صادر نشده بود و خلفای بنی عبّاس، به ظاهر، خود را شایسته خلافت معرفی می کردند و خلافت را حقّ خود می شمردند.

موضوع ولایتعهدی امام، یک اعتراف حکومتی و رسمی، و سندی بود که بر تمام تبلیغات و دعاوی بنی عبّاس، خط بطلان کشید و اگرچه مأمون، کناره گیری نکرد و خلافت را واگذار نمود، امّا عموماً آن را اقرار علیه خودش تلقّی کرده و او را غاصب مسند خلافت شناختند.

نکته قابل توجه این بود که مأمون - خلیفه و پادشاه مسلمانان و مالک کشورهای پهناور اسلام و کسی که در بین خلفای بنی عبّاس، از او عالمتر یافت نمی شد؛ و بر علمای نامدار اهل سنت، در مباحث دقیق علمی و کلامی غالب بود - رسماً اعلام کرد که در میان تمام مسلمانان از بنی عبّاس و آل ابی طالب و دیگران، کسی را اعلّم و افضل و لایق تر به خلافت، از پسر آن امام مظلومی که پدرم، او را با آن همه زجر و شکنجه در زندان، به آن وضع فجیع و دردناک کشت، نمی شناسم.

مأمون می خواست با زیرکی تمام، خود را این گونه به مردم معرفی

کند که حقّ اهل‌بیت علیهم‌السلام و امام را شناخته و خلافت را به صاحبش واگذار کرده است.

به عقیده ما، این پیشامد در تاریخ پیروزی‌های چشمگیر مذهبی شیعه، بی‌نظیر یا کم‌نظیر است و بیش از آنچه که ما تصور می‌کنیم، اعتراف به حقانیت امام علیه‌السلام در نفوس، انعکاس داشته است.

مأمون برحسب مصلحت حکومت و دفع اتهام و اضطراب سیاسی و فشار نفوذ معنوی اهل‌بیت علیهم‌السلام، آن حقیقتی را که رسماً مورد انکار دستگاه حکومت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و خلفای غاصب و تشکیلات وسیع تبلیغاتی آنها بود، قبول نمود؛ و به نزاعی که بین آنان و دسته‌ها و احزاب طرف‌دارشان، با اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در موضوع خلافت پیش آمده بود، خاتمه داد، و رسماً پذیرفت که در این نزاع، حق با علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام و آل علی و شیعیان آنها بوده است.

روح و حقیقت آن بیعت، تفسیری جز این نداشت و مأمون این حق را به‌ظاهر و برحسب فشار سیاسی پذیرفت و از این اعلان و قبول رسمی حق آشکار و باطل، رسوا گشت.

وَمَنَاقِبُ شَهِدِ الْعَدُوِّ بِفَضْلِهَا وَالْفُضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ^۱

۱. و مناقبی که دشمن به برتری آنها گواهی داد، که برتری و فضیلت واقعی، آن است که دشمن هم به آن اعتراف داشته باشد.

۳. استقبال مردم از امام رضا علیه السلام

حرکت امام علیه السلام که به طور رسمی و به ظاهر آزاد، از مدینه به خراسان بود، پیامدهای مفیدی به دنبال داشت؛ به طوری که در طی این مسافت طولانی که از شهرهای بزرگ و کوچک و بخش‌ها و دهستان‌ها و دهکده‌های بسیار، عبور می‌کردند، شور و هیجان عجیبی در کشورهای اسلامی پدید می‌آورد و موجب شد مسلمانانی که تا آن موقع نمی‌توانستند احساسات ارادتمندانه خود را به اهل بیت علیهم السلام اظهار کنند، علایق ناگستنی و پیوند خود را با دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت آشکار سازند؛ و در بین همه مردم - از خواص و عوام - سخن از اهل بیت علیهم السلام و فضایل و مقامات آنان و ظلم‌هایی که به آنها شده بود، مطرح گردید.

مردم و جماعات بسیار، از تشرّف به دیدار امام، غرق وجد و نشاط و سرور شده بودند؛ زیرا شرفیابی به حضورش را برای خود، شرفیابی به حضور جدّش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شمردند.

مردم در معابر، میادین، مساجد و هر جا که مسیر آن حضرت بود، اجتماع می‌کردند و با حضورشان صفحه نوینی را در تاریخ اسلام می‌ساختند و روش و نظام عصر نبوّت رسول خدا و خلافت علی مرتضی علیه السلام را احیا می‌کردند.

مردم به هم‌دیگر می‌گفتند: چه خوب شد؛ حق به مرکزش بازگشت.

مأمون خودش می‌خواهد، زمینه انتقال خلافت را به امام فراهم کند. مأمون گفته است: بعد از فحوص و جستجو و مطالعه و بررسی، کسی را اصلح و افضل و لایق‌تر از امام، در جهان پهناور اسلام نیافتم! در اینکه بزرگ‌ترین شخصیت عالم اسلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام است، شکی نیست؛ اما اینها بنا نداشتند که رسماً حقّ خاندان نبوت را ادا کنند.

مگر پدر مظلومش موسی بن جعفر علیه السلام افضل تمام امت نبود؟! مگر هارون کسی را از او افضل و اعلم و پرهیزکارتر می‌شناخت؟! قطعاً چنین نبود. مگر جدش امام جعفر صادق علیه السلام یگانه افتخار عالم اسلام نبود؟! مگر منصور او را وارث علوم کتاب و برگزیده خدا نمی‌دانست؟! مگر امام محمد باقر علیه السلام باقر علوم اوّلین و آخرین نبود؟ مگر او نبود که وقتی عبدالملک مروان در مثل آن حادثه سیاسی و اسلامی که حیثیت و شرافت کشور اسلام و مسلمین به‌خاطر آن در خطر بود، از آن حضرت چاره‌جویی کرد؟^۲

همه ائمه هدی علیهم السلام افراد شاخص جهان اسلام بودند؛ اما خدا لعنت کند سیاستی را که به معنای حبّ جاه و ریاست است و به قول آن مرد

۱. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ابن اثیر جزیری،

الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶.

۲. بیهقی، المحاسن والمساوی، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۶؛ دمیری، حیوة الحیوان، ص ۲۴.

بزرگ: «لعن الله السياسة و سینها و ساس و کل لفظٍ اشتقَّ من السياسة»؛
خدا، دوستی مقام و حکومت و سلطنت را لعنت کند.

زمامداران و سیاستمداران دنیاطلب، از کتمان حقایق، از پنهان کردن
فضیلت و صلاحیت افراد، و انکار واقعیات، و حبس و کشتن مردان
خدا، باک ندارند.

برای مردم این سؤال پیش آمده بود که چگونه مأمون روش تمام
سیاستمداران را کنار گذاشته و انسان خوش‌قلب و پاک‌نیت و
خیرخواه جامعه خود را به عنوان ولیعهد معرفی می‌کند؟ و مبادا این
هم سیاستی باشد؟!

مبادا این هم نقشه خیانتی به اهل‌بیتؑ باشد؟ و مبادا پشت این
پرده، مقاصد دیگر پنهان باشد، و سرانجام امام را نیز به سرنوشت پدر
مظلومش گرفتار نمایند!

به‌هر حال هرچه باشد، باید منتظر آینده بود. ولی ظاهر این اقدام،
در حال حاضر، این‌طور نشان می‌دهد که مأمون دریافته که خلافت، حقّ
آل علیؑ است و کسی افضل از علی بن موسی الرضاؑ نیست و
در اینکه مأمون به این حقیقت آگاه است، شکّ و شبهه‌ای وجود
ندارد.

۱. خداوند، سیاست و سین آن را و سیاستمدار و هر لفظی که از سیاست، مشتق شده
است را لعنت کند!

مردم از این گونه گفتگوها در میان خود بسیار داشتند، و همه جا سخن از امام بود. امام در هر مکان که قدم می گذاشت، ارادت و محبت مردم آنجا اوج می گرفت و در کالبد ایمان و اخلاصشان، جان تازه می دمید. امام را زیارت می کردند؛ در سیمایش، سیمای رسول خدا ﷺ را تماشا نموده و گریه می کردند؛ ناله و ضجه می زدند؛ شعر می خواندند؛ شادی می کردند؛ و صلوات می فرستادند.

به راستی، چه حادثه‌ای مهمتر از این می توانست مذهب تشیع را زنده سازد و مردم را به سوی حقیقت رهبری کند؟ و چه منظره‌ای زیباتر و نافذتر و جذاب‌تر از جمال دل‌آرا و چهره ملکوتی امام است؟ تا پیش از حرکت امام از مدینه به مرو، اگر اهل بیت پیامبر ﷺ خود را معرفی می کردند، فوراً دستگیر و زندانی می شدند؛ اما به برکت وجود امام، نه تنها چنین مسئله‌ای وجود نداشت؛ بلکه تمام شهرهای بین راه، غرق هیجان و شادی گردید و وقتی چشمشان به جمال آن حضرت روشن می شد، اشعار ابی‌نواس ترجمان احساساتشان بود:

مُطَهَّرُونَ نَفَيَاتٍ جِيؤُهُمْ (ثِيَابِهِمْ) تُتْلَى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا
 مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ
 وَاللَّهِ لَمَّا بَرَأَ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ صَفَاكُمْ وَ اصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ
 فَأَنْتُمْ الْمَالُ الْأَعْلَى وَ عِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب،

ج ۳، ص ۴۷۴؛ طبری، بشاره المصطفی، ص ۱۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۸.

آنان افرادی پاکدامن و پاکیزه قلباند که هر جا یاد شوند، بر آنها درود و سلام فرستاده می‌شوند، به خدا قسم، خلقی درست‌کارتر از آنها دیده نشده است، که خداوند شما را در صفا و پاکی برگزید، و شما از اهل ملکوتید و در نزد شماست علم کتاب و آنچه در سوره‌های قرآن آمده است، و آن کس که به هنگام بیان نَسَبِش، علوی نباشد، هیچ‌زمان برخوردار از افتخاری در آباء و اجداد خویش نمی‌باشد.

۴. نگرش امام رضا علیه السلام به موضوع ادیان مختلف

مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان، فرصت مناسبی بود تا علوم و معارف اسلام - که در نزد امامان، موجود بود و از موارث نبوت به‌شمار می‌رفت - منتشر شود و در دسترس علما و دانشمندان قرار گیرد.

عصر مأمون، سرآغاز آشنایی مسلمانان با اصطلاحات و مکتب‌های فلسفی بود که به‌واسطه ترجمه کتب فلسفی به زبان عربی، صورت گرفت و مأمون نیز از این برخوردار استفاده نموده و شخصاً آن را ترویج و تشویق می‌کرد و در نتیجه نابسامانی‌های فکری و القای شبهات و اشکالات، در عقاید و مسائل اسلامی زیاد گردید؛ و از سوی دیگر، بحث و مناظره بین مسلمانان و علمای ادیان دیگر نیز توسعه یافت و مباحثات مذهبی رایج گردید.

حضرت رضا علیه السلام برای حفظ عقاید مسلمانان و ردّ هرگونه شبهه و شکّ و ایراد و نیز راهنمایی علما، مجاهدت‌های فراوانی فرمودند، و شخصاً با دانشمندان بزرگ ادیان مختلف، مباحثه کرده و آنها را محکوم و مُجاب کردند؛ که صورت آن جلسات مباحثه و مناظره، در کتب تاریخ و حدیث، ثبت و ضبط گردید؛^۱ و امروزه یکی از ذخایر مهمّ علمی در فنّ احتجاج و استدلال و اثبات عقاید محسوب می‌شود و همواره مورد استفاده علما و دانشمندان بوده و خواهد بود.

مردم، هرگونه اشکال درباره مسائل فلسفی را به آن حضرت عرضه می‌داشتند و پاسخ شافی و کافی می‌شنیدند.

آوازه علم و فضل آن حضرت، جهان اسلام را پر کرد و این سفر با همه افاضات علمی، معارف دینی و علوم اسلام و عقاید و فقه را تجدید کرد و به واسطه همین مطلب است که آن حضرت را «مجدّد رأس مائة ثانیه»^۲ خوانده‌اند.

۱. صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۰ - ۱۸۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۰ - ۲۳۷.

۲. مجدّد قرن دوم، اعتقاد به مجدّد، بنابر روایت مشهوری است از طریق اهل سنت، که جهان اسلام، در هر قرنی، به دنبال پیرایه‌ها و خمودی و خُمول، به عنایات الهی، از یک مصلح احیاءگری برخوردار می‌شود، که سستی را به قوت و گمنامی را به شهرت بدل خواهد نمود و اسلام را احیا و مسلمانان را تقویت خواهد کرد. این‌گونه مفاهیم، نه از بابت یک اعتقاد دینی، در میان شیعیان نیز رواج دارد.

پهت با ولائتمدی امام رضا علیه السلام / ۳۷

در کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام که کمتر از یک قرن، بعد از رحلت آن حضرت تألیف گردیده، از سندهای عالی و معتبر استفاده شده است. و از این رو، این کتاب عظمت مقام علم و جلالت و موقعیت بی نظیر امام را تاحدی بیان نموده است.^۱

مشایخ علمای اهل سنت نیز به آن حضرت، ارادت می‌ورزیدند و ایشان را یکی از اولیای بزرگ می‌شمردند و در مدح آن حضرت اشعار و قصاید بسیاری سروده‌اند.

یکی از احادیثی که از آن حضرت بیان کرده‌اند و مانند خورشید، درخشان و مشهور است، حدیث *سلسلة الذهب* است که برای تَیْمُن و تبرک و کسب فیض و توسل و نیز نشان دادن درجه علاقه و ارادت و احترام مردم و علما به امام و نیز اظهار افتخار مشایخ بزرگ به آن حضرت، این حدیث را به عنوان حُسن ختام این بحث، نقل می‌کنیم:

حدیث سلسلة الذهب

نیشابور یکی از شهرهای پرجمعیت خراسان و از مراکز مهم علمی و مجمع محدثین نامدار و حُفاظ مشهور بود.

وقتی موکب باعظمت و جلالت امام به این شهر رسید، با تجلیل و احترام و تکریم بی‌سابقه، استقبال شد؛ خُرد و کلان، وضع و شریف،

۱. ر.ک: صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام.

عالم و جاهل، همه و همه برای شرفیابی و درک افتخار زیارت فرزند عزیز پیغمبر ﷺ بیرون آمدند.

صاحب کتاب **تاریخ نیشابور** روایت کرده است: امام بر قبه‌ای که بر استری شهبها بود، قرار داشت. در بازار، ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی دو پیشوا و حافظ حدیث با گروه بی‌شماری از علما و محدثین و طلاب ظاهر شدند و عرض کردند:

يَا أَيُّهَا السَّيِّدُ الْجَلِيلُ ابْنُ السَّادَةِ الْأَيْمَةِ! بِحَقِّ آبَائِكَ
الطَّاهِرِينَ وَ أَسْلَافِكَ الْأَكْرَمِينَ إِلَّا مَا رَأَيْتَنَا وَجْهَكَ
الْمَيْمُونِ وَ رَوَيْتَ لَنَا حَدِيثًا عَنْ آبَائِكَ عَنْ جَدِّكَ
نَذْكُوكَ بِهِ.

ای آقای با جلالت، پسر آقایان و پیشوایان، به حق پدران پاک و نیاکان کریمت، چهره مبارک خود را به ما بنما و حدیثی برای ما از پدران از جدت روایت کن که به آن تو را یاد کنیم.

فَاسْتَوْفَعَ الْبُعْلَةَ وَ أَمَرَ غَلْمَانَهُ بِكَشْفِ الْمِطْلَةِ وَ أَقْرَّ
عُيُونِ الْخَلَائِقِ بِرُؤْيَةِ طَلْعَتِهِ الْمُبَارَكَةِ، فَكَانَتْ لَهُ ذُوَابَتَانِ
مُدْلِيَتَانِ عَلَى عَاتِقِهِ وَ النَّاسُ بَيْنَ صَارِحٍ وَ بَاكِ وَ مُتَمَرِّغٍ
فِي الثَّرَابِ، وَ مُقْبَلٍ لِحَافِرٍ يَغْلَبُهُ وَ عَلَا الضَّجِيحُ.

آن بزرگوار استر را نگاه داشت و به غلامان خود امر فرمود: سایبان را کنار زنند و چشم خلائق به دیدن طلعت مبارک آن حضرت روشن شد. آن بزرگوار دو

گیسو داشت که بر پشت گردن مبارکش آویخته بود مردم از دیدار جمال دل آرای آن ولی خدا به وجد و شور آمدند بعضی فریاد می زدند، برخی می گریستند، گروهی در روی خاک غلط می خوردند و بعضی سم استر آن آقا را بوسه می زدند، هر کس به نوعی اظهار ارادت می کرد و صدای ضجه و ناله بالا گرفت.

فَصَاحَتِ الْأُمَّةِ الْأَعْلَامُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنْصِتُوا
وَأَسْمَعُوا مَا يَنْفَعُكُمْ وَلَا تُؤْذُونَا بِصُرَاخِكُمْ.

پیشوایان و رهبران بلند مقام، فریاد زدند: مردم خاموش شوید و آنچه را که برای شما سودمند است بشنوید و ما را به فریاد استغاثه خود، اذیت نکنید.

در این میان ابوزرعه و محمد بن اسلم (مسلم)، استملای حدیث می کردند.

امام علیه السلام فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى الْكَاطِمُ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ،
عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ،
عَنْ أَبِيهِ شَهِيدِ كَرْبَلَاءَ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، قَالَ:
حَدَّثَنِي حَبِيبِي وَفَرَّةُ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَبْرِيلُ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُ رَبَّ
الْعِزَّةِ يَقُولُ: كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا
دَخَلَ حِصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛

«پدرم موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمد باقر، از پدرش علی زین العابدین، از پدرش شهید کربلا، از پدرش علی مرتضی علیه السلام نقل کرد که فرمود: دوست من و نور چشم من رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام نقل کرد که: شنیدم از پروردگار صاحب عزت که فرمود: «لا اله الا الله»، دژ من است؛ پس هر کس آن را بگوید، داخل دژ من شده است و هر کس که به دژ من وارد شود، از عذاب من در امان است».

سپس پردهٔ قبه را انداخت و حرکت فرمود.

صاحب کتاب **تاریخ نیشابور** می گوید: شمرده شد که بیش از بیست هزار نفر، این حدیث را می نوشتند.

احمد بن حنبل رئیس مذهب حنابله و جامع مسند معروف به **مسند احمد** می گوید: اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد.^۱ مخفی نماند، آنچه که نقل شد، طبق نقل ابن حجر هیتمی شافعی در **الصواعق المحرقة**^۲ و شبلنجی در **نور الابصار**^۳ می باشد و بعضی عبارات

۱. رک: زرندی، معارج الوصول، ص ۱۷۵؛ شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۵۵؛ لکنهوی، عباقات الانوار، ج ۹، ص ۳۸۴؛ ج ۱۴، ص ۲۸، ۳۰، ۳۲؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۸۰؛ ج ۲۸، ص ۶۱۵؛ میلانی، نفحات الازهار، ج ۸، ص ۳۸۱؛ ج ۱۰، ص ۶۹.
 ۲. هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۹۴ - ۵۹۵ (به نقل از **تاریخ نیشابور** حاکم نیشابوری).
 ۳. شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ (به نقل از **تاریخ نیشابور** حاکم نیشابوری).

پست باولایت‌مدی امام رضا علیه السلام / ۴۱

و جمله‌ها، مطابق *الصواعق المحرقة* و بعضی مطابق *نور الأبصار* است؛ و اگر کسی بخواهد به اسناد و متون این حدیث شریف آگاه شود، به کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام^۱ و *التوحید صدوق*^۲ و کتاب *بحار الانوار*^۳ علامه مجلسی و سایر کتب معتبر شیعه رجوع کند.

در کامل‌ترین متون حدیث، جمله «فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ فَنَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۴ آمده که بسیار جالب است؛ و از آن حقیقت ولایت و ارتباط آن با عقیده توحید و اینکه معبودی غیر از خدا نیست، استفاده می‌شود؛ و چون در نوشته‌های دیگر به شرح آن افتخار یافته‌ایم، در اینجا سخن را کوتاه کردیم.

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۳ - ۱۴۵، باب ۳۷.

۲. صدوق، *التوحید*، ص ۲۴ - ۲۵، باب اول، ح ۲۱، ۲۲ و ۲۳.

۳. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳، ص ۷؛ ج ۴۹، ص ۱۲۳.

۴. هنگامی که کاروان امام علیه السلام حرکت نمود، امام علیه السلام ما را صدا کردند و فرمودند: «ورود در دژ توحید خداوند، شرط و شروط دارد و اعتقاد به (ولایت و امامت) من، از جمله آن شرایط است که بدون این شرایط، ورود به توحید، محقق نمی‌گردد». صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ همو، *التوحید*، ص ۲۵.

فصل دوم:

وفات جناب ابوطالب ﷺ

یکی دیگر از اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، وفات حضرت ابوطالب است. بنابه قول شیخ مفید رحمته در هفتم ماه رمضان سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، ابوطالب یگانه حامی و کفیل پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نمود.

همان بزرگ‌مرد ارجمندی که از اجتماع و همدستی قریش و نقشه‌ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیت، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حمایت کرد و به او گفت:

إِذْهَبْ يَا بَنَ أَخِي، فُقُلْ مَا أَحْبَبْتَ فَوَاللَّهِ لَا أُسَلِّمُكَ
لِشَيْءٍ أَبَدًا.^۲

ای پسر برادرم! برو و هرچه دوست داری بگو؛ به خدا سوگند تو را در هیچ پیشامدی تنها نمی‌گذارم.

۱. ر.ک: مفید، مسار الشیعه، در مورد وفات ابوطالب اقوال دیگری نیز بین مورخان و محدثان وجود دارد. جهت اطلاع از اقوال رجوع کنید به: ابن سعد، الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۱۰۰؛ ابن قتیبه دینوری، المعارف ص ۱۳۲؛ ابن خشاب بغدادی، المحبر، ص ۱۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۷؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۴، ۲۰-۲۱؛ ج ۳۵، ص ۸۲.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۲۷.

و سروده است که:

وَاللّٰهِ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ ذَفِيْناً
فَاَمْضْ لِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاۗصَةٌ اَبْشِرْ وَقَرَّ بِذٰلِكَ مِنْهُ عَيْوَناً
وَعَرَضْتَ دِيْناً قَدْ عَلِمْتُ (عَرَفْتُ) بِاَنَّهُ مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْناً

به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو دست نمی‌یابند، تا من بر بالش خاک سر بگذارم و مدفون شوم؛ پس دینت را منتشر کن و دستور خودت را بگذران که ترسی بر تو نیست؛ و مژده باد تو را و چشمت را با آن روشن ساز، دینی را آوردی که می‌دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می‌باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می‌فرماید:

اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا رَسُوْلًا كَمُوْسٰى خُطَّ فِى اَوَّلِ الْكُتُبِ
وَ اَنَّ عَلَيْهِ فِى الْعِبَادِ مَحَبَّةً وَلَا حَيْفَ فِى مَنْ حَصَّهُ اللّٰهُ بِالْحُبِّ

آیا نمی‌دانید که ما محمد ﷺ را پیامبری مانند موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ یافته‌ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به‌درستی که در میان بندگان، برای او محبتی است و کسی را که خداوند به محبت خود مخصوص گردانیده، انحراف و لغزشی ندارد

و نیز می‌فرماید:

۱. کراچکی، کنزالفوائد، ص ۷۹؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ذهبی، تاریخ الاسلام،

ج ۱، ص ۱۵۰؛ ابن‌کنیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۴۲.

وفات جناب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ / ٤٧

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعَفَرًا ثَقَفِي عِنْدَ مُلَمِّ الزَّمَانِ وَالنُّوَبِ
 لَا تَخْذُلَا وَأَنْصُرَا ابْنَ عَمَّكُمَا أَحْيِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي
 وَاللَّهِ لَا أَخْذُلُ التَّبِيَّ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَيْيِّ ذُو حَسَبٍ^١

علی و جعفر در حوادث و نامالایمات روزگار مورد اعتماد من هستند. [وی به فرزندانش توصیه می‌کند و می‌فرماید: آن حضرت را رها نکرده و خوار نکنید و پسر عموی خود را یاری دهید؛] و این نکته را متذکر می‌شود که: [پدر او از میان برادران برادر پدر و مادری من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. به خدا قسم من، یاری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها نخواهم کرد و او را خوار و بی‌یاور نخواهم گذاشت و نیز هیچ‌کس از فرزندانش - آن مردان با حب و نسب - او را خوار و تنها نخواهند گذاشت.

از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که فرمود:

«اگر ایمان ابی‌طالب را در یک کفّه ترازو و ایمان این خلق را در کفّه دیگر گذارند، ایمان او سنگین‌تر خواهد بود».^٢
 مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مصیبتش گریان شد

١. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ١٤٠ - ١٤١؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ٣٥، ص ١٢١.

٢. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ١٤، ص ٦٨؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ٣٥، ص ١٥٦ -

و بسیار اندوهناک گردید و جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد؛ سپس فرمود: ای عم! در صغیری پرورش دادی و در یتیمی کفالت نمودی و در بزرگی یاری ام کردی؛ خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر ﷺ پیشاپیش جنازه او می‌رفت و می‌فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی.^۱

در سیره ابن‌هشام از محمد بن اسحاق نقل شده است که: پس از وفات ابوطالب، قریش، بر پیامبر ﷺ مرارت‌هایی رساندند که در حیات ابوطالب جرأت انجام آنها را نداشتند. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود:

«مَا نَأْتِ مِنِّي فُرْشُ شَيْئاً أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ

أَبُوطَالِبٍ»؛^۲

«قریش درباره من به چیزی که از آن کراهت داشتم
باشم نرسیدند؛ تا وقتی ابوطالب وفات کرد».

سال وفات دو یار دیرین پیامبر ﷺ حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، امّ المؤمنین رضی الله عنها «عام الحزن» نام گرفت.^۳

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵.

۲. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵.

مختصری از فضایل ابوطالب ع

چنان که می‌دانیم؛ جناب عبدالمطلب، هشت سال پس از ولادت رسول خدا ﷺ به سرای باقی شتافت.^۱

آن جناب، هنگامی که خود را در آستانه مرگ دید، فرزندش ابوطالب را که با فرزند دیگرش عبدالله پدر و الامقام پیامبر اعظم ﷺ از یک مادر بودند، فراخواند و درباره کفالت و حمایت نور دیده‌اش، محمد ﷺ به او سفارش و وصیت کرد و گفت: «او را با زبان و مال و دست یاری کن؛ به زودی او سید قوم می‌شود» و در این مورد از ابوطالب عهد و پیمان گرفت.

ابوطالب، چهل و دو سال در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت و یاری پیامبر ﷺ پرداخت.

او مانند پدری رئوف، و همسر مکرمه‌اش فاطمه بنت اسد، چون مادری مهربان، به خدمت رسول خدا ﷺ قیام و اقدام کردند و او را از فرزندان خود بیشتر دوست می‌داشتند و بهتر پذیرایی می‌کردند.

یعقوبی می‌گوید: فاطمه بنت اسد همسر معظمه ابوطالب، از پیامبر ﷺ پرستاری می‌کرد و وقتی از دنیا رفت، آن حضرت فرمود: «امروز مادرم وفات کرد» و او را به پیراهن خود کفن فرمود. وقتی قبر او را

۱. بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۹۲؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳؛ طبری، تاریخ،

حفر کردند و به لحد رسیدند، پیامبر ﷺ با دستان مبارک خویش آن را حفر کرد و خاک آن را بیرون آورد و در آن خوابید^۱ و سپس با این دعا، خدا را خواند:

«اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اغْفِرْ
لِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَلَقِّنْهَا حُجَّتَهَا، وَوَسِّعْ عَلَيْهَا
مُدْخَلَهَا، بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي
فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛^۲

«خداوند کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند و او کسی است که زنده است و نمی‌میرد. خدا یا به حق پیامبرت محمد ﷺ و انبیای پیش از من، مادرم فاطمه بنت اسد را (زنی که چون مادر به من محبت و رسیدگی کرد) ببخش و حجت و اعتقادات صحیح را به او تلقین نما و محل سکونت برزخی او را گشایش بخش؛ که تو مهربان‌ترین مهربانانی.»

از آن حضرت، در مورد علت آن همه لطف که تا آن زمان در حق کسی اعمال نکرده بودند، پرسش شد؛ فرمود: «پیراهنم را به او پوشانیدم تا از جامه‌های بهشتی به او بیوشند؛ و در قبرش خوابیدم تا

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

۲. خوارزمی، المناقب، ص ۴۷؛ علامه حلی، کشف‌الیقین، ص ۱۹۳؛ ابن‌صباغ مالکی، الفصول‌المهمه، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹.

وفات جناب ابوطالب رضی اللہ عنہ / ۵۱

فشار قبر او سبک گردد؛ زیرا او بعد از ابوطالب، از نیکوکارترین خلق خدا با من بود.^۱

برطبق روایت یعقوبی به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله! اندوه شما بر فاطمه شدت یافت. آن حضرت فرمود:

«إِنَّهَا كَانَتْ أُمِّي إِنْ كَانَتْ لَتُنَجِّعُ صَبِيَّانَهَا وَ تُشْعِبُنِي،

وَتَشْعِبُهُمْ وَتُدْهِنُنِي، وَكَانَتْ أُمِّي»^۲

«به درستی که او مادر من بود. بچه‌هایش را گرسنه می‌گذاشت، مرا سیر می‌کرد، آنان را ژولیده‌مو می‌داشت و مرا معطر می‌نمود؛ آری او مادر من بود.»

ابوطالب، سید بطحا، بزرگ قریش، و رئیس مکه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می‌گذاشتند و شخصیت و مکارم اخلاقش را می‌ستودند.

«وَكَانَ أَبُو طَالِبٍ شَيْخًا جَسِيمًا وَسِيمًا، عَلَيْهِ بَهَاءُ

الْمُلُوكِ وَوَقَارُ الْحُكَمَاءِ»^۳

ابوطالب - که خدایش رحمت کند - مردی تنومند و

۱. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۷۸؛

مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹.

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

۳. محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.

زیبا و خوش قیافه بود که در رخساره او ظرافت و زیبایی پادشاهان و وقار حکیمان دیده می‌شد.

از اکثم بن صیفی - حکیم معروف عرب - پرسیدند: حکمت و ریاست و حُکم و سیادت را از که آموختی؟ گفت: از خلیف علم و ادب، سید عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطلب.^۱

به‌طور قطع، بر همه امت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج‌ها و مصائب آنان را در یاری پیامبر ﷺ و نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

هیچ خانواده‌ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و بارزش نبوده است. هنگامی که همگان، پیامبر ﷺ را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر ﷺ فقط با فداکاری و ایثار جان میسر بود، این خانواده در دشواری‌ها و سختی‌ها، پیامبر ﷺ را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

خانواده‌ای که سال‌ها پیامبر ﷺ عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت آن، پیامبر ﷺ را دربر گرفته بود.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۴؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۸ -

۱۰۹؛ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال‌الحديث، ج ۱، ص ۵۲۲.

وفات جناب ابوطالب رضی اللہ عنہ / ۵۳

آری، حقّ ابوطالب و همسر محترمه اش - فاطمه - سوّمین بانوی اسلام، و فرزند مجاهد و مهاجرش جعفر طیار و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هرکس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدّت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج، خدمت کرده باشد و در عین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بی نظیر از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا - اَلْعِیَاضُ بِاللّٰهِ - چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست روبه رو نمی شد، حداقل تا مدّتی از حرکت و پیشروی باز می ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی رضی اللہ عنہ - فرزند ابوطالب - به میدان نمی رفت و با «عَمْرُ بْنُ عَبْدِوَد» - آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور - پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.

در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر ﷺ برمی داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود؛ و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصائب پیامبر ﷺ صدچندان شده و پیامبر عزیز خدا ﷺ گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

به شهادت تاریخ، حمایت ابوطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر ﷺ توسط شهدای بدر و احد و حتی برادرش حمزه کمتر نیست؛ بلکه با دقت و تأمل در تاریخ درمی یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثرتر بوده است.

دشمنان دین جدید، از حمایت هایی که توسط ابوطالب از پیامبر ﷺ صورت می گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه های ضد اسلامی خود می دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمد ﷺ بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمد ﷺ بود؛ زن و دخترش «ام هانی» و فرزندان وی - علی و جعفر - امت و یار و سرباز و مدافع محمد ﷺ بودند.

ابن ابی الحدید می گوید: در *امالی* ابی جعفر بن حبیب خوانده ام که:

وفات جناب ابوطالب ع / ۵۵

بعضی اوقات که ابوطالب پیامبر ص را می دید، می گریست و می گفت: زمانی که او را می بینم به یاد برادرم می افتم چون که برادر پدری و مادری او بود و بسیار او را دوست می داشت؛ و نیز نقل می کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر ص مشخص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش برمی داشت و پسر عزیز خود علی ع را در بستر او می خوابانید (او را فدایی پیامبر ص قرار می داد).

شبی علی ع گفت: پدر! من کشته می شوم.

ابوطالب گفت:

إِضْرِبْ يَا بُنَيَّ! فَالضَّبْرُ أَحْجَى
قَدَرَ اللَّهُ وَالْبَلَاءُ شَدِيدٌ
لِفِدَاءِ الْأَعْرَضِ الْحَسَبِ الْقَائِبِ
إِنْ تُصِيبَكَ الْمُنُونُ فَالتَّبَلُّ تَبْرِي
كُلُّ حَيٍّ وَإِنْ تَمَلِي بِعُمُرٍ
كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ
لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ
وَالْبَاعِ وَالْكَرِيمِ التَّجِيبِ
فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَعَيْرُ مُصِيبٍ
أَخِذْ مِنْ مَذَاقِهَا بِنَصِيبٍ

شکیبا باش ای پسر! که شکیبایی عاقلانه است و بازگشت هر زنده ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزند دوست - آنکه نجیب و از خانواده ای اصیل و متنقذ و باسخاوت و بزرگوار و آقاست - اگر مرگ، تو را برسد، پس تیرو پیکان تراش می خورد بعضی به هدف می خورد و بعضی نمی خورد و

سرانجام هر زنده‌ای، هرچند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره‌ای از مرگ را می‌چشد.

علی علیه السلام در پاسخ پدر گفت:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ وَ وَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعاً
وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَى نَصْرَتِي وَتَعْلَمُ أَنَّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعاً
سَأَسْعِي لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ نَبِيِّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلاً وَيَافِعاً

آیا مرا به شکیبایی در یآوری احمد امر می‌کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از روی ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می‌خواستم که یآوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم. به زودی برای خدا در یآوری احمد تلاش می‌کنم که او پیامبر هدایت و ستایش‌شده‌ای از زمان کودکی و نوجوانی است.

علی علیه السلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی‌صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ بلکه می‌خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله آماده‌ام و همواره مطیع تو هستم.

به‌طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبت ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش‌ازحد توصیف بوده، تا آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و

وفات جناب ابوطالب علیه السلام / ۵۷

گرامی تر می‌داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از ابن ابی‌الحدید در اشتهار، مانند قصیده «قغانبک» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه و حبّ او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هرگونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد.^۱

در نهایت چنانچه ابن ابی‌الحدید در اشعار خود سروده، می‌توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السلام نبودند، دین برپا نمی‌شد. ابوطالب در مکه و علی علیه السلام در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السلام کاری را که ابوطالب علیه السلام در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند؛ پس عجب نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی‌پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود؛ زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آنها جسور و گستاخ گردیدند.

فَرَحَمَهُ اللهُ وَ أَرْضَاهُ وَ شَكَرَ مَسَاعِيَهُ وَ جَزَى اللهُ عَنْ
نَبِيِّهِ وَ عَنْ أُمَّتِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۸ - ۷۹.

فصل سوم:

وفات حضرت خدیجہ 



قال رسول الله ﷺ:

«أُمِرْتُ أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بَبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحْبَ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ»؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: «به من امر شد که خدیجه را به خانه‌ای بشارت دهم، خانه‌ای از روستایی که در آن ناله و اندوه نیست».

در سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، در ماه مبارک رمضان، اُمُّ المؤمنین خدیجه رضی الله عنها، بانوی مؤمنه و فداکار - پس از سپری شدن شصت و پنج سال از عمر پربرکتش درگذشت و بنابه نقل شیخ مفید، این واقعه دردناک، در روز دهم ماه رمضان اتفاق افتاد.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به دست خویش، در حجون مکه مکرمه دفن کرد، و حزن

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۰۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۸۴.
۲. آنچه در تاریخ وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها و حضرت ابوطالب نگاشتیم، موافق است با *مسار الشیعه* (مفید، مسار الشیعه، ص ۲۲ - ۲۳) و بعضی کتاب‌های دیگر. یعقوبی وفات خدیجه رضی الله عنها را پیش از ابوطالب ثبت کرده است. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵. برای اطلاع از سایر اقوال، به کتاب‌های تاریخ و حدیث و تراجم مانند *اسد الغابه*، مراجعه شود. ابن اثیر جزیری، اسد الغابه، ج ۶، ص ۸۵.

و اندوه آن حضرت، در مصیبت او به حدی زیاد شد که آن سال را «عامُ الخُزْن» نام نهاد.

شخصیت خدیجه علیها السلام

همان‌گونه که می‌دانیم خانه و خانواده، محیط تربیت بوده و در رشد جسم و فکر و ساختار شخصیتی انسان تأثیر می‌گذارد و آن را اصیل و باثبات و پایدار می‌سازد.

خاندان خدیجه علیها السلام، از جانب پدر و مادر و اجداد پدری و مادری از اصیل‌ترین خانواده‌های «جزیره العرب» و صاحب شرافت و سیادت بودند. خدا خواست که این بانوی بی‌همتای حرم نبوت و مادر یازده اختر برج امامت و ولایت، در عقل و ادب و حکمت و بصیرت و معرفت، نابغه و ممتاز باشد.

او نمونه برجسته کمال، نبوغ، فهم و بینش بود که همانند آن را در میان مردان و زنان، کمتر می‌توان یافت و عفت، نجابت، طهارت، سخاوت، حسن معاشرت، صمیمیت، مهر و وفا از جمله صفات برجسته او بود.

در جاهلیت، خدیجه علیها السلام را طاهره^۱ و سیده نساء قریش می‌خواندند^۲ و

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۷۸.

۲. بیهقی، دلائل النبوه، ص ۲۲؛ ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۵.

وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها / ۶۳

در اسلام، یکی از چهار بانویی که بر همه بانوان بهشت فضیلت و برتری دارند، شناخته شد و جز دختر ارجمند و عزیزش، هیچ بانویی این مقام و فضیلت را نیافت.^۱

او برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نعمتی بزرگ، و رحمتی از رحمت‌های واسعة خداوند متعال بود.

برای مرد، به‌ویژه مردی که بیرون خانه و در اجتماع به فعالیت‌های بزرگ مشغول بوده و مقاصد عظیم داشته باشد و عهده‌دار پیکار و جهاد بوده و مورد یورش مخالفان و هجوم دشمنان باشد، بهترین آرامش‌دهنده قلب و روح و نگهبان پایداری و استقامت و رفع‌کننده خستگی و ناراحتی، همسر هوشیار و خردمند و مهربان و دلسوز است. اگر مردی در خارج از خانه با دشمنان گرم پیکار گشته و به حمله‌های وحشیانه، استهزا، سرزنش و اذیت و آزار مردم گرفتار گردد و در منزل نیز با همسری نادان و بدخو و ترسو، ضعیف و شماتت‌گر، روبرو شود که او را از کار و هدف وی و پیمودن راهی که مدنظر اوست باز دارد و او را سرزنش کند و به ترک دعوا و تسلیم شدن به دشمنان وادار نماید، از اینکه هر روز شوهرش مورد شتم و استهزای جاهلان قرار می‌گیرد، خسته و ناخوشایند باشد و در پی حل مشکلات

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۲؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ -

۱۸۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۰۴.

همسر خویش برنیاید، بی‌شک مشکلات و دشواری‌های آن مرد، دوچندان خواهد شد.

پیامبر اسلام ﷺ آورنده بزرگ‌ترین رسالت آسمانی، از طرف خدا مأمور بود که با خرافات و مظاهر شرک و بت‌پرستی و ستمگری و محرومیت توده‌های ضعیف و فقر و جهل و نادانی، فساد و فحشا و آنچه رذایل بود، مبارزه و با گردنکشان، مشرکان و بت‌پرستان متعصب، رؤسای قبایل و سران استثمار، با عادات و ادیان باطل و تعصبات کورکورانه جهاد کند.

مشرکان، همه توان و قدرت خویش از جمله: شجاعان پیل‌تن و مردافکن، شعرای دشنام‌ده و ناسزاگو، اراذل و اوباش، زن و مرد، خویش و بیگانه، را برای مبارزه با اهداف آن حضرت بسیج کردند؛ و تا آنجا که می‌توانستند او و چند تن از یارانش را اذیت کردند؛ می‌زدند؛ رنج داده، ناسزا می‌گفتند؛ سر راهش را با خار و خاشاک می‌بستند؛ در حال نماز و پرستش به او توهین کرده و روابط خود را با او و یارانش قطع نمودند. طعام و خواروبار را در اختیار او و کسان و پیروانش قرار نمی‌دادند و درکل، محیط خارج، علیه پیامبر ﷺ به پیکار و نبرد برخاسته بود و همه مشرکان با دعوت و رسالتش مخالفت می‌نمودند.

با وجود این همه دشمن، و موانع و مشکلات، اگر در میان همه این دشمنان، پیامبر ﷺ هر روز وقتی به خانه می‌آمد، با چهره گرفته و

وفات حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا / ۶۵

معترض همسرش، آن‌هم همسری که سیّده زنان قریش و دارای آن شخصیت و صاحب آن‌همه ثروت و مکنت بود، روبرو می‌شد که از راه دلسوزی و ترحم و یا اعتراض، از او می‌خواست تا از دعوت خویش دست بردارد و خود را مورد این همه اهانت و استهزا قرار ندهد، در چه وضع عجیب و دشواری قرار می‌گرفت؟!

اگر آن همسر محترم که ثروت کم‌نظیر خودش را در اختیار شوهر قرار داده بود تا در راه خدا و دستگیری از فقیران انفاق کند، پیشنهاد می‌داد که: مناسب است با قوم و قبیله‌ات که حاضرند تو را امیر و پادشاه خود قرار دهند، سازش کنی؛ و با دین و روش آنها کاری نداشته باشی و زندگی آرام و راحت ما را به یک زندگی سرشار از حادثه و نگرانی تبدیل نمایی، پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم چگونه او را قانع می‌ساخت؟ و چه کسی توانایی مرهم گذاشتن بر جراحات روح و جسم آن حضرت را داشت؟

بی‌شک سراسر زندگی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از داخل و خارج خانه، فشار و مانع و سختی می‌شد. ولی لطف خدا دریچه‌های قلب خدیجه رضی اللہ عنہا را چنان به سوی درک حقایق دعوت اسلام بازکرد و آن‌چنان دلش را نورانی و سرشار از معرفت و حکمت گردانیده بود که هرگز پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم با چنان منظره اسفناک، در داخل خانه روبرو نشد.

دکتر بنت الشاطی می‌گوید: «آیا همسری غیر از خدیجه این استعداد

را دارا بود که دعوت تاریخی شوهرش را وقتی از غار حرا آمد، با ایمان قوی و آغوش باز و مهر و عطوفت استقبال کند، بی آنکه در راستی او و اینکه خداوند او را تنها نخواهد گذاشت، شکی در دل راه بدهد؟ آیا جز خدیجه، هیچ بانوی ثروتمندی که در ناز و نعمت و آسایش و احترام زیسته، می توانست با کمال رضایت و خرسندی از زندگی اشرافی، اموال بسیار و عزت و توانگری چشم ببوشد؛ تا در دشوارترین لحظات زندگی کنار همسرش بایستد و او را در بلایا و مشکلات موجود در راه تحقق هدفی که به حقانیت آن ایمان داشت، یاری کند؛ حاشا و کلاً! فقط خدیجه چنین بود و زنان دیگر چون او نیستند، مگر آنکه در طبقه و رتبه او باشند»^۱.

خداوند به جای شهر مکه، مردم مکه و مهر و محبت آنها و استقبال ایشان از دعوت به توحید، خدیجه علیها السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا کرد، و او هنگامی که حضرت به خانه می آمد، به استقبال وی می شتافت و از حال وی پرسش می کرد و از او دلجویی می نمود و رحمت و نصرت و لطف خدا را به یاد او آورده، گردوغبار را از چهره درخشانش می شست؛ و ملالت آزار قوم را با تسلاهای گرم از دلش می زدود.

ابن اسحاق می گوید: سخنی از قوم در ردّ و تکذیب، که موجب اندوه و آزرده گی فکر و خاطرش شود، نمی شنید؛ مگر آنکه خدا آن اندوه را

۱ ر.ک: ابو علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۰۲، نقل به معنا.

وفات حضرت خدیجه رضی اللہ عنہا / ۶۷

به واسطه خدیجه برطرف می ساخت. خدیجه سنگینی سخنان سخت را بر او سبک می کرد و او را تصدیق می نمود و رفتار و جسارت های مردم را بی ارزش و بی اهمیت می شمرد.^۱

آری، خدیجه رضی اللہ عنہا نخستین زنی بود که دین اسلام را پذیرفت و با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم نماز خواند؛ و جز علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ - که همواره پیش و بعد از بعثت، ملازم و پیرو پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بود و از راه و روش پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم لحظه ای جدا نشد - کسی از بندگان خدا سابقه اسلام او را ندارد.

خدیجه رضی اللہ عنہا با دورانیشی و افکار حکیمانه، خردمندی و حدس صائبی که داشت، دعوت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را پذیرفت، و سوابق نیکو و درخشان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اخلاق و صداقت و راستگویی و امانت داری، یاری ضعفا و دستگیری از فقرا، تواضع، قناعت و ایثار و بخشش و مهمان نوازی و سایر صفات پسندیده آن حضرت، همه در نظر خدیجه رضی اللہ عنہا - آن زن آزموده حکیمه - مجسم بود؛ و می دانست آن سوابق عالی و ملکوتی، در چنان محیط تاریک و پر از فساد و تباهی از علایم نبوت است.

خدیجه رضی اللہ عنہا، پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را به خوبی شناخته و دریافته بود که او از باطل پرهیز دارد و از دروغ بیزار است.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۶، ص ۸۲

دیگران نیز او را با این صفات می‌شناختند و از کار زشت و ناروا، پاک و منزّه می‌دانستند؛ تا آنجا که او را «امین» لقب داده بودند.^۱

کسی را که خدیجه علیها السلام می‌شناخت، هرگز به خدای زمین و آسمان نسبت دورغ نخواهد داد؛ و هرگز خدای جهان او را تنها نخواهد گذاشت و او هرچه بگوید، حقّ و حقیقت است.

بنابراین خدیجه علیها السلام در پذیرفتن اسلام، هیچ‌گونه صبر و تردیدی نکرد؛ و از همان قدم اوّل، یار و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله شد و ثروت و اموال خود را برای یاری دین خدا، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.

خدیجه علیها السلام نیز چون پیامبر صلی الله علیه و آله از آزار مشرکان و بت‌پرستان بی‌نصیب نماند؛ زن‌ها از او کناره گرفته و رفت‌وآمد با او را قطع کردند؛ به او زخم زبان می‌زدند و سخنان درشت می‌گفتند، حتّی در هنگام زایمان به کمک او نمی‌آمدند و او را تنها می‌گذاشتند.^۲

اما خدیجه علیها السلام، آینده‌ای را می‌دید که دیگران نمی‌دیدند. او می‌دانست

۱. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۹۷، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۰؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۱۹؛ ماوردی، اعلام النبوه، ص ۲۱۲ - ۱۱۳؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۱۴۵؛ فخر رازی، اعلام‌النبوه، ص ۷۴، ۷۷؛ مقریزی، امتاع‌الاسماع، ج ۱، ص ۱۹، ۹۱؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. کوفی، الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۰؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۷۷ - ۷۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۴ - ۵۲۵؛ حلی، العدد القویه، ص ۲۲۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸۰ - ۸۱.

وفات حضرت خدیجه علیها السلام / ۶۹

دین محمد حق است؛ و طولی نخواهد کشید که پرستش خدای یگانه، جای پرستش بت‌ها را خواهد گرفت؛ و خدا پیامبرش را یاری می‌کند و روزبه‌روز بر شهرتش افزوده می‌شود.

آری، خدیجه علیها السلام در اسلام مقامی یافت که از میان بانوان، جز دخترش - که سیده نساء عالمین است^۱ - کسی به آن مقام و افتخار دست نیافت. خدا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله را از چنین بانویی قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین نشاط جوانی، در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه علیها السلام که چهل سال از عمر خویش را پشت سر گذاشته بود، ازدواج کرد.^۲ و حدود بیست و چهار سال، خدیجه علیها السلام چراغ خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و انیس و غمخوار او بود و پیامبر صلی الله علیه و آله تا خدیجه علیها السلام زنده بود، یعنی تا سن پنجاه سالگی خودش و شصت و پنج سالگی خدیجه علیها السلام، زن دیگری اختیار نکرد.

بعد از خدیجه علیها السلام هم اگرچه به اقتضای حکمت‌ها و مصالحی، زنان متعددی گرفت، ولی هیچ‌یک از آنها جای خدیجه علیها السلام را نگرفتند و فراقی را که از فقدان خدیجه علیها السلام در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شد،

۱. ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ - ۱۸۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب،

ج ۳، ص ۱۰۴.

۲. ابن‌سعد، الطبقات‌الکبری، ج ۸، ص ۱۷، ۲۱۶ - ۲۱۷؛ بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۱،

ص ۹۸ - ۹۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۴؛

ابن‌اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳.

پر نکردند، و پیامبر ﷺ از آنها صاحب فرزندى نشد و نسل او از خدیجه یراقى باقى ماند.

پیامبر ﷺ خدیجه یراقى را فراموش نکرده و از اخلاق و صفات او یاد می فرمود؛ به کسانی که با او آشنا و دوست بودند، احسان و لطف می کرد. عایشه می گوید: بر احدى از زنان پیامبر ﷺ آن قدر غیرت نورزیدم که بر خدیجه غیرت ورزیدم؛ برای اینکه پیامبر ﷺ بسیار از او یاد می فرمود و اگر گوسفندى ذبح می شد، از آن برای دوستان خدیجه می فرستاد.^۱

همچنین از عایشه روایت شده است که: رسول خدا ﷺ از خانه بیرون نمی رفت، مگر آنکه خدیجه را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود. روزی از روزها غیرت مرا گرفت، گفتم: او پیرزنى بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر ﷺ غضبناک شد؛ به طوری که موی جلوی سرش از خشم تکان می خورد؛ سپس فرمود: «نه، به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده، ایمان آورد به من، وقتی مردم، کافر گردیدند و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۰۲؛ بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۳۰ - ۲۳۱؛ ج ۷،

ص ۷۶؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳ - ۱۳۴؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶،

وفات حضرت خدیجه رضی الله عنها / ۷۱

کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندان روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود»^۱.

انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین زنان عالم مریم بنتِ عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله هستند»^۲.

از ابن عباس روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله چهار خط در زمین کشید و فرمود: «آیا می‌دانید این چیست؟» عرض کردند: خدا و رسول خدا داناتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاضل‌ترین زنان بهشت، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم - همسر فرعون - می‌باشند»^۳.

در «صحیحین» از «عایشه» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را به خانه‌ای در بهشت بشارت داد که در آن سروصدای بلند و رنج و زحمت نیست.^۴

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۳ - ۱۸۲۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۱۸؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۴ - ۸۵.

۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۲؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۳.

۳. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۲؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۳.

۴. بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ج ۴، ص ۲۳۰ - ۲۳۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳. نظیر این حدیث در کتب دیگر اهل سنت نیز ذکر شده است. ر.ک: یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۳ - ۸۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۸، ص ۱۰۱.

در صحیح مسلم روایت شده که: پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: «یا رسول الله! اینک خدیجه می‌آید و با او ظرفی از طعام و آشامیدنی است وقتی آمد، بر او از طرف پروردگارش و از طرف من سلام برسان و او را به خانه‌ای در بهشت بشارت بده».^۱

در سیره ابن‌هشام روایت کرده که: جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «خدیجه را از طرف خدا سلام برسان». پیامبر ﷺ فرمود:

«يَا خَدِيجَةَ! هَذَا جِبْرِيلُ، يُفْرِئُكَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّكَ.
فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: اللَّهُ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَعَلِي
جِبْرِيلَ السَّلَامُ»؛^۲

«ای خدیجه! این جبرئیل است که از جانب پروردگارت به تو سلام می‌فرستد. پس خدیجه عرض کرد: خداوند، سلام است، و سلامی از جانب اوست و بر جبرئیل سلام باد».

و بنا به روایت نسائی و حاکم نیشابوری، خدیجه رضی الله عنها گفت:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَعَلِي جِبْرِيلَ السَّلَامُ، وَعَلَيْكَ
السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»؛^۳

۱. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳.

۲. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ر.ک: اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. نسائی، فضائل الصحابه، ص ۷۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۱۳۸.

وفات حضرت خدیجه علیها السلام / ۷۳

«خداوند، سلام است و بر جبرئیل و بر تو سلام و رحمت و برکات خدا باد».

یکی از مزایای خدیجه علیها السلام این بود که همواره پیش از بعثت و بعد از بعثت، پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می‌کرد و سخنش را تصدیق می‌نمود. فضایل خدیجه علیها السلام و کرایم اخلاق او بسیار است. برای کسب اطلاع بیشتر می‌توانید به کتب تاریخ و حدیث و تراجم رجوع کنید.

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَىٰ بَعْلِهَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَلَىٰ
ابْنَتِهَا سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَلَىٰ صِهرِهَا عَلِيِّ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَعَلَىٰ أَبْنَائِهَا الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ
علیهم السلام اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ وَأَرْزُقْنَا مُرَافَقَتَهُمْ
وَشَفَاعَتَهُمْ وَأَكْرِمْنَا بِمُتَابَعَتِهِمْ بِحَقِّهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

فصل چہارم:

حدیث اخوت



یکی دیگر از مناسبت‌ها و اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، عقد اخوت و پیمان برادری بود که - بنابه نقل شیخ مفید - در روز دوازدهم ماه رمضان، پیامبر اکرم ﷺ بین اصحاب عقد اخوت بست و بین خود و علی ؑ نیز پیوند برادری برقرار کرد.^۱

همان‌گونه که می‌دانید اسلام دین برادری و اخوت، برابری و هم‌فکری، هم‌قدمی و مساوات است؛ و اهل جهان را اعضای یک خانواده می‌داند. رنگ و نژاد، توانگری و تهی‌دستی، حکومت و عناوین دنیوی را سبب امتیاز فرد بر افراد نشناخته؛ و فاصله‌ها را از میان برداشته و تنها امتیاز و ملاک برتری را «تقوا» دانسته است. امتیازی که هرگز سبب غرور و تکبر و سوءاستفاده و فاصله گرفتن از دیگران نمی‌شود.

عقیده توحید و یکتاپرستی، هسته مرکزی این دین، و منبع احساس برادری با خلق خداست. هیچ ماده و غذا و هیچ عقیده و خوی و خصلتی مانند عقیده توحید در نیک‌بختی و سعادت افراد بشر، سودمند نیست. قرآن کریم می‌فرماید:

۱. مفید، مسال الشیعه، ص ۲۳.

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ

فَاعْبُدُونِ﴾^۱

«این آیین شما، آیین یگانه‌ای است (مشترک بین همهٔ ادیان است) و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید».

قرآن بین افراد، به مال و ثروت، مقام و حکومت، جمعیت و تعداد، رنگ و جنس، مقایسه و مسابقه قرار نداده است. عرب با عجم، و سفید پوست با سیاه پوست برابر است؛ چراکه این افراد از نظر قرآن و حقوق انسانی و اسلامی با هم برابرند، و انسانیت انسان و کمال آدمیت، به این امور وابسته نیست.

قرآن، هنگام مقایسه میان افراد، علم و تقوا و عبادت و ایمان را میزان فضیلت قرار داده است.

در آیات ذیل دقت کنید که چگونه بشر را به فضایل علم و تقوا و ایمان، ترغیب و تشویق فرموده است:

۱. ﴿أَمْ مَنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ

الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

۱. انبیاء، ۹۲.

۲. زمر، ۹.

«آیا کسی که به شب هنگام، از بیم آخرت و به امید رحمت پروردگار، درحال قیام و سجود است (مانند کسی است که چنین نمی‌کند؟)، آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند مساوی هستند؟».

۲. ﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾^۱

«آیا کسی که عذاب الهی بر او واجب گشته است را می‌توانی از آتش نجات دهی؟».

۳. ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲

«آیا کسی که می‌خواهد خود را به‌وسیله صورتش از عذاب بد دوزخ حفظ کند؟».

۴. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^۳

«آیا کسی که ایمان دارد، مانند فرد بدکار است؟ آنها مساوی نمی‌باشند؟».

۱. زمر، ۱۹.

۲. زمر، ۲۴.

۳. سجده، ۱۸.

۵. ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ

عَمَلِهِ﴾؛^۱

«آیا کسی که معتقد به حجت‌های پروردگار خویش می‌باشد، مانند کسی است که کردار بدش برای او زیبا جلوه‌گر شده است؟».

۶. ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ

خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ

بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾؛^۲

«آیا کسی که مسجدی بسازد که بنیادش بر تقوای الهی و خشنودی او استوار است، برتر می‌باشد یا کسی که بنایی را بر لبهٔ زمینی که زیر آن خالی و کنارهٔ آن شکسته می‌باشد برپا کند که به ویرانی کشیده به جهنم درافتد؟».

۷. ﴿أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ

اللَّهِ﴾؛^۳

«آیا کسی که از خشنودی خدا پیروی می‌کند، مانند کسی است که خشم الهی را به دست آورد؟».

۱. محمّد، ۱۴.

۲. توبه، ۱۰۹.

۳. آل عمران، ۱۶۲.

۸. ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكْبَأً عَلَيَّ وَجْهَهُ أَهْدَىٰ أَمَّنْ

يَمْشِي سَوِيًّا عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛^۱

«آیا کسی که افتاده بر روی خویش راه می‌رود - جایی را نمی‌بیند و از اطراف خود مطلع نیست - هدایت‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده، بر راه راست حرکت می‌کند؟».

۹. ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي

إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾؛^۲

«آیا کسی که به سوی حق هدایت شده است، برای اطاعت و پیروی شایسته‌تر است، یا آنکه هدایت نیافته است، مگر اینکه راهنمایی شود؟».

۱۰. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ

كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛^۳

«آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند فرد کور (گمراه) می‌باشد؟».

۱. ملک، ۲۲.

۲. یونس، ۳۵.

۳. رعد، ۱۹.

۱۱. ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ﴾؛^۱

«آگاه باشید که بر اولیای خدا ترسی نیست و غمگین نمی‌باشند».

۱۲. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ﴾؛^۲

«به‌درستی که باتقواترین شما پرهیزکارترین تان می‌باشد».

۱۳. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ

وَحُسْنُ مَأَبٍ﴾؛^۳

«آنان که ایمان آورده و اعمال نیک انجام می‌دهند، خوشا بر احوالشان و چه نیک بازگشتگاهی دارند».

۱۴. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَكُمْ الْبُشْرَىٰ﴾؛^۴

«بر آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه می‌سازند، مژده باد».

۱۵. ﴿أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ

جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ﴾؛^۵

۱. یونس، ۶۲.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. رعد، ۲۹.

۴. یونس، ۶۳ - ۶۴.

۵. سجده، ۱۹.

حدیث اخوت / ۸۳

«آنان که ایمان آورده و اعمال نیک انجام می‌دهند، برای آنها بهشت‌هایی است که محل اقامت آنهاست».

۱۶. ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾^۱.

«آیا افراد مؤمن و نیکوکار را مانند فسادگران در زمین قرار می‌دهیم؟».

و آیات دیگر که باصراحت بر این نکته دلالت دارند که یگانه عاملی که باعث امتیاز، و سبب رستگاری، و نجات بشر است، علم، ایمان، عمل صالح، تقوا و استقامت است.

قرآن در خطابات جمعی که مخاطب آن افراد خاصی نبوده‌اند، اصل یک کشور، یک اقلیم، یک منطقه، یک زبان و یا یک نژاد را مخاطب قرار نداده، تا کسی گمان کند این‌گونه مشخصات، سبب امتیاز، و مورد نظر اسلام است و کسانی که مخاطب شده‌اند، آن را دستاویز برتری خود بر سایر ملل قرار دهند؛ بلکه مخاطب به این‌گونه خطابات، عموم بشر می‌باشند.

مانند آیات ذیل:

۱. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾^۲.

۱. ص، ۲۸.

۲. اعراف، ۱۵۸.

«ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ

شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۱؛

«ای مردم، از پروردگارتان پروا داشته باشید؛ زیرا که زلزله قیامت چیز عظیمی است».

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾^۲؛

«ای مردم، نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید».

۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ

رَبِّكُمْ﴾^۳؛

«ای مردم، موعظه‌ای از جانب پروردگارتان بر شما آمد».

۵. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ

مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾^۴.

۱. حج، ۱.

۲. فاطر، ۳.

۳. یونس، ۵۷.

۴. نساء، ۱.

«ای مردم، از پروردگارتان که شما را از یک نفر آفرید و از او، همسرش را قرار داد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت، بترسید».

در این آیه، علاوه بر اینکه عموم بشر را مخاطب قرار داده، اصل و نسب زن و مرد را واحد اعلام کرده، و در آن عصری که هنوز پاره‌ای از اُمم در انسانیت زن بحث داشتند! قرآن مجید او را مانند مردها، انسان معرفی کرد و انسانیت او را به طور قاطع و تردیدناپذیر، اعلام فرمود و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾^۲

«ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم».

از اینجا معلوم می‌شود که اسلام، یک دین و برنامه جهانی و آیین برادری و همگانی است.

البته در بعضی موارد، خطابات‌ی به طوایف ویژه‌ای وجود دارد؛ مانند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ﴾^۳

«ای اهل کتاب، بیایید تا بر محور مطلبی که بین ما و شما مشترک است گرد آییم».

۱. عدّه‌ای از مردم در آن عصر در انسانیت زن شک داشتند و آنان که به نظر بلندتر نگاه می‌کردند، او را برزخ بین انسان و حیوان می‌شمردند، و می‌گفتند: زن، زن است، نه حیوان.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. آل عمران، ۶۴.

که این گونه خطابات نیز تأیید همان خطابات عمومی و دعوت به توحید و یکرنگی و قبول اسلام است.

مواردی که مؤمنین، به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مخاطب شده‌اند، از این جهت است که در این موارد موضوعی که در خطاب، طرف توجه بوده، از قبیل احکام و اموری بوده است که طبعاً باید مؤمنین به آن خطاب شده و از آنها خواسته شود.

علاوه بر این، خصوصیت ایمان و اسلام که در خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» عنوان شده، خصوصیتی است که تحصیل آن، برای هرکس ممکن است. رنگ اسلام و رنگ ایمان به خدا، رنگی است که برای هرکسی اعم از زن و مرد، غنی و فقیر، آسیایی و اروپایی، و عرب و عجم شایسته است؛ رنگ فطرت بشر است و هر انسانی آن را در فطرت خود دارد و نباید رنگ‌های دیگر را حجاب و حایل آن قرار داد. این رنگ، مثل رنگ وطن، نژاد، قوم و زبان سبب تفرقه و جدایی نیست؛ زیرا به قوم خاص و اهل یک کشور اختصاص ندارد.

در حدیث است که روزی «ابوذر غفّاری» را با غلام سیاهی در محضر شریف رسول خدا ﷺ دیدند که احتمالاً در حال گفت‌وگو یا محاکمه‌ای بودند؛ ابوذر در میان سخن به او گفت:

يَا ابْنَ السُّودَاءِ!

ای پسر سیاه پوست!

پیامبر عزیز اسلام ﷺ، ناراحت و غضبناک شد و فرمود:
سفیدپوست زاده بر سیاهپوست زاده برتری ندارد جز با تقوا و
پرهیزکاری و یا با عمل خوب و صالح.

«طَفَّ الصَّاعُ طَفَّ الصَّاعُ، لَيْسَ لِابْنِ الْبَيْضَاءِ عَلَيَّ

ابْنِ السُّودَاءِ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ أَوْ بِعَمَلٍ صَالِحٍ»؛

همانند هم هستید و به یکدیگر برتری ندارید مگر به
تقوی یا عمل صالح.

فَوَضَعَ أَبُو ذَرٍّ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ وَقَالَ لِلْأَسْوَدِ: قُمْ

فَطَأَ عَلَيَّ خَدِّي، تَكْفِيرًا لَهُ عَنْ قَوْلِهِ.

ابوذر به کفاره این سخنی که گفت، صورت خود را بر زمین گذاشت
و به آن سیاهپوست گفت: برخیز و با پای خود صورت مرا به زمین
بمال.

اسلام اعلام کرد که خدا یک نژاد، قوم و ملتی را از جهت حقوق، بر
دیگران برنگزیده و رستگاری را در انحصار اهل یک کشور، یا یک
نژاد قرار نداده است و گفتار یهود و نصاری که می گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ
وَ أَحِبَّاؤُهُ»^۲ و می گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الْأَمَنُ كَانْ هُودًا أَوْ نَصَارَى»؛
«داخل بهشت نمی شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد» رد کرد و

۱. طباره، روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹.

۲. مائده، ۱۸. «ما (یهود و نصاری) پسران خدا و دوستان او هستیم».

﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ تَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۱؛

«این آرزوی آنهاست. بگو: اگر راست می‌گویید: دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید. آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است.»

و نیز اعلام کرد که انسان‌ها، همه در کرامت انسانی، یکسان و شریک می‌باشند، و این کرامت، در انحصار رنگ یا نژاد یا یک ملت خاصی نیست. خدا همه فرزندان آدم را گرامی داشته و در مورد آنها می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الرَّبِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَي كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ ۲؛

«به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم، و از

۱. بقره، ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲. اسراء، ۷۰.

حدیث اخوت / ۸۹

چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم».

این فریادهای قومیت و ملیت از هر حلقومی بیرون بیاید، برخلاف اصل شرافت و کرامت انسان‌هاست و خلاف منطق صحیح و مکتب ادیان راستین و تعالیم مقدس اسلام است.

این صداها، تخم نفاق و دورویی، کینه‌توزی جدایی و تفرقه را بین بشر کاشته است. کسانی که این صداها را بلند می‌کنند، باید بدانند که منادی نفاق و اختلاف‌اند.

تعالیم اسلام، تخم محبت و مودت را در قلوب می‌افشاند و انسان‌ها را به همکاری و همدردی راهنمایی می‌کند.

قرآن مجید، اخوتی را که در سایه اسلام، نصیب مسلمانان شد و اختلافات و دشمنی‌ها را از بین برد و دل‌ها را به هم الفت داد، یادآوری کرده، و مسلمانان را به اعتصام به حب‌الله مأمور فرموده و با جمله کوتاه و پرمعنای «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱ برادری آنان را انشا و یا إخبار به اخوت و برادری آنها داده است. پس اگر مردمی باهم برادری و اخوت نداشته باشند، مؤمن نیستند.

در حدیث است که:

۱. حجرات، ۱۰. «در حقیقت مؤمنان باهم برادرند».

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يُسَلَّمُهُ وَ مَنْ
كَانَ فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ»^۱.

«مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ستم می کند، و
نه او را وامی گذارد، و هر کس در حاجت برادر
مسلمانش باشد، خدا در حاجت اوست، (یعنی حاجتش
را برمی آورد)».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ عَلَيَّ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعَ وَ
يَجُوعُ أَخُوهُ وَ لَا يَرُوي وَ يَعْطِشُ أَخُوهُ وَ لَا يَكْتَسِي وَ
يَعْرِى أَخُوهُ فَمَا أَعْظَمَ حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَيَّ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ»^۲.

«مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادر
مسلمانش این است که او سیر نگیرد در حالی که
برادرش گرسنه باشد و او سیراب نشود در حالی که
برادرش تشنه باشد و او پوشیده نباشد در حالی که
برادرش عریان باشد، پس چه قدر حق مسلمان بر
برادرش، بزرگ است».

۱. بخاری، صحیح، ج ۳، ص ۹۸؛ ج ۸، ص ۵۹؛ مسلم نیشابوری، ج ۸، ص ۱۸؛ ترمذی، سنن، ج ۲، ص ۴۴۰؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۵.

۲. مفید، الاختصاص، ص ۲۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۱.

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ
الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ
الْجَسَدِ بِالْحُمَّى وَالسَّهَرِ»^۱.

«به درستی که افراد مؤمن، در مهربانی و دلسوزی شان
به حال یکدیگر، همانند یک بدنند که هرگاه عضوی
از آن مریض شود، دیگر اعضای بدن، با آن عضو، با
تبداری و بی‌خوابی همراهی می‌کند».

احادیث و روایات درباره حقّ مسلمان بر مسلمان و اجری که در
ادای آن اخذ می‌کند، بسیار است.^۲

عقد اخوت بین اصحاب پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ از آغاز دعوت، به مسئله اخوت دینی عنایت و توجه
تمام داشت و آن را از ارکان مهم و پایه‌های استوار اجتماع زنده
مسلمانان می‌دانست و به وسیله آن، کینه‌ها و دشمنی‌های دیرینه اقوام و
قبایل مختلف را از بین برد.

۱. طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۵۵۶؛ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۳۳۲؛ طبرسی، مجمع‌البیان،
ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. خوانندگان محترم، می‌توانند درباره این مطلب به کتب سفینه‌البحار محدث قمی
(ج ۱، ص ۱۳)، بحارالانوار مجلسی (ج ۷۱، ص ۲۲۱ - ۳۵۹) و دارالسلام محدث نوری
(ج ۳، ص ۳۱۹ - ۴۵۹) مراجعه نمایند.

از جمله کارهایی که به منظور جوشش و همبستگی کامل‌تر، و بیدار شدن شعور اسلامی و حکمت‌های دیگر انجام دادند، این بود که بین هر دو نفر از مهاجرین، عقد اخوت بست؛ چنان‌که بین هر دو نفر از مهاجرین و انصار نیز پیمان برادری برقرار کرد.

بین هر دو نفر که باهم تجانس داشتند و از لحاظ افکار و آرا به هم شبیه بودند، عقد اخوت برقرار شد و با این کار در حقیقت، خانواده‌ها و قبایل و عشایر، به هم مرتبط و متصل شدند.

این اقدام پیامبر ﷺ هم از جنبه سیاسی و اجتماعی هم از جهت به هم پیوستن جامعه نوزاد اسلامی، بسیار با ارزش و سودمند بود و زمینه‌ای برای اخوت عام مسلمانان و برادری همگانی و جهانی جامعه بشریت شد. نخست برادرها از یکدیگر ارث می‌بردند تا وقتی که احکام ارث و آیه:

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱

«و برخی از خویشاوندان از بعضی دیگر از آنها، در

کتاب خدا جلوتر هستند (در بهره‌وری از ارث...)».

نازل شد؛ و بدین جهت، مواریث بر اساس خویشاوندی استوار شد.

تکرار عقد اخوت

چنان‌که از کتب تاریخ و حدیث استفاده می‌شود عقد اخوت چندین بار صورت گرفت:

۱. یک مرتبه بین مهاجرین چنان‌که در *بحار الانوار*، از ابن عمر روایت شده است.^۱

۲. در مدینه طیبه بین مهاجر و انصار، در ابتدای ورود به مدینه، چنان‌که در *بحار الانوار* و سیره ابن هشام و کتاب‌های دیگر نقل شده است.^۲

۳. هنگام نزول آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ چنان‌که در *بحار الانوار* از *امالی* شیخ طوسی روایت کرده است.^۳

۴. در «یَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ». چنان‌که در *سفینه البحار*، روایت شده است.^۴

موضوع مهم و جالب

موضوعی که در این صحنه‌های مودت‌ساز و محبت‌آفرین، جالب و بااهمیت بود، انتخاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به برادری خود بود.

۱. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۸، ص ۳۳۳، ب ۶۸.

۲. ابن هشام، *السیره النبویه*، ج ۱، ص ۵۰۴ - ۵۰۵؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۸، ص ۳۳۶.

۳. طوسی، *الامالی*، ص ۵۸۷؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۸، ص ۳۳۳.

۴. محدث قمی، *سفینه البحار*، ج ۱، ص ۵۳.

پیامبر ﷺ همه را باهم برادر کرد و به گفته بسیاری از مورخان و محدثان، افرادی را که هم‌طراز و هم‌رتبه بودند، برادر قرار داد. براین اساس، برای خود نیز باید برادری انتخاب می‌کرد. به راستی آن کس که لایق و شایسته این مکرمت باشد، کیست؟ و آن کس که بتواند، قرین و هم‌طراز پیامبر ﷺ باشد (جز در مقام نبوت) چه شخصیتی است؟

این انتخاب، یک انتخاب ساده نبود. یقیناً پیامبر ﷺ کسی را برای خود انتخاب می‌کرد که از هر جهت شایسته باشد. برادری که هم‌فکر و هماهنگ و هم‌زبان با او باشد؛ و نسبت به جان و مال و هر چه دارد فداکار باشد و بتواند حق برادری رسول خدا ﷺ را ادا کند. آری، به غیر از علی علیه السلام، کسی لایق چنین مقامی نبود که پیامبر ﷺ در حقیقت فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱

«ای علی، تو در مقایسه با من، همچون هارون در قیاس با موسی هستی، جز اینکه بعد از من، پیامبری نخواهد بود (تنها فرق تو با هارون آن است که تو پس از من به نبوت نمی‌رسی)».

۱. این حدیث به حدیث «مَنْزِلَتْ» شهرت دارد و از خاصه و عامه به طریق متعدد نقل شده است. ر.ک: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۷ - ۳۴۹؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۵، ص ۲۲۰؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق.

و به همین جهت، پیغمبر ﷺ هم غیر از علی علیه السلام، احدی را به این مقام برنگزید.

عقد اخوت بین پیامبر و علی علیه السلام

علاوه بر علمای شیعه، محدثان مشهور و مورخان معروف و نویسندگان کتب سیره اهل سنت، مانند حلبی، زینی دحلان و ابن هشام، حدیث اخوت را روایت کرده اند.

هرکس که درباره این موضوع، به کتب شیعه و اهل سنت رجوع کند، یقین حاصل می کند که پیامبر ﷺ از بین همه اصحاب و خویشان، یگانه کسی را که به اخوت و برادری خود برگزید، علی علیه السلام بود و هرکس جز علی علیه السلام چنین ادعایی کند، کذاب و دروغگو است؛ چنان که احدی نیز به جز علی علیه السلام ادعای این فضیلت را نکرد؛ و این امتیاز که متضمن سایر فضایل است، مخصوص آن حضرت می باشد. پیامبر ﷺ انتخاب خود را در چندین مکان مختلف صریحاً اعلام فرمودند:

۱. هنگام عقد اخوت بین مهاجرین.

۲. هنگام عقد اخوت بین مهاجرین و انصار.

۳. هنگام نزول آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۱.

۴. روز مباحله.

۱. حجرات، ۱۰.

این انتخاب، بر اساس وحی و انتخاب خدا بود. خدا بین پیامبر ﷺ و علی ع برادری قرار داده بود؛ چنان‌که در لیلۃ المبیت، شبی که مشرکان می‌خواستند پیغمبر ﷺ را بکشند، و علی ع جان خود را فدای جان پیامبر ﷺ کرد و در بستر آن حضرت - به شرحی که در کتب معتبر اهل سنت آمده است - خوابید، خداوند در ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد، فرمود:

«أَفَلَا كُنْتُمْ مَعْلَىٰ بِنِ أَبِي طَالِبٍ، اخْتِ بُيُوتَهُ
وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ»^۱.

«آیا شما مانند علی بن ابی‌طالب نیستید (و از فداکاری او درس نمی‌گیرید؛ به این دلیل)، من بین او و محمد برادری برقرار کردم».

علاوه بر این، در مواقف و مواضع زیادی، پیامبر ﷺ علی ع را برادر خود خواند و از موقع دعوت، و هنگام نزول آیه ﴿وَأَنْزِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ که علی ع با پیامبر ﷺ بیعت کرد، پیامبر ﷺ در حق او فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَحِيَّ وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاسْمِعُوا»

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۲۴۰؛ همو، خصائص الوحی المبین، ص ۱۲۰؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۰۰ - ۶۰۱؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۴۸.

۲. شعراء، ۲۱۴. «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده».

لَهُ وَأَطِيعُوا»^۱

«به‌درستی که علی، برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».

در سیره ابن‌هشام، از ابن‌اسحاق روایت شده است که پیامبر ﷺ بین اصحابش از مهاجر و انصار، برادری برقرار کرد؛ سپس فرمود: «پناه بر خدا که از پیغمبر سخنی که نفرموده باشد، بگویید».

«تَاخَوْا فِي اللَّهِ أَخْوَيْنِ أَخْوَيْنِ»؛

«در راه خدا، دونفر دونفر بایکدیگر برادر شوید».

سپس دست علی بن ابی‌طالب عليه السلام را گرفت و فرمود:

«هَذَا أَخِي»؛

«این برادر من است».

سپس می‌گوید: پس رسول خدا ﷺ، سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ که نظیر و مانندی در بین بندگان خدا ندارد، با علی بن ابی‌طالب عليه السلام برادر هستند.^۲

ابن اثیر در **أَسَدُ الْغَابَةِ** می‌گوید: پیامبر ﷺ دو مرتبه بین خود و علی

۱. ابن‌بطریق، خصائص الوحي المبین، ص ۱۲۱ - ۱۲۴؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۲۷۸ -

۲. ابن‌هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۵۰۵.

عَلَيْهِ السَّلَامُ برادری قرار داد؛ زیرا بین مهاجرین برادری قرار داد و سپس بین مهاجر و انصار، و در هر بار به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱

«تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».

متون و اسناد احادیث اخوت در جوامع شیعه و اهل سنت بسیار است؛ به طوری که در کتب سنن الترمذی^۲، سنن ابن ماجه^۳، المستدرک حاکم نیشابوری^۴ و تاریخ طبری^۵، مسند احمد^۶، مجمع الزوائد هيثمی^۷، الطبقات الكبرى ابن سعد^۸، الدر المنثور سیوطی^۹، الرياض النضرة طبری^{۱۰} و فضائل الخمسه^{۱۱}، به طور مفصل شرح داده شده است.

-
۱. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۸۸.
 ۲. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۰۰.
 ۳. ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۴۴.
 ۴. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۴.
 ۵. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۶.
 ۶. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۵۹.
 ۷. هيثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴، ۲۰۵.
 ۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۳.
 ۹. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۹۵، ۳۷۱.
 ۱۰. طبری، الرياض النضرة، ص ۷۵ - ۸۰.
 ۱۱. فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۳۷.

فصل پنجم:

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام 

بنابه اختیار شیخ مفید در *مسار الشیعه*^۱ و شیخ بهائی در *توضیح المقاصد*^۲ و دیگران^۳ سبط اکبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجرت متولد شد. بسیاری از مردم، شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام و تأثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام، آن گونه که باید نمی شناسند؛ و هنوز شأن و منزلت و سیره آن حضرت، مجهول مانده است.

شخصیت والای آن پیشوای عالیقدر، بس عظیم تر از آن است که ما بتوانیم درباره آن، کتابی بنگاریم و یا با نگارش مقاله ای آن را شرح دهیم.

علاوه بر کتب بسیار که در شرح احوال و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده، در هزاران کتاب تاریخی، روایی، تفسیری، اخلاقی، تراجم و ...، فضایل و مناقب آن بزرگوار درج شده است.

۱. مفید، *مسار الشیعه*، ص ۲۴.

۲. بهائی، *توضیح المقاصد*، ص ۲۳.

۳. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۳، ص ۱۹۱؛ اربلی، *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۱۳۶؛

بحرانی اصفهانی، *عوالم العلوم*، ص ۱۳ - ۱۵

کتاب بسیاری از تألیفات شیعه و اهل سنت موجود می‌باشد که مأخذ و مدارک معتبر تاریخ زندگی آن امام بزرگ و رهبر جلیل‌القدر است؛ نظیر: صحیح البخاری، صحیح مسلم، سنن الترمذی، سنن ابن ماجه، الطبقات الکبری ابن سعد، سنن ابی داوود، خصائص امیر المؤمنین نسائی، الجامع الصغیر سیوطی، مصابیح السنة بغوی، إسعاف الرّاعیین صبان، نور الأبصار شبلنجی، تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، الإتحاف بحب الاشراف شبراو، کفایة الطالب گنجی شافعی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مرآة الجنان یافعی، ملتقى الأصفیاء راوه مکی، نظم در السّمطین زرندی، فرائد السّمطین جوینی، السیرة الحلبيه حلبی، سیرة زینی دحلان، الصّواعق المحرقة ابن حجر هیتمی، اسد الغایة ابن اثیر جزری، الاستیعاب ابن عبدالبر، الإصابة فی تمیز الصحابه ابن حجر عسقلانی، تاریخ الخلفاء سیوطی، الفصول المهمه ابن صباغ مالکی که از کتاب اهل سنت می‌باشند.

اینک برای رعایت اختصار، ترجمه قسمت‌هایی از کتاب *اهل البيت* علیهم‌السلام، تألیف توفیق ابو علم^۲ که یکی از تازه‌ترین تألیفات اهل سنت در

۱. رک: ابو علم، اهل البيت علیهم‌السلام، ص ۲۶۳ - ۴۱۵.

۲. رئیس مجلس اداره مسجد «السیدة نفیسه»، وکیل «وزارة العدل» و از دانشمندان مطّلع.

ولادت وزندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۰۳

سال ۱۳۹۰ هجری قمری است و در مصر نگاشته شده است را با اندک اضافاتی نقل می‌کنیم:

ولادت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

از آن خانه‌ای که خدا رخصت داده تا برافراشته و بلندقدر باشد و در آن نام او برده شود،^۱ پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، سید جوانان اهل بهشت و نوزاد عزیز اهل بیت و سبط اکبر خود را در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال سوّم پذیرا شد. وقتی ولادت نوزاد را به پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده دادند؛ امواج سرور و شادمانی، دل آن حضرت را فرا گرفت؛ و مشتاقانه و باشتاب، به خانه دختر محبوبه‌اش، سیده زنان عالمیان، و داماد گرامی‌اش، امام مسلمین آمد و فرمود: «یا أسماء! هاتینی ابني؛ ای اسماء! پسر من را به من بده».

پس از اینکه اسماء نوزاد عزیز خاندان نبوت را به جدّ بزرگوارش داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه را قرائت فرمود و بدین گونه نخستین صدایی که گوش نوزاد با آن آشنا شد، صدای آشنای جدّش، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود؛ صدایی که نداده‌نده توحید، تکبیر، تهلیل و نبوت بود:

«اللّٰهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۱. اشاره به آیه ۳۶ سورة نور.

با این کلمات و جملات، گوش دل مولود، به نغمات روحانی آشنا شده و اعماق و نهانی‌های روان او پذیرای آن گشت؛ تا زندگی وی، از آن جملات نشاطبخش روح، و توان‌افزای خرد، مُلهم باشد.

پیامبر گرامی ﷺ به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:
«آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده‌ای؟».

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«من بر شما سبقت نمی‌گیرم!».

هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیرِ وحی - جبرئیل - نازل شد و فرمان خدا را به پیغمبر ﷺ رساند:

«سَمِّهِ الْحَسَنَ»^۱؛

«او را حسن نام گذار.»

پیغمبر ﷺ شخصاً برای حسن عَلَيْهِ السَّلَام عقیقه کرد: و «بِسْمِ اللَّهِ» گفت و دعا کرد.^۲

۱. صدوق، الامالی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۷؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۵ - ۱۹؛ ابوعلم، اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۲ - ۳۳؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۲۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۳۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۶ - ۲۵۷.

القاب و کنیه امام علیه السلام

از جمله القاب آن حضرت عبارت است از: سید، مجتبی، سبط، ولی، طیب، زکی و تقی و پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن حضرت را به «أبی محمد»، مکنی فرمود.^۱

فضایل امام علیه السلام

شیعه و اهل سنت، به اتفاق بر این عقیده‌اند که آن حضرت، یکی از اصحاب «کساء» است؛ که آیه «تطهیر»، در شأن آنان نازل شد. و طبق حدیث متواتر «ثقلین»، عدل قرآن، و نیز یکی از چهار نفری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برای مباحله با نصاری «نجران»، حاضر فرمود.^۲ پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دوست می‌داشت و می‌فرمود: «این پسرم آقا است».^۳ اسامه بن زید روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دو (حسن و حسین)، پسران من، و پسران دخترم هستند. خدایا! من آنها را دوست دارم؛ پس، آنها را دوست بدار و هر که آنها را دوست می‌دارد، دوست بدار.^۴

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابو علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۲. ابو علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۶.

۳. صنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۳۰ -

۲۳۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۵؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۲۵.

۴. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب،

ج ۳، ص ۱۵۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۴؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۲۱.

از زید بن ارقم روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ هَؤُلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَ هَؤُلَاءِ
فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛^۱

«هرکس اینها (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) را
دوست دارد مرا دوست داشته، و هرکس اینها را
دشمن بدارد مرا دشمن داشته است».

«عایشه» نقل کرده:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْخُذُ حَسَنًا فَيَضُمُّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ:
«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَ أَنَا أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ
يُحِبُّهُ».^۲

به درستی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن را می گرفت و
بر سینه خود می چسبانید و می فرمود: «خدایا
به درستی که این پسر من است. من او را دوست دارم،
پس تو او و دوستدار او را دوست مدار».

انس بن مالک می گوید: حسن علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد. خواستم
او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله دور سازم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو ای

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۳ - ۱۵۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲،
ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

ولادت وزندگانی امام حسن مجتبیٰ (ع) / ۱۰۷

انس! پسر من و ثمره زندگی ام را واگذار. هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده؛ و هرکس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است.^۱

شرفِ نَسَب

شرافتِ نَسَبِ امام حسن مجتبی و امام حسین (ع) را احدی از این امت ندارد. آن پدر و آن مادر و آن جدّ بزرگواری که مایه افتخار کاینات و علت غایی خلقت ممکنات است.^۲

علاوه بر این، پیغمبر (ص) آن دو را پسر خود می خواند^۳ و در آیه مباحله،^۴ این دو بزرگوار، پسران پیغمبر (ص) شمرده می شوند و اگرچه از صُلبِ علی (ع) هستند؛ ولی پیغمبر (ص) به ملاحظه ولادتشان از فاطمه زهرا (ع) آنها را پسران خود خواند و چشم حضرت به وجودشان روشن بود.^۵

آنان نیز در زمان حیات پیغمبر (ص)، آن حضرت را «پدر» می گفتند و با خطاب «یا اَبَت» بر نشاط پیغمبر (ص) می افزودند و پدرشان علی

۱. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۴؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۷؛ ج ۱۹، ص ۳۱۷.

۲. ابوعلم، اهل البيت (ع)، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۳. نسائی، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۴۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶.

۴. آل عمران، ۶۱.

۵. ابوعلم، اهل البيت (ع)، ص ۲۷۱ - ۲۷۲.

عَلَيْهِ رَا «يَا أَبَا الْحَسَنِ» خَطَابِ مِي كَرْدَنَد.

پس از آنکه پیغمبر ﷺ از این جهان، به سوی ملکوت اعلی رحلت فرمود، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ رَا با «يَا أَبَتِ» مورد خطاب قرار می دادند. مردم هم آنها را «يَا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ» و «يَا ابْنَ الْمُصْطَفَى» خطاب می کردند.^۱

علم امام حسن مجتبی عَلَیْهِ

لزومی به بررسی علم امام حسن مجتبی عَلَیْهِ، نیست؛ زیرا آن حضرت به تصریح حدیث «ثقلین» و اخبار دیگر، عدل قرآن، رهبر و هادی امت، مفسر کتاب و وارث علوم پیغمبر ﷺ بود.

اولین شرط اساسی زعامت، علم و دانش است؛ و چنانچه محدثان روایت کرده اند، از همان آغاز کودکی علم و نبوغ فکری و درک و تیزهوشی بی نظیری در امام حسن عَلَیْهِ پدیدار بود.

وی در مجلس جدش حضور می یافت و وحی و علمی را که آن حضرت املا می کرد، فرا می گرفت، و به نزد مادرش سیدة النساء عَلَیْهِ می آمد و برای او بازگو می نمود و هنگامی که امام علی عَلَیْهِ به منزل می آمد، فاطمه زهرا عَلَیْهِ آنچه را از فرزند خود شنیده بود برای امام عَلَیْهِ نقل می کرد.^۲

۱. ابوعلم، اهل البیت عَلَیْهِ، ص ۲۷۱.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸؛ محدث قمی، الانوار البهیة، ص ۸۸؛ همو، سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۴ - ۱۸۵. ابوعلم، اهل البیت عَلَیْهِ، ص ۲۷۴.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۰۹

از آن حضرت احادیث و سخنان برگزیده و ممتازی در موضوعات: دعا و موعظه، زهد و تقوا، سیاست، مکارم اخلاق، قضا، فضل قرآن و ... روایت شده است؛ که قسمتی از آنها در کتب اهل سنت نیز بیان شده است.^۱

علم آن امام بزرگ تا بدانجا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام، پاسخ برخی مسائل را به آن حضرت محول می‌کردند.

از جمله روایت شده است که: مردی اعرابی از ابوبکر پرسید: من محرم بوده‌ام، و تخم شترمرغ برگرفته و پخته و خورده‌ام، کفارهای که بر من واجب شده است، چیست؟

ابوبکر متحیر شد و نتوانست به آن سؤال پاسخ دهد. از این رو پاسخ گفتن را به عمر ارجاع کرد. عمر نیز از پاسخ به سؤال بازمانده، و پاسخ گفتن به سؤال را به عبدالرحمن بن عوف حواله کرد. او نیز از پاسخ به سؤال درماند، هر چهار تن، به باب مدینه‌العلم، حضرت علی علیه السلام پناه بردند. اعرابی سؤال را مطرح کرد و از امام علیه السلام پاسخ خواست. امام علیه السلام فرمود:

«سَلْ أَيَّ الْغُلَامِينَ شِئْتَ، وَ أَشَارَ إِلَيَّ الْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ»؛

۱. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۵-۲۷۶.

«از هریک از این دو پسر (حسن و حسین) خواهی سؤال کن.»

(و این در موقعی بود که سن امام حسن علیه السلام از نه و سن امام حسین علیه السلام از هشت سال، بیشتر نبود!)

آعرابی از امام حسن علیه السلام سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا شتر داری؟

آعرابی گفت: بلی!

امام علیه السلام فرمود: «به تعدادی که تخم مرغ خورده‌ای، شترهای ماده را به شترهای نر بزَن و هرچه نتیجه آنها شد، به مگه بفرست (تا در آنجا به کفاره این عمل نحر شود)».

امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِنَ التُّوقِ السَّلُوبُ وَ (مِنْهَا) مَا يَزُلِقُ؛»

«برخی از شتران ماده، بچه را سقط می‌کنند و بچه برخی از آنها می‌میرند.»

امام حسن علیه السلام به پدر بزرگوار، پاسخ داد:

«إِنَّ يَكُنْ مِنَ التُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا يَزُلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ؛»^۱

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

ولادت وزنگانی امام مجتبیٰ علیه السلام / ۱۱۱

«اگر بعضی از شتران ماده آن چنان هستند که فرمودید، بعضی تخم مرغ‌ها هم فاسد می‌شوند (و جوجه از آنها بیرون نمی‌آید!)».

این پاسخ با آنچه که در فقه اسلامی و در بحث کفارات حال احرام مقرر شده، موافق است. و پیرمردی مانند ابوبکر - که مسند خلافت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را تصرف کرده بود - و عمر و عبدالرحمن بن عوف به آن جاهل بودند. از این رو این پاسخ مورد تحسین امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد، و به حضار مجلس رو کرده و غزارت علم، فضل و مواهب خداوند را که به فرزندش اعطا شده، آشکار و اعلام کرد و فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِي فَهَّمَ هَذَا الْغُلَامَ هُوَ الَّذِي فَهَّمَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ»^۱

«ای گروه مردم، آن کسی که به این پسر فهم و علم داده، همان کس است که به سلیمان بن داوود فهم و علم بخشیده است».

یعنی همان‌گونه که سلیمان بن داوود، از تفهیم و تعلیم و آموزش غیبی برخوردار گردید، حسن نیز، از همان افاضات غیبی و آموزش‌ها، بدون واسطه احدی از خلق، برخوردار است.

۱ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴ - ۳۵۵؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۵ - ۲۷۶.

مکارم اخلاق

امام حسن علیه السلام در خانه وحی، پرورش یافت؛ و در مدرسه توحید، و در آغوش لطف و مرحمت جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله مورد تربیت قرار گرفت.^۱

ایشان در مکارم اخلاق و خوی پسندیده و روش نیکو، نمونه بود و یکی از علل محبوبیت فوق العاده آن حضرت، همان اخلاق کریمه اش بود که همگان او را به خاطر داشتن صفات حمیده می ستودند.

ادب، حلم، فصاحت، صداقت، سخاوت، شجاعت، تقوا، عبادت، زهد، تواضع و سایر خصایص ستوده، همه در او جمع، و خُلق و خوی محمدی در او ظاهر و هویدا بود.

با نقل چند حکایت از اخلاق مرضیه آن حضرت، این کتاب را زینت می دهیم:

پند بی رنجش

روزی از روزها در ایام کودکی، امام به همراه برادرش امام حسین علیه السلام پیرمردی را دیدند که وضو را به درستی و صحت به جا نمی آورد. محبت به مردم، و هدایت بشر، آن دو بزرگوار را مانع شد که پیرمرد را به آن حال بگذارند. بنابراین به آرامی و احترام فرمودند:

۱. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

«أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا
فَتَوَضَّأْنَا ثُمَّ قَالَا أَيُّنَا يُحْسِنُ؟».

«ای پیرمرد بین ما داور باش؛ ما هر دو پیش تو وضو
می‌گیریم، ببین وضوی کدام یک نیکوتر است؟».

سپس هر یک وضو گرفتند. پیرمرد، به‌دقت، به وضو گرفتن آن دو
عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه کرد؛ و بدون آنکه ناراحت شود، به کوتاهی و
تقصیر خود پی برد.

فَقَالَ لَهُمَا: كِلَايَا تَحْسِنَانِ الْوُضُوءَ، وَ لَكِنْ هَذَا
الشَّيْخُ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ وَ قَدْ تَعَلَّمَ
الآنَ مِنْكُمْ وَ تَابَ عَلَيَّ يَدَيُكُمْ!۱

و به آنها گفت: شما هر دو (ای آقایان من)، نیکو وضو
می‌سازید، و لکن این پیر جاهل (اشاره به خودش
نمود) است که وضو گرفتن را بلد نیست و هم‌اکنون
از شما آموخت، و به‌دست شما توبه کرد.

توس از عذاب الهی

امام حسن علیه السلام عابدترین مردم عصر خود، و زاهدترین و فاضل‌ترین
ایشان بود.^۲

۱ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۸؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم،
ص ۱۰۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹؛ ر.ک: ابو‌علم، اهل‌البيت علیهم السلام، ص ۲۶۸.
۲. صدوق، الامالی، ص ۲۴۴؛ شرف‌الدین موسوی، صلح‌الحسن علیه السلام، ص ۲۷.

هنگامی که قصد حج می‌کرد با پای پیاده و چه‌بسا با پای برهنه عزیمت می‌فرمود. وقتی وضو می‌گرفت بدنش به لرزه می‌افتاد، و رنگش زرد می‌شد،^۱ و در هیچ‌حال، ذکر خدا را ترک نمی‌کرد. پارسا و بردبار و بافضل بود و از خدا خوف داشت.^۲

روایت شده مردی مناجات و گریه آن حضرت را شنید؛ عرض کرد: آیا از عذاب خدا می‌ترسی در حالی که وسایل نجات در نزد توست؟ پسر پیغمبری، و از شفاعت او برخوردار هستی و رحمت خدا هم [عام است و] به هر چیزی احاطه دارد.

امام علیه السلام فرمود: اما اینکه من پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، خدا می‌فرماید:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾^۳

«آن هنگام که در صورِ اسرافیل دمیده شود، بین آنها

قربتی باقی نماند».

و اما شفاعت او؛ پس خدا می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۴

«چه کسی جز به اجازه خدا شفاعت می‌کند».

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم،

ص ۱۳۰، ۱۳۲.

۲. ابو‌علم، اهل‌البيت علیهم السلام، ص ۲۶۸.

۳. مؤمنون، ۱۰۱.

۴. بقره، ۲۵۵.

ولادت وزندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۱۵

و اما رحمت خدا که هرچیز را فرا گرفته است؛ پس خدا می فرماید:

﴿فَسَاءَ كُتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾^۱؛

«پس رحمت خویش را به زودی برای پرهیزکاران قرار

می دهیم».

حضرت سپس فرمود:

﴿فَكَيْفَ الْأَمَانُ يَا أَخَا الْعَرَبِ﴾^۲.

«پس چگونه می توان خلاصی یافت، ای برادر عرب»

محبت امام علیه السلام به مردم

امام علیه السلام شیرین بیان، خوش معاشرت و بالفت و محبوب بود. پیر و جوان، و عموم مردم او را برای خصایص حمیده‌ای که داشت، دوست می داشتند. همواره به مردم عطا و بخشش می کرد؛ چه از او درخواست می کردند و چه تقاضایی نمی کردند.

پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در تعقیب می نشست،^۳ سپس به دیدار کسانی که می بایست می رفت، و به آنان مهر و محبت می نمود.

۱. اعراف، ۱۵۶.

۲. ابو‌علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۹.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰.

وقتی نماز ظهر را می‌خواند، در مسجد می‌نشست و به مردم علم و ادب می‌آموخت.^۱

امام عَلَيْهِ السَّلَام میهمان خانه خدا

امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام از همه خلق خدا راستگوتر بود. هر زمان به در مسجد می‌رسید، سر بلند می‌کرد و می‌فرمود:

«إِلَهِي صَيْفُكَ بِبَابِكَ يَا مُخْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ»

فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٌ»^۲

«خدایا، میهمانت در کنار در خانه توست، ای احسان‌کننده! گناهکار به‌سوی تو آمده است، پس از زشتی آنچه که در نزد من است با زیبایی آنچه که نزد توست درگذر، ای بزرگوار.»

جلالت امام عَلَيْهِ السَّلَام

از محمد بن اسحاق روایت شده است: هیچ شخصی پس از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شرف، به مقامی که حسن بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَام نایل شد، نرسیده است. برای ایشان فرشی بر در خانه‌اش گسترده می‌شد. وقتی از خانه بیرون

۱. ابوعلم، اهل‌البیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۲۶۹.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم،

ص ۱۳۰؛ ابوعلم، اهل‌البیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۲۷۰.

ولادت وزندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۱۷

می آمد و بر آن فرش می نشست، مردم می آمدند و می ایستادند، و به واسطه عظمت و جلالتی که آن حضرت داشت، کسی از آنجا نمی رفت؛ تا آنجا که آن حضرت می دید که راه بسته شده؛ برمی خاست، و به درون خانه می رفت. راوی می گوید: دیدم که امام در راه مگه از مرکبش پیاده شد و همه خلق خدا از مرکب های خود فرود آمدند، و پیاده رفتند. حتی دیدم که «سعد وقاص» پیاده شد و در کنار آن حضرت پیاده به راه رفتن خود ادامه داد.^۱

امام (علیه السلام)، نمایش رحمت الهی

امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) مانند جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نمونه بارز رحمت الهی بود که دل های ناامید و اندوهناک را پر از امید و رحمت می کرد. او به دیدار ضعیفان می رفت؛ بیماران را عیادت می کرد؛ در تشییع جنازه ها شرکت می فرمود؛ دعوت مسلمانان را اجابت می کرد و اهتمام او بر این بود که مبادا کسی از ایشان رنجیده خاطر شود. از سوی آن حضرت، به احدی بدی و آزاری نمی رسید. با فقیران همنشین می شد و بدی را با نیکی پاسخ می داد.^۲

۱. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳،

ص ۱۷۴؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۳۵؛ ابو علم، اهل البیت (علیهم السلام)، ص ۲۷۰.

۲. ابو علم، اهل البیت (علیهم السلام)، ص ۲۸۴ - ۲۸۵.

محبت، پاسخ جسارت

مردی شامی - از جمله کسانی که معاویه، آنان را به دشمنی با خاندان نبوت تربیت کرده بود - تا آن حضرت را دید، آنچه خواست و توانست به امام علیه السلام جسارت کرد و دشنام داد. امام علیه السلام ساکت و خاموش بود، و هیچ پاسخی به او نداد تا از ناسزاگویی بازماند. امام علیه السلام، با کلامی لطف‌آمیز و مهرآگین و تبسم‌های پر از بشارت و مرحمت به او فرمود: «گمان می‌کنم غریب باشی؟ اگر از ما چیزی درخواست کنی به تو عطا می‌کنیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی، تو را هدایت می‌نماییم و اگر چیزی بر عهده‌ات باشد، ما آن را عهده‌دار می‌شویم و اگر گرسنه‌ای، به تو طعام می‌دهیم و اگر نیازمندی بی‌نیازت می‌سازیم و اگر گریخته‌ای، به تو پناه می‌دهیم».

حضرت آن‌چنان با مرد شامی لطف و مهربانی کرد که دشمنی و بدی از روح او زایل گشت و مرد شامی از خودبی‌خود شد، و یارای پاسخ و عرض ادب نداشت و از این‌رو شرمنده و متحیر ماند که چگونه از امام علیه السلام عذرخواهی کند و گناهی را که مرتکب شده، از بین ببرد. ناچار تمام عذرخواهی‌ها و عرض‌ادب‌های خود را با این جمله پرمعنای قرآنی خلاصه کرد و گفت:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱

«خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا (در چه

کسی) قرار دهد»

حلم امام علیه السلام

امام حسن علیه السلام به تمام معنا انسانی واقعی و نمونه کامل خلق نیکوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. غضب، او را به هیجان نمی‌آورد و امور شخصی ناخوشایند، او را تکان نمی‌داد. تحت تأثیر خشم، کاری انجام نمی‌داد و عمل آن حضرت همواره تداعی‌گر این آیات شریفه بود که:

﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲

«و فروبرندگان خشم و درگذرندگان از مردم هستند

خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، إِذْفَعِ بِأُتِي هِيَ

أَحْسَنُ﴾^۳

۱. انعام، ۱۲۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۴؛ بحرانی اصفهانی،

عوامل العلوم، ص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ ابوعلم، اهل البيت علیهم السلام، ص ۲۸۶.

۲. آل عمران، ۱۳۴.

۳. فصلت، ۳۴.

«نیکی و بدی مساوی نیستند، تو بدی را به روشی که
نیکوتر است برطرف نما».

آن حضرت، هرچه از دشمنانش می‌دید، با صبر و گذشت و عفو، پاسخ می‌داد؛ تا آنجاکه - مروان حکم - یکی از خبیث‌ترین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام حلم و بردباری آن حضرت را به کوه تشبیه کرده بود.^۱ او مانند جدش، در حلم و گذشت و عفو، نمونه جهانیان بود. تاریخ، از اخلاق او نوادری را حفظ کرده است و بر این دلالت دارد که او در طلیعه اخلاقیین و بنیان‌گذاران ادب و اخلاق، در جهان اسلام قرار دارد.^۲

سخاوت امام علیه‌السلام

کرم و سخاوت حضرت مجتبی علیه‌السلام نیز امر عجیبی است. سخاوت حقیقی که بذل خیر به داعی خیر، و بذل احسان به داعی احسان باشد، از صفات ممتاز و از جمله خصایصی است که خدا آن را دوست می‌دارد.

چنان‌که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است: «دو خُلق است که خدا آن دو را دوست می‌دارد؛ حسن خلق و سخاوت».^۳ و امام حسن مجتبی علیه‌السلام این

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳، ۵۱؛ ذهبی، سیر اعلام‌النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

۲. ابو‌علم، اهل‌البیت علیهم‌السلام، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

۳. نراقی، جامع‌السعادات، ج ۲، ص ۸۸.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۲۱

صفات عالی را در روشن‌ترین مظاهر و بلندترین مفاهیم و معانی‌اش دارا بود؛ تاحدی که آن حضرت را «کریم اهل‌البیت» لقب دادند.

صفت سخاوت، صفتی بود که امام حسن (علیه السلام) به‌عزت جود و سخا و کرم و کمک به ضعفا و احسان به امت و انفاق اموال بر فقیر و غنی، بدان معروف و مشهور شده بودند.

امام (علیه السلام) برای مال دنیا ارزشی قایل نمی‌شد و اهمیتی به آن نمی‌داد؛ مگر آنکه به‌وسیله آن، گرسنه‌ای را سیر کند و برهنه‌ای را بپوشاند و به کمک مصیبت زده‌ای بشتابد؛ یا قرض مقروضی را بپردازد.

سخاوت، عنصری از عناصر ذاتی و جزئی از اجزای وجود امام (علیه السلام) بود. با آنکه سیل نیازمندان و انبوه انسان‌های محتاج، بر در خانه امام (علیه السلام) ازدحام می‌کردند، باران سخای آن حضرت بر همه می‌بارید و هیچ سائلی را از در خانه کرمش، رد نمی‌کرد.^۱

از آن حضرت سؤال شد: چگونه است که نمی‌بینم سائلی را رد نمایی؟

امام (علیه السلام) پاسخ داد: «من خود سائل درگاه خدا هستم؛ شرم می‌کنم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم».^۲

۱. ابو‌علم، اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

۲. مرعشی نجفی، شرح احقاق‌الحق، ج ۱۱، ص ۱۵۱؛ ابو‌علم، اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، ص ۲۹۰.

بخشش، پیش از ابراز نیاز

فردی اعرابی و نیازمند به محضر مبارک امام علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام دستور دادند که آنچه در خزانه است به او عطا کنند. بیست هزار درهم در خزانه بود؛ به او بخشیدند. اعرابی گفت: مولای من! چرا فرصت ندادی تا حاجتم را بگویم و مدح و سپاسم را تقدیم کنم. امام علیه السلام فرمود:

«نَحْنُ أَنْاسٌ نَوَالِنَا خُضَلٌ يَرْتَعُ فِيهِ الرَّجَاءُ وَالْأَمَلُ
تَجُودُ قَبْلَ السُّؤَالِ أَنْفُسُنَا خَوْفًا مِنْ مَاءٍ وَجْهٍ مَنْ يَسْأَلُ
لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَفَاضَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ خَجَلٌ»^۱

«ما مردمی هستیم که بخشش ما بسیار است؛ که در آن امید و آرزو می‌چرد. قبل از اینکه از ما بخواهند، عطا می‌کنیم که مبادا آبروی سؤال‌کننده بریزد. اگر دریا از آنچه به دیگران می‌بخشیم، مطلع شود، از عطای خود شرمند می‌گردد.»

پاداش امام علیه السلام به غلام

روزی امام علیه السلام، غلام سیاهی را در باغی دیدند. او که قرص نانی داشت، لقمه‌ای خود می‌خورد و لقمه‌ای به سگی که نزدش بود، می‌داد.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳،

ولادت و زندگی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۲۳

امام (علیه السلام) علت را از او باز خواست کرد. غلام گفت: از اینکه فقط خود بخورم و به سگ نخورانم، حیا می‌کنم.

امام (علیه السلام) خواست به خاطر این عمل به او پاداشی دهد و او را مورد لطف و احسان خود قرار دهد، فرمود: «در جای خود باش». امام (علیه السلام) غلام را از صاحبش خرید و باغ را نیز خریداری فرمود. سپس غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید.^۱

اهمیت امام (علیه السلام) به زندگی مردم

وقتی امام مجتبیٰ (علیه السلام) در کوچه‌های مدینه عبور می‌کردند، شنیدند که شخصی از خدا ده هزار درهم درخواست می‌کند. از این رو خود را به منزل رساندند و به سرعت آن مبلغ را برای او فرستادند.^۲

نمونه‌های بسیاری از سخاوت و کرامت آن حضرت در تاریخ نقل شده است.^۳

زهد امام (علیه السلام)

زهد امام مجتبیٰ (علیه السلام) به حدی بود که تمام اسباب حب و دلگرمی به امور دنیوی و نعم آن را ترک فرمود و به خانه آخرت و منزلگاه

۱. ابوعلم، اهل البیت (علیهم السلام)، ص ۲۹۱ - ۲۹۲.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۲؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. ر.ک: ابوعلم، اهل البیت (علیهم السلام)، ص ۲۹۱ - ۲۹۶.

پرهیزکاران اقبال و توجه داشت و چنان بود که خود فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ، وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهَدَ فِيهَا،
وَالْمُؤْمِنُ لَا يَلْهُو حَتَّى يَغْفَلَ وَإِذَا تَفَكَّرَ حَزَنٌ»^۱

«هرکس خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت و هرکس دنیا را شناخت، به آن بی میل و رغبت خواهد شد و مؤمن، لهو و لعب نمی کند تا [از قیامت] غافل شود و چنان که تفکر کند، غمگین می شود».

امام علیه السلام خدا را می شناخت لذا او را دوست می داشت، دنیا را می شناخت از این رو به آن بی رغبت گشت. لهو و غفلت نداشت، و هرگاه تفکر می کرد اندوهناک می گردید.

آن حضرت هرگاه، مرگ و جایگاه انسان را در ذهن خویش تداعی می کرد، ناخودآگاه می گریست و نیز وقتی که بعث و نشور و گذشتن از صراط را به خاطر می آورد، گریه می کرد. و زمانی که عرض بر خدا را در موقف حساب متذکر می شد، در میان ناله و صیحه‌ای که داشت، بی هوش می شد.^۲

۱. ابن ابی الدنیا، الهم و الحزن، ص ۷۰؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۹۶.

۲. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۹۶.

هیبتِ امامت

همه شرایط امامت، در وجود امام (علیه السلام) جمع بود و تمثال و پیکره عظمت و نماد هیبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. وقار و هیبت امام (علیه السلام)، چشم‌ها را لبریز از محبت کرده، و بر دل‌ها مسلط شده بود و به حدی بود که معاویه، تحت نفوذ آن هیبت و عظمت قرار داشت و از آن حضرت بیمناک بود.

یکی از نمونه‌های هیبت و عظمت ایشان و برادرش امام حسین (علیه السلام) در میان مسلمانان این بود که با هیچ کاروانی در سفر حج بیت‌الله الحرام، پیاده سفر نمی‌فرمودند؛ مگر آنکه همگان، برای تعظیم آنان فرود می‌آمدند و پیاده می‌شدند و با آنکه پیاده رفتن بر آنان زحمت داشت، کسی سوار نمی‌شد.

در یکی از سفرها، «سعد بن ابی وقاص» به درخواست مردم، خدمت امام (علیه السلام) عرض کرد: یا ابامحمد! پیاده راه رفتن برای جمعیت حجاج، سنگین است. آنان وقتی می‌بینند شما پیاده راه می‌روید، خوش نمی‌دارند سوار باشند. اگر ممکن است به آنان مرحمت فرمایید و سوار شوید.

امام (علیه السلام) فرمود: ما با خدا عهد کرده‌ایم، پیاده به خانه او برویم. از راه به دور می‌رویم [تا مردم ما را نبینند و از سوار شدن شرمند نشوند].^۱

۱. مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ ابن

شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ابو علم، اهل البیت (علیهم السلام)، ص ۲۹۷.

فضایل و مناقب امام علیه السلام بیش از آن است که بتوان بیان کرد:
هر شرح بی‌نهایت، کز وصف یار گوئیم حرفی است از هزاران، کاندرا عبارت آید
فضایل و صفات حمیده، علم و حلم و تقوا و معالی امور آن حضرت
در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت جمع‌آوری شده است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَدِّهِ وَعَلَى أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَعَلَيْهِ وَعَلَى أَخِيهِ
وَعَلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام سَيِّمًا
الإمام الغائب، وَلِيِّ الْعَصْرِ وَنَامُوسِ الدَّهْرِ عَجَّلَ اللَّهُ
تَعَالَى فَرَجَهُ وَسَهَّلَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ وَجَعَلْنَا فِدَاؤُهُ.

اسرار صلح حضرت مجتبی علیه السلام

یکی از تعالیم مهم اسلام - که در جبهه برنامه‌های اسلامی، درخشان
و هویداست - دعوت به صلح و کوشش برای رفع اختلافات و اصلاح
ذات‌البین است.

قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾^۱

«ای افراد باایمان، همگی در فرمانبری حق وارد

شوید.»

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ
أَخْوِيكُمْ﴾^۱!

«منحصراً افراد مؤمن بایکدیگر برادرند، پس بین
برادرانتان سازش برقرار سازید».

و در جای دیگر اشاره کرده است:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾^۲؛
«سازش، بهتر است».

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«صَلَاةُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ
وَالصِّيَامِ»^۳؛

«آشتی دادن دو نفر، از نماز و روزه یک سال بهتر است».

اگرچه جنگ و جهاد یکی از احکام مهم اسلام است، ولی هرگز
بالذات و بالاصالة مطلوب نبوده، و به لحاظ یک ضرورت اجتناب ناپذیر،
و به عنوان وسیله اصلاح اجتماعی و عدالت و در راستای اهداف سیاسی
اسلام، و احقاق حق و ابطال باطل تشریح شده است.

۱. حجرات، ۱۰.

۲. نساء، ۱۲۸.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷ (ج ۳، ص ۷۶)؛ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۵۱؛ مغربی، دعائم الاسلام،

ج ۲، ص ۳۴۹؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۴۸.

﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ

هِيَ الْعُلْيَا﴾^۱

«سخن کافران را پست قرار داد و سخن خداوند برتر

است».

جهاد، عبادت و اطاعت خداست؛ زیرا جهاد وسیله‌ای است برای آزادی انسان‌ها، برای برداشتن یوغ استعمار ستمکار از گردن افراد، و برای وارد کردن همگان در حکومت خدا و لغو حکومت مردم بر مردم که معانی عالی و ارزنده آن در عبارت «جهاد فی سبیل الله» خلاصه شده است.

جهاد، جنگ و کوشش برای پیشبرد نقشه‌های نجات‌بخش اسلام است. جهاد برای نجات ضعفا و ستمدیدگان، برای دفع استعمار اقویا، برای آزادی انسان‌ها، برای برقراری نظم صحیح و عادلانه، برای اعلام تساوی حقوق، برای زندگی و اجتماع هرچه بهتر و انسانی‌تر است.

اسلام، جنگی که برای پیدا کردن بازار کالاهای بازرگانان، برای استعمار، برای توسعه قلمرو یک کشور و فتح ممالک و جهانگیری، برای انتقام و کینه‌توزی، برای کسب شهرت و قهرمانی، برای بسط نفوذ یک دیکتاتور و غلبه یک ملت بر ملت دیگر باشد را محکوم کرده و

قهرمانان این جنگ‌ها را گمراه و جنایت‌کار و خائن و گناهکار می‌دانند. بنابراین همه ما باید این آیه را سر مشق زندگی خود قرار دهیم:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«آن خانه آخرت است که آن را برای کسانی که در زمین، اراده برتری جویی و فساد ندارند، قرار می‌دهیم و سرانجام نیک، از آن پرهیزکاران است.»

برطبق این آیه، هرکس بخواهد رجحان و برتری بر کسی یا ملت‌ای داشته باشد، محکوم است.

به‌راستی که سران ملل و رهبران حکومت‌های دنیای معاصر، چقدر به این‌گونه تعالیم اسلام نیاز مبرم دارند.

جهادی برای اسلام، مقدس محسوب می‌شود که برای دفاع از حقیقت و فضیلت، برای مقاصد و مصالح عموم، برای انحطاط حکامی که خود را مالک خلق و مطلق‌العنان و صاحب‌اختیار بدون شرط افراد می‌شمارند، باشد. هدف تمام مجاهدت‌هایی که اولیای اسلام، در هر زمان و مکانی انجام دادند، این بوده که آسایش و آزادی را برای بشر به ارمغان آورند و به یاری افراد مظلوم و محروم بشتابند.

پس با این شرح و تفسیر، مجاهدت در راه اسلام کاری نیست که کسی بتواند آن را با نیروی هوای نفس و احساسات، و برای فرونشاندن آتش خشم و غضب آغاز کند.

گاهی وجود شرایط و مقتضیات و عدم موانع این تکلیف را منجز و حتمی می‌کند و گاهی عدم وجود شرایط و مقتضیات، مانع از تنجز یا توجه این تکلیف می‌گردد.

هرگز نمی‌توان خون کسی را ریخت و به مال و جان کسی تعرض کرد؛ مگر در جاهایی که به ناچار، عقل و شرع انجام چنین اعمالی را قاطعانه اجازه دهد.

اساس همه جنگ‌هایی که در عصر ما بین ملل جریان دارد - اعم از جنگ سرد و گرم، جنگ‌های تبلیغاتی و انتخاباتی و حزبی، جنگ‌های اقتصادی و تجاری و مبارزه‌ها و رقابت‌هایی که دولت‌ها، کارتل‌های صنعتی و همه‌وهمه باهم دارند - مقاصد پستِ مادی و حیوانی و ارضای غریزه حبّ جاه و مال و شهوات و به دست آوردن پیروزی‌های مادی و نظامی و اقتصادی را دنبال می‌کند. بنابراین، چنین جنگ‌هایی، نقطه انتهایی ندارند و بین هر گروه و جمعیتی که باشد، با شرافت انسانی سازشی ندارد.

در اسلام، همه این مبارزات که باعث گرفتاری بشر، و اساس گناه و ظلم، و مایه استبداد و خیانت شمرده می‌شود، ممنوع است. مسلمانان

باید با همه این مسائل نیز مبارزه نمایند و مبارزه آنان به مقاصد کثیف، آلوده نشود و به این آیه صریح و محکم قرآن، ایمان داشته باشند که:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ

الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾؛^۱

«آن به این دلیل است که خداوند حق است و هرچه غیر او را می‌خواهند باطل است و خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.»

باری، نکته دیگر در حکم جهاد این است که چون جهاد برای تحقق اهداف اسلام و دفاع از حریم فضیلت و آزادی و نوامیس الهی است، تا وصول به این اهداف، لازم و منجز است. پس از تشکیل مدینه فاصله انسانیت و جامعه اسلامی و یکپارچه شدن جهان بشری و برداشته شدن فاصله‌های جغرافیایی و تبعیض‌های گوناگون در سایه تعالیم اسلام، موضوع و زمینه جهاد از بین می‌رود؛ درحالی‌که اساس زندگی اجتماعی تا ابد همان اجتماع فاضل بوده و احکامی مانند احکام عبادات و معاملات و مناکحات ثابت خواهد بود.

بنابراین، جهاد به منزله وسیله تأمین و تحصیل اهداف اسلام، نیروی دفاع و نگهبان جامعه اسلامی است و مقصود بالاصالة سایر احکام و به اصطلاح علما، جهاد، تکلیف و واجب للغیر است.

نتیجه مطلب اینکه باید در صلح و سازش و جنگ و جهاد، هدف را در نظر گرفت. اگر مقصد، مقدّس و انسانی و شرافتمند باشد، صلح یا جهادی که برای آن انجام می‌گیرد، مقدّس و شرافتمندانه است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم در اسرار جنگ‌ها و صلح‌های اولیای دین وارد شده، از آن شرحی بنویسیم؛ زیرا علاوه بر آنکه خود را لایق نمی‌دانیم، این رشته سر دراز دارد؛ ولی به‌طور بسیار فشرده، عرض می‌شود که سیری اجمالی در تاریخ غزوات و معاهدات رسول خدا ﷺ و صلح‌هایی که بین آن حضرت و کفّار واقع شد و همچنین مطالعه مختصری از تاریخ فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و مجاهدت‌های علی علیه السلام در میادین جهاد، و روش و برنامه‌های جنگی آن حضرت، ما را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که جنگ‌های مقدّسی که آنان می‌کردند از جنگ‌های عادی‌ای که برای اهداف مادی واقع می‌شود، جدا بود و غرض آن بزرگواران ادای تکلیف، و تقرّب به خدا بوده است.

بنابراین می‌بینیم که دلاوران میادین جهاد را بندگان زاهد و خداپرست و صاحبان دل‌های لبریز از محبّت و عدالت و انسان‌های بشر دوستی تشکیل می‌دهند که حتّی به آزار مورچه‌ای راضی نمی‌شوند. و این سخن پر از حقیقت و عدالت علی علیه السلام راهنمای آنهاست:

«وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا
عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا
فَعَلْتُهُ»؛^۱

«به خدا قسم اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر
آسمان‌های آن است به من ببخشند تا اینکه خدا را
نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه
بیرون بکشم، این کار را نمی‌کنم.»

اینان در میادین جهاد درحالی که شمشیر به‌دست گرفته بودند، از
کشتن و کشته شدن باکی نداشتند.

اولیای اسلام همانند حضرت علی علیه السلام همیشه از جنگ و خون‌ریزی
پرهیز می‌کردند؛ تا حدی که به کسی که می‌دانست قاتلش است،
احسان می‌کرد و اندیشه آزار او را نمی‌کرد و همیشه سفارش می‌کردند
که با او مدارا کنند و در طعام و آب بر او سخت‌گیری نکنند و از
غذایی که خود میل می‌فرمود، برایش می‌فرستاد.

به راستی علی علیه السلام قهرمان این غزوات و مرد میادین جهاد فی سبیل
الله بود.

آری علی علیه السلام برای کظم غیظ و گرفتن انتقام شمشیری نزد و هرگز
برای کسب شهرت و معروف شدن نبردی انجام نداد و یگانه سرباز

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۸).

فداکار و جانباز اسلام بود، که جبرئیل در مدح او گفت:

«لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»^۱

«هیچ شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار و هیچ جوانی

همچون علی علیه السلام نیست».

مردی که به دست خیانتکار شقی‌ترین خلق، ضربت خورد و از زندگی دست شست، کسی بود که همیشه از به ناحق ریخته شدن خون انسان‌ها، ناراحت می‌شد و می‌فرمود:

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَاكُمْ تَحْوِضُونَ دِمَاءَ

الْمُسْلِمِينَ حَوْضًا تَقُولُونَ: قِيلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا

تَقْلُتُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي ... وَ لَا يَمَثَلُ بِالرَّجُلِ قَاتِي

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ»^۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۲۸؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۸۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ص ۴۲، ص ۷۱.

۲. علی علیه السلام ملاحظه فرموده بود که چگونه به اتهام شرکت در قتل عمر، خون سه نفر را ریختند و به اسم خونخواهی عثمان، ده‌ها هزار نفر را به کشتن دادند. بنابراین برای اینکه موضوع قتل آن حضرت، دستاویز قتل و اتلاف نفوس و خروج از قوانین اسلام، در قصاص نشود، چنین دستور داد. درود ما و همه مردم عدالت‌خواه بر آن پیشوای دادگر داد گستر. نهج البلاغه، نامه ۴۷ (ج ۳، ص ۷۷)؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۱۱۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۶، ۲۵۶ - ۲۵۷.

«ای فرزندان عبدالمطلب، مبادا پس از من دست به خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیرمؤمنان کشته شد و به بهانه انتقام خون من در خون مسلمانان غوطه خورید، بدانید جز قاتل من کسی دیگر را نکشید و مبادا او را مثله نمایید؛ به درستی که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: از مثله کردن دوری گزینید».

این خاندان، در صلح و آشتی و جنگ و جهاد، یک هدف داشتند و آن، اطاعت خدا، و هدایت و نجات بندگان خدا و اعتلای کلمه خدا بود.

پس از بررسی این مطالب، صلح امام حسن (علیه السلام) را تا حدود آگاهی و بینش خود بررسی می کنیم و دریافت پاره‌ای از اسرار آن را وجهه همّت می سازیم و از خداوند، طلب یاری و هدایت می کنیم.

بدیهی است نگارش در مورد این مطلب، موضوعی نیست که حقّ آن، در ضمن یک یا چند مقاله ادا گردد. این موضوع بسیار گسترده است و با تاریخ صدر اسلام و تاریخ زندگی علی (علیه السلام) و آزمایش‌هایی که از امت اسلام شد، ارتباط دارد و راجع به آن کتب مستقلّی نگارش شده است. ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مرد مصلح

چنانچه در فصل گذشته گفته شد، امام حسن مجتبی علیه السلام انسانی صادق، باوفا، پرهیزکار و باتقوا، خیرخواه و بزرگوار بود. صلحی که بین آن حضرت و معاویه برقرار شد، علاوه بر آنکه صلح طلبی و خیرخواهی و گذشت او را نشان داد، ثابت کرد که خانواده ایشان نیز، ریاست خواه و جاه طلب نیستند؛ و در قیام و نهضت، کناره گیری و عزلت، صلح و جهاد، رضای خدا و مصلحتِ عموم را می خواهند. در هنگام جهاد، مصداق **﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾**^۱ هستند و از کسی باکی ندارند، و در وقت صلح، مرد گذشت و فداکاری می باشند.

علل و اسرار صلح

۱. اجرای حکم الهی

صلح امام مجتبی علیه السلام یک تکلیف الهی و وظیفه شرعی بود که امام علیه السلام در آن شرایط و احوال، ناگزیر شد آن را بپذیرد؛ به عبارت دیگر، شرایط و اوضاع، این مسئله را بر امام علیه السلام تحمیل کرد، و برحسب

۱ مائده، ۵۴. «در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۳۷

حدیث مشهور و مسلم نزد اهل سنت^۱، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده و او را به سیادت و آقایی و اصلاح طلبی معرفی فرموده بود.

در شرایطی که صلح، برای مصلحت عموم لازم باشد، اگر سران هر دو طرف، پا در رکاب لجاج بگذارند و کینه‌توزی پیشه سازند، صلح برقرار نخواهد شد. فقط در صورتی صلح برقرار می‌شود که یا هر دو طرف، حسن‌نیت داشته باشند یا یکی از آنها خیر و مصلحت جامعه را در نظر بگیرد و آن را بر حیثیت و شئون شخصی خود مقدم بدارد؛ و هر چه طرف مقابل لجاجت می‌کند، او از خود گذشت و فداکاری نشان دهد.

۱. بخاری این روایت را در چهار موضع از کتاب خود نقل کرده است. ر.ک: بخاری، صحیح، ج ۳، ص ۱۶۹ - ۱۷۰؛ ج ۴، ص ۱۸۴، ۲۱۶؛ ج ۸، ص ۹۹؛ همچنین ابوداؤد، در سنن، ج ۲، ص ۴۰۵؛ نسائی، در سنن، ج ۳، ص ۱۰۷؛ ترمذی، در سنن، ج ۵، ص ۳۲۳؛ طیالسی، در مسند، ص ۱۱۸؛ و احمد بن حنبل در مسند، ج ۵، ص ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۱ آن را نقل کرده‌اند؛ ولی آنچه مورد اتفاق همه است، این مضمون است:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصَلِّحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ أَوْ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ»؛

«به‌درستی که این پسر من (امام حسن مجتبیٰ علیه السلام) آقایی است که خداوند به‌وسیله او بین دو گروه (بزرگ)، صلح برقرار می‌کند.»

و در بعضی از نقل‌های حدیث اضافه‌ای آمده که: «من المسلمین» یعنی بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار می‌کند؛ که مورد اتفاق نیست؛ زیرا معاویه که علیه خلیفه و امام مسلمین (امام علی و امام مجتبیٰ علیه السلام) شورش کرده بود، بنا بر سنت نبوی و حتی سیره شیخین، از اسلام خارج شده است؛ درحالی‌که اجماع امت بر بیعت با این دو امام بود و لذا به احتمال قوی این اضافه، توسط طرف‌داران بنی‌امیه و معاویه جعل شده است.

در این میدان، به‌طور قطع معاویه کسی نبود که برای خیر و صلاح جامعه دست از خلافت و پادشاهی و نیات خبیث خود بردارد و حق را به صاحبش بسپارد. او در راه رسیدن به مقصدش، نه خدا و پیغمبر و نه مصلحت مسلمانان را در نظر می‌گرفت و همه چیز را فدای حبّ جاه و ریاست‌طلبی خود می‌ساخت، و از اینکه عموم شیعه و هواداران اهل بیت علیهم‌السلام و حتی عموم مسلمانان را قتل‌عام کند، باکی نداشت و اگر تا حدودی بازی با الفاظ اسلامی می‌کرد، به خاطر ریاست و حکومت بود و اگر ریاست و حکومتش در خطر می‌افتاد، به آن الفاظ نیز کاری نداشت.

قهرماً و طبعاً در چنان موقعیتی تنها کسی که جانب مصلحت را رعایت می‌نمود، امام علیه‌السلام بود.

ظهور این خصلت عظمی از آن حضرت با وجود سوابق درخشان و مقام امامت و عهده‌داری حفظ اسلام، عجیب و شگفت‌انگیز نبود. اگر امام علیه‌السلام

مصلحت اسلام را در نظر نگیرد، پس چه کسی به آن اهمیت می‌دهد؟ به‌هیچ‌وجه از معاویه با آن سوابق ضد‌اسلامی خود و پدر و مادر و خاندانش، انتظار غمخواری دین و حفظ مصالح مسلمین، مورد نداشت.

برعکس، از امام علیه‌السلام جز ملاحظه مصلحت اسلام و خیر مسلمانان کاری صادر نمی‌شد؛ زیرا ایشان دوران کودکی را در مهد تربیت نبوت

ولادت و زندگی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۳۹

و حجرِ عصمت و طهارت گذرانده و در خانه‌ای که مهبط وحی و محلّ آمدوشد فرشتگان بود، نشوونما یافته و انوار نبوت جدّش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ولایت پدرش علی (علیه السلام) و عصمت و شخصیت مادرش زهرا (علیها السلام) از هر سو او را احاطه کرده و منزلگاهش سینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مخزن علوم و الهامات غیبی بود و وحی را در اولین لحظات نزولش می‌شنید و کلمات خدا را از زبان دُرّافشان جدّش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آموخت.

پیغمبر عالی‌قدر اسلام (صلی الله علیه و آله) او را به سیادت و آقایی و امامت و پیشوایی می‌ستود و او را برای آینده اسلام و چنین فداکاری عظیمی آماده می‌ساخت و از برکات و عظمت و اهمّیت صلح او قدردانی می‌کرد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مواقف و فرصت‌های متعدّد، روش امام حسن (علیه السلام) را تأیید و تنفیذ فرمود؛ چنان‌که روش پدرش امام علی (علیه السلام) را در جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین، و روش امام حسین (علیه السلام) را در آن قیام تاریخی و فداکاری عظیم تأیید کرده و روش هریک از امامان را پیش از وقوع، پیش‌بینی و تصویب فرمود.

پس، صلح امام (علیه السلام) در آن شرایط، یک وظیفه شرعی و تکلیف الهی بوده، و مانند مجاهدت‌های پدرش، در مسیر خیر و مصلحت اسلام بوده است.^۱

۱. ر.ک: ابوعلم، اهل‌البیت (علیهم السلام)، ص ۳۲۹ - ۳۳۲.

۲. ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن علیه السلام

صلح امام حسن علیه السلام وقتی انجام گرفت که سپاه معاویه در همکاری و یاری او اتفاق و اتحاد داشتند؛ در حالی که لشکر امام علیه السلام به واسطه فتنه‌های بزرگی که علل آن تغییر مسیر خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسیر واقعی و شرعی بود، گرفتار ضعف و سستی و نفاق و اختلاف و تفرقه گردید و به واسطه حوادثی مانند فتنه طلحه و زبیر و عایشه (جنگ جمل) و فتنه معاویه (جنگ صفین) و فتنه خوارج (جنگ نهروان) و شهادت بسیاری از اعلام و رجال اسلام و صحابه و شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت علیهم السلام و نفوذ منافقین و وضع و موقف اهل حق، بسیار حساس و خطرناک شده بود؛ و مؤثرترین ضربه‌ای که به روحیه لشکر امام علیه السلام خورد، شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

علاوه بر این جنگ‌هایی که می‌کردند، سود مادی و غنیمت نمی‌بردند و معلوم است در چنین وضعی، پیروزی بر لشکر معاویه که روحیه‌اش با پول و رشوه، قوی و دلگرم بود، بسیار بعید و بلکه محال بود؛ و در نهایت، نتیجه‌ای جز کشته شدن بقیه اصحاب واقعی امام علیه السلام و ضعف اهل حق نداشت.^۱

۱. ر.ک: ابوعلم، اهل‌البیت علیهم السلام، ص ۳۳۳.

۳. اوج انحطاط اخلاقی مردم

انحطاط اخلاقی در آن زمان به حدی رسید که تقریباً از هیچ کس انتظار نمی‌رفت برای حق، مردانه فداکاری و جان‌نثاری نماید.

آنان مردمی بودند که حقّ مرد فداکار و دادگری چون علی علیه السلام را نشناختند و ایشان را آن‌همه رنج دادند.

پیشوایی که در میان آنها در نهایت سادگی و تواضع مانند فقرا زندگی می‌کرد و در خوراک و پوشاک و خانه و مسکن به خود سخت می‌گرفت و برای مردم زندگی مرفّه و آسوده و پر نعمت می‌خواست و در اقامه عدل و داد، کوشش و زحمت فراوان می‌کشید و در زهد و تقوا و علم و فضیلت بی‌نظیر بود، سرانجام بدون آنکه از او حقّی بخواهند، یا نسبت ظلم و بیداد یا تغییر سستی به او بدهند، او را به‌طور ناگهانی در محراب عبادت شهادت رساندند و حقّ او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و احترام اسلام را - که با مجاهدت‌های آن یگانه قهرمان غزوات ترویج شد - رعایت نکردند.

کدام نشانه، روشن‌تر از این عمل دالّ بر سوء نیات و خبث باطن اکثر آن مردم بود؟

در چنین موقعیتی امام علیه السلام با مردمی که در چنین جهنّم انحطاط فکری و خلقی، سقوط کرده بودند، چه کاری انجام می‌داد و چه اصلاحاتی را آغاز می‌نمود؟ و چگونه هجوم معاویه را از بلاد اسلام دفع می‌کرد؟^۱

۱. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۳۳.

۴. خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی

به فرض اگر جنگ ادامه می‌یافت و اصحاب امام نیز پایداری می‌کردند، در آن صورت نیز فاصله بین پیروزی اصحاب حق بر اهل باطل زیاد بود و با ادامه آن محاربات و درگیری‌ها، کشورهای اسلامی در خطر سقوط قرار می‌گرفت و زحمات پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ به هدر می‌رفت؛ زیرا نفوذ معاویه زیاد شده بود. آن حضرت در این باره فرمود:

«إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَجْتَنِّ الْمُسْلِمُونَ عَن وَجْهِ
الأرض»^۱

«من بیم آن داشتم که مسلمانان از ریشه قطع و از
صفحه زمین محو شوند».

۵. فریب مردم توسط معاویه

چنان‌که از تواریخ معلوم می‌شود، این خطر کاملاً در بین بوده که به طمع پول و رشوه معاویه، آن حضرت را به شهادت برسانند و یا دستگیر کنند و به دشمن تحویل دهند.

در این موقعیت هیچ‌گونه اطمینانی به مردم نبود و اگر امام ﷺ، صلح نمی‌کرد، آن دنیاپرستان او را در وضع خطرناک‌تری قرار می‌دادند و

۱. ابوعلم، اهل البیت ﷺ، ص ۳۳۳ - ۳۴۳.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۴۳

برای نزدیکی به معاویه و گرفتن جایزه‌های او مسابقه برقرار می‌کردند و دین و وجدان خود را به دنیا می‌فروختند.

در این صورت اگر آن حضرت را اسیر می‌کردند و به معاویه تحویل می‌دادند تا او را به شهادت برساند، ممکن بود معاویه مگّار، به ظاهر آن حضرت را آزاد سازد و برای خود فضیلت و منقبتی قرار دهد و بر عموم خاندان نبوت، به این وسیله منت بگذارد. واقعاً اگر کسی اهل مطالعه باشد، این موضوع را تصدیق خواهد کرد.^۱

بنابراین خود امام (علیه السلام) نیز فرمود: «اگر با معاویه نبرد می‌کردم، مرا می‌گرفتند و به او تسلیم می‌نمودند. به خدا سوگند اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، بهتر می‌دانم از اینکه مرا در حالی که اسیر باشم، بکشد یا بر من منت گذارد و تا دنیا، دنیاست، این عار بر بنی‌هاشم بماند و معاویه همیشه خود و اعقابش بر زنده و مرده ما به آن منت بنهد».^۲

۶. برخورد با سیاست مکر و حيله

همکاری سیاستمداران حيله‌گر و ناپاکی مانند «مغیره بن شعبه» و «عمرو عاص» با معاویه، با آن‌همه سوابق مکر و خدعه‌ای که داشت از جنبه سیاسی و شیطنت‌های ابلیسی، بسیار خطرناک بود.^۳

۱. ابوعلم، اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، ص ۳۲۵.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰؛ ابوعلم،

اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، ص ۳۲۵.

۳. ابوعلم، اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، ص ۳۳۵.

روشی که امام علیه السلام اتخاذ کرد، حاذقانه‌ترین روشی بود که متفکری نابغه و بی‌نظیر، در این گونه مواقع اتخاذ می‌نماید.

امام علیه السلام با پذیرش صلح به نتایج مهم زیر دست یافت:

۱. خون مؤمنین را حفظ کرد.

۲. ذریّه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شرافت و کرامت خاندان رسالت را نگاهداری فرمود.

۳. موقف و منزلت خود را به عنوان یگانه پایگاه و ملجأ مردم علیه تجاوزات معاویه حفظ کرد.

۴. معاویه را به قبول تعهدات مهمی - اگرچه عمل نکرد - وادار ساخت.

۵. جمعیت شیعه را از انحطاط و انقراض نجات داد.

۶. اساس اسلام، و هدایت و رسالت جدش را از خطر هجوم بیگانگان حفظ فرمود.

۷. سیاست اسلامی امام علیه السلام

پیروزی امام علیه السلام بر معاویه در صورتی امکان‌پذیر بود که آن حضرت، روش شرعی امامت را - که روشی خداپسند بود - ترک کند و مکر و خدعه را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد و تجاوز، جور و ستم و دروغ و خیانت را در امور خود داخل نماید.

ولادت و زندگی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) / ۱۴۵

معاویه و سایر ریاست‌طلبان و جاه‌پرستان برای نیل به هدف پلید خود، و حکومت بر مردم، از هیچ خیانت و جنایت، فریب‌کاری و دروغ و ستمگری و قانون‌شکنی باکی نداشتند و در نظر آنها هر چه محیط آلوده‌تر می‌شد و مردم به مصالح و اغراض شخصی خود علاقه‌مندتر می‌شدند و رشد فکری و اجتماعی آنان در همان سطح پایین نیز رکود می‌کرد، نهایتاً زمینه برای پیشرفت سیاست‌های مزدورانه و خائنانه آنان بیشتر می‌شد.

این افراد، نظم و قانون و امنیت و همه مفاهیم مورد علاقه بشر را وسیله گسترش تسلط خود می‌ساختند و نظم و امنیتی را می‌خواستند که از استثمار آنها محافظت کند و بدین وسیله قانون، عدالت، آزادی و حقوق جامعه بشریت را استهزا می‌کردند.

اما سیاست اهل بیت (علیهم‌السلام)، سیاست و روش علی و حسن و حسین (علیهم‌السلام) و سایر مردان خدا، به تمام معنا ضد این سیاست بود.

این مردان حقیقت و عدالت، سیاست و روششان، حفظ مصالح اجتماع و آسایش واقعی و احترام به حقوق و برقراری عدالت و مساوات بود و در سیاست آنان هیچ جایی برای مکر و خدعه، دروغ و ظلم وجود نداشت.

عملاً نیز اهداف عالی این سیاست در مدت خلافت ظاهری امیرالمؤمنین (علیه السلام) معلوم شد و طبق نصوص و متن تعالیم اسلام،

سازنده مترقی‌ترین اجتماعات صددرصد انسانی بود.

اسلام بین نژادها، اصناف و طبقات، غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، رئیس و خدمتگزار و شاه و گدا مساوات برقرار کرد و ملاک و میزان برتری را فقط تقوا معرفی فرمود؛ و عالی‌ترین مظهر کمال فرد و اجتماع را حریت، صراحت و صداقت دانست.

اهل بیت علیهم‌السلام به پیروی از تعالیم اسلام می‌خواستند کسانی زمام امور را به دست گیرند که امین و پاک، راستگو و علاقه‌مند به مصالح اجتماع باشند و همواره تعالیم و احکام اسلام را در برابر دیدگان خود قرار دهند و رابطه‌ای نزدیک و صمیمی با مردم برقرار کنند. در امور بیت‌المال، اقتصاد را رعایت کنند، و فقیر و غنی و قوی ضعیف را به یک چشم بنگرند و بر کسی ریاست ننمایند و خود را یکی از افراد جامعه به‌شمار آورند.^۱

آنها به‌هیچ‌وجه راضی نمی‌شدند که امثال «مغیره بن شعبه» و «عمرو عاص» و دیگر افراد مکار و خائن و جیره‌خوار را در دستگاه خلافت خود وارد سازند و آنها را با پول و رشوه و مقام، به خیانت و جنایت و دین‌فروشی و ظلم و ستم تشویق نمایند.

به گفته بعضی از افراد آگاه و مطلع، مهمترین عاملی که باعث شد

۱. در تاریخ زندگی امام علی علیه‌السلام، نمونه‌های درخشان، از این روش نیکو بسیار است که شرح آن در این مقاله ما را از موضوع دور می‌سازد.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۴۷

عده کثیری از سران از علی علیه السلام کناره گیری کنند و به معاویه ملحق شوند، روش پرهیزکارانه آن حضرت بود؛ زیرا دریافته بودند که مطامع و مقاصد پست دنیایی آنها در دستگاه حق و عدالت علی علیه السلام تأمین نمی شود.

امام حسن علیه السلام نیز در امور حکومتی برنامه ای نظیر پدر داشت و به هیچ حکمی اتکا و اعتماد نمی کرد، مگر آنکه توسط دین تصویب شده باشد.

از این جهت، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که تطمیعات معاویه و رشوه ها و مکرهای او بیشتر و فریبنده تر شد، به طوری که از عرض نكاح دختران خود به سران سپاه امام علیه السلام نیز خودداری نکرد.^۱ دنیاپرستان جذب او شدند و پیشوای عادل و رهبر پرهیزکار خود را ترک کردند.

علاوه بر این، معاویه سیاستی در پیش گرفت که توانست سپاه امام علیه السلام را فریب دهد و آن سیاست، اشاعه تبلیغات دروغین بود که در بین سپاه امام علیه السلام به وسیله عوامل دست نشانده معاویه انتشار می یافت و بدین وسیله اصحاب امام علیه السلام به سازش با معاویه و مکاتبات محرمانه با او مشغول شدند.

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛

ج ۱۰۹، ص ۷۹؛ مغنیه، الشیعة والحاكمون، ص ۶۲.

بر همگان واضح و آشکار است که امام علیه السلام به راحتی می‌توانست از انتشار این تحریکات با رشوه دادن به سران از طریق اموال بیت‌المال و یا دادن وعده‌های دروغین - اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ - جلوگیری کند؛ ولی چنین سیاستی، سیاست اسلامی و سیاست خدایی نبود و با چنین مردمی ترویج دین و تحقق اهداف اسلام امکان‌پذیر نبود؛ و دقیقاً برخلاف هدف امام و پدرش علی علیه السلام بود؛ یعنی حکومتِ حق و عدلِ علوی به حکومت مکر و خُده و باطل مبدل می‌شد و امام علیه السلام منزّه‌تر از این بود که در این صحنه‌های پلید و خیانت‌آمیز وارد شود.

همان‌گونه که پدرش در این مورد فرمود: «اگر رعایت تقوا و پرهیزکاری نبود، من از همه زیرک‌تر بودم».^۱

خطبه «وَاللّٰهُ لَآنْ اَبَيْتَ عَلٰى حَسَكِ السَّعْدَانِ»^۲ و نامه حضرت به عثمان بن حنیف^۳، بیانگر زندگی سیاسی اهل بیت علیهم السلام است.

چنین سیاستی به واسطه اسبابی که از سی سال پیش تا آن روز، حکومت‌طلبان و دنیاپرستان پیش آورده بودند، طرف‌دار نداشت و جز

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ (ج ۲، ص ۱۸۰)؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۹۷، ۱۵۴؛ ج ۴۰، ص ۱۹۳؛ ج ۷۲، ص ۲۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۶)؛ صدوق، الامالی، ص ۷۱۹؛ لثی واسطی، عیون‌الحکم و المواعظ، ص ۵۰۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۷. «سوگند به خدا اگر شب را بر روی خار سعدان بگذرانم».

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵ (ج ۳، ص ۷۰ - ۷۵).

ولادت وزندگانی امام حن مجتبیٰ علیه السلام / ۱۴۹

عده معدودی، کسی خواستار آن نبود و علت پیشرفت معاویه نیز، همین علل و اسباب بود، نه قوت سیاست و زیرکی او.^۱

مهم ترین شرایط صلح

۱. معاویه باید به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نماید.
۲. باید عموم مسلمانان از امنیت برخوردار باشند و معاویه و دستگاه خلافت او، حقوق همه را محترم شمارند و با کینه و دشمنی با کسی رفتار نکنند.
۳. معاویه نباید خود را امیرالمؤمنین بنامد.
۴. در نزد معاویه اقامه شهود نشود.
- (این دو ماده اخیر بسیار پرمعنا و باارزش است و نشان می‌دهد که خلافت به معاویه واگذار نشده و او نباید خود را خلیفه مسلمین بداند و نباید در امور قضایی دخالت کند).
۵. معاویه نباید برای خود ولیعهد معین کند، امر خلافت با امام حسن علیه السلام و پس از آن حضرت با امام حسین علیه السلام است.
۶. نباید به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزایی گفته شود؛ و جز به نیکی از آن حضرت یاد نشود.
۷. باید حق هر صاحب‌حقی ادا شود.

۱. ابوعلم، اهل‌البیت علیهم السلام، ص ۳۳۶ - ۳۳۸؛ ر.ک: معاویه بن ابی سفیان فی المیزان تألیف عقاد؛ برای مطالعه بیشتر در اسرار و علل صلح امام حسن علیه السلام به کتاب‌های الامام الحسن و صلح الحسن مراجعه کنید.

۸. نباید نسبت به حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در آشکار یا نهان، نقشه سوئی اجرا شود.

۹. باید در بین ایتم کسانی که در جنگ جمل و صفین، به سعادت شهادت در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام فایز شدند، همه ساله یک میلیون درهم از خراج «دارابگرد» (دارابگرد) توزیع شود.

۱۰. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام باید امانت داشته باشند و کسی به آنها تعرض نکند.^۱

چنانچه ملاحظه می فرمایید، مقررات این عهدنامه باتوجه به اوضاع آینده و روش معاویه، تهیه شده که بر او تا روز قیامت حجّت باشد و این عنصر خیانت را به دنیا معرفی کند که به عهد و قول رسمی خود وفا نکرد.^۲

ضمناً موادّ این عهدنامه معاویه را، غاصب خلافت معرفی نموده و او را از اینکه امیرالمؤمنین و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی شود، به امضای خودش خلع ساخت. و درعین حال این عهدنامه، سندی به نفع شیعه و مستمسکی بود که اعمال خلاف معاویه تا حدّی با آن کنترل می شد و زبان اعتراض مردم را به او باز نگه می داشت.

۱. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۴۰؛ بسیاری از مطالب این فصل اقتباس از این کتاب است.

۲. برای شناختن شخصیت کثیف معاویه به کتاب *النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه* و کتاب *معاویه بن ابی سفیان فی المیزان* که هر دو از تألیفات اهل سنت است، مراجعه شود.

فصل ششم:

ولادت حضرت امام جواد علیه السلام

بنابه نقل شیخ مفید در *مسار الشیعه*^۱ ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری قمری اتفاق افتاد.^۲

تفصیل ولادت آن حضرت و کرامات و معجزاتی که از آن بزرگوار، هنگام تولّد ظاهر شد در کتب حدیث و تراجم ائمه علیهم السلام بیان شده است.

شخصیت حضرت امام جواد علیه السلام

آن حضرت، امام نهم، از امامان دوازده‌گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. مفید، *مسار الشیعه*، ص ۲۴.

۲. آنچه درباره ولادت آن حضرت ذکر شد، همچنین با نظر کلینی در *الکافی* مطابقت دارد؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۹۲. هرچند برخی ولادت آن حضرت را در هفدهم ر.ک: طبرسی، *اعلام الوری*، ج ۲، ص ۹۱؛ همو، *تاج الموالید*، ص ۵۲؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۳، ص ۴۸۶. و برخی دیگر در نوزدهم ر.ک: اربلی، *کشف الغمه*، ج ۳، ص ۱۳۴. این ماه تعیین کرده‌اند؛ وقولی نیز مبنی بر ولادت آن حضرت در ماه رجب وجود دارد. طبرسی، *اعلام الوری*، ج ۲، ص ۹۱؛ همو، *تاج الموالید*، ص ۵۲؛ ابن خشاب بغدادی، *تاریخ موالید ائمه*، ص ۳۹. گفته می‌شود دعای معروف، حاکی از این ادعاست. طوسی، *مصباح المتهدد*، ص ۸۰۵؛ ابن طاووس، *اقبال الاعمال*، ج ۳، ص ۲۱۵؛ کفعمی، *المصباح*، ص ۵۳۰؛ محدث قمی، *مفاتیح الجنان*، ص ۲۵۰ (دعاهای ایام رجب).

برحسب روایات متواتر، آنان را به امامت معرفی کرده و امت را به رهبری ایشان بشارت داده است.^۱

در اخلاق کریمه و صفات پسندیده و علم و معرفت و دانش و زهد و تقوا، وارث اجداد بزرگوار و در عظمت و جلالت زبانزد خاص و عام بود و شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی در برابر او خاضع و فروتن بودند.

محدثان بزرگ و علمای عالی‌قدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در دشوارترین مسائل علمی او را حلال مشکلات می‌یافتند. علی بن جعفر - که از مشایخ و مؤلفان بزرگ و علمای بنی‌هاشم و علویین بود؛ از محضر پدرش حضرت صادق علیه السلام و برادرش موسی بن جعفر علیه السلام و برادرزاده‌اش حضرت رضا علیه السلام کسب علم کرده و به جلالت و فقاہت و دانش مشهور بود - وقتی که عمرش در حدود هشتاد سال بود و عمر شریف امام جواد علیه السلام از پانزده سال شاید تجاوز نکرده بود، به امامت ایشان معترف بود؛ به حدی که دست آن حضرت را می‌بوسید و می‌فرمود: «أَنَا لَهُ عَبْدٌ؛ من بنده او هستم».^۲

روایات بسیار در فضایل و کرامات و نصوصی که دلالت بر امامت آن

۱. این روایات، برحسب استقصای ناقص حقیر، از دو بیست و هفتاد متجاوز است.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۶؛ ج ۵۰، ص ۳۶؛ مامقانی،

تقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۳۷؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۱۴ - ۳۱۸.

حضرت می‌کند، وجود دارد.^۱

با اینکه مدّت زندگی امام جواد علیه السلام دیری نپایید؛ و عمر شریف‌اش به بیست و شش سال نرسید، علوم بسیار از آن بزرگوار صادر شد و مجالس بحث و مناظراتی بین آن حضرت و علمای بزرگ آن زمان صورت می‌گرفت؛ مانند مناظره علمی و مباحثه‌ای که با یحیی بن اکثم قاضی القضاة، در حضور مأمون - خلیفه عباسی - و جمعی از بنی‌عبّاس و دیگران فرمود؛ و در پاسخ به سؤال او، شقوق آن را چنان بیان کرد که قاضی القضاة، حیران و خجل گشت، و حکم تمام آن شقوق را بیان فرموده؛ سپس از یحیی - طبق پیشنهاد مأمون - مسئله‌ای پرسید که از جواب آن عاجز گردید و حلّ آن مسئله را از شخص امام علیه السلام درخواست کرد و حضرت پاسخ فرمود و بر همه بنی‌عبّاس واضح شد که طبق گفته مأمون، آن حضرت با وجود کمی سن، افضل و اعلم از همه علماست و خداوند متعال او را به این فضیلت و کمال مزین کرده است.^۲

۱. رک: کلینی، الکافی، باب «الأشارة والنص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام»؛ ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۲۳ و باب «مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام»، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲ - ۴۹۷.

۲. شرح این مجلس مناظره تاریخی و بی‌نظیر، در کتب معتبر اهل سنت مانند: *الصواعق المحرقة* (هیشمی، ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۸)، *الاتحاف بحب الاشراف* (شبرای، ص ۳۵۰ - ۳۵۵)، *نورالابصار* (شیلنجی، ص ۱۶۱)، *تذکرة الخواص* (سبط ابن جوزی، ص ۳۲۱) و... نقل شده و در کتب شیعه نیز مانند: *مناقب آل ابی طالب*، (ج ۳، ص ۴۸۸ - ۴۸۹)، *الارشاد* (مفید، ج ۲، ص ۲۸۱) -

از جمله مناظرات و مباحثات آن حضرت، مباحثه‌ای است که برحسب روایت ابن شهر آشوب از کتاب *الجلاء والشفاء* در سنّ هشت سالگی با جمعی از دانشمندان فرمود و مسائل مشکل آنها را به‌طور علمی پاسخ داد.^۱

امامت در کودکی و کمی سن

دست یافتن به امامت، پیش از سن بلوغ، گرچه تا آن زمان به‌طور رسمی سابقه نداشت؛ و در بین امامان، هیچ‌یک در این سن بر مسند امامت ننشسته بودند، ولی در بین سایر انبیا و پیامبران سابقه‌دار است و حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام در کودکی به مقام نبوت رسیدند. قرآن درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲

«به‌درستی که من بنده خدا هستم که خداوند به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر گردانیده است».

↔ (۲۸۹)، *اعلام‌الوری* (طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۱۰۵) و *کشف‌الغمه* (اربلی، ج ۳، ص ۱۴۶ -

۱۴۸) و بیش از صدها کتاب حدیث و تراجم و تاریخ آمده است.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۸۹ - ۴۹۰.

۲. مریم، ۳۰.

و درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

﴿وَ اتَّيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱

«و فرمان (نبوت) را درحالی که کودکی بیش نبود، به

او دادیم.»

این مسئله که علوم و دانش‌های امامان علیهم السلام و قوت فهم و کثرت معارف آنان به واسطه آموزش و گذشت زمان و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص^۲ و عوام بوده است و کتب تاریخی قطعی و معتبر آن را اثبات می‌کند.

از دوران کودکی هریک از ایشان، حکایات و داستان‌های شگفت‌انگیز بسیاری که حاکی از نبوغ فوق‌العاده و فعلیت کمالات و فضایل آنهاست، نقل شده است؛ حتی معاویه و یزید و عبدالله بن عمر نیز از علم لدنی آنها سخن می‌گفتند؛ و مثل ابوحنیفه، وقتی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سن هفت سالگی بودند، از ایشان مسائل فقهی می‌پرسید و پاسخ می‌شنید.^۲

هرکس در حالات آن بزرگواران مطالعه کند و علمی را که در دوران کودکی و بعد از بلوغ از آنها صادر شده را ملاحظه کند، می‌فهمد که

۱. مریم، ۱۲.

۲. رک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸،

این همه علم و معرفت از راه تحصیل فراهم نمی‌شود. علوم بی‌پایان امیرالمؤمنین علیه السلام را در همه رشته‌های علوم اسلامی و حقوق و معارف والهیات و...، چگونه می‌توان با تحصیل، به دست آورد و کدام مکتب و مدرسه غیر از مکتب خاص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌توانست در آن زمان چنین فارغ التحصیلی داشته باشد و کدام استاد می‌توانست این شاگرد بی‌نظیر را تربیت کند و غیر از علی علیه السلام چه کسی می‌توانست علوم نبوت را حمل کند و باب مدینه علوم نبی شود؟

علوم تمام اصحاب و شاگردان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر علوم علی علیه السلام قطره‌ای در مقابل دریا بود.

این علوم از فضل خدا و میراث آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و صدور این علوم اگر از خردسالان تعجب داشته باشد، از سالمندان نیز تعجب دارد. مگر سالمندان دیگر ظرفیت این همه علم را دارند؟ و مگر دانشمندان سالمند، این گونه بدون سابقه و بالبداهه به مسائل مردم پاسخ داده‌اند؟

در این باب فرقی بین کودک هفت‌ساله و پیرمرد هفتادساله نیست؛ هر دو باید استعداد خاص و صلاحیت تمام و کمال داشته باشند که بتوانند این علوم را اخذ کرده و مُلَهُمْ وَ مَفَهُمْ وَ مُحَدَّثٌ بِهِ آن شوند.

ولادت حضرت امام جواد علیه السلام / ۱۵۹

همان گونه که منصور (خلیفه) در مورد امام جعفر صادق علیه السلام گواهی داد که آن حضرت، از کسانی بود که خدا در شأن آنان می فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا...﴾^۱

«پس کتاب را به بندگانی که آنها را برگزیدیم، به ارث دادیم.»

هریک از امامان نیز بنده برگزیده خدا بودند که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود و هیچ گاه امت، از چنین شخصیتی از اهل بیت علیهم السلام محروم نخواهد شد.

احادیث «تَقَلِّينَ»، «سَفِينَةَ»،^۲ «امان»^۳ و حدیث «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي»^۴ و روایات دیگر، همه مبین و مؤید این موضوع است.

مرور زمان نیز ثابت کرد، غیر از این ذوات مقدسه، فرد دیگری مصداق این احادیث نیست و ایشان هستند که علمشان از علم خدا و

۱ فاطر، ۳۲.

۲. صدوق، کمال الدین ص ۲۴۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴؛ طبری امامی، المسترشد، ص ۵۷۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. ر.ک: امان الامة، من الضلال والاختلاف، تألیف نگارنده، ص ۱۶۹ - ۱۷۱.

۴. حمیری قمی، قرب الاسناد، ص ۷۷؛ صدوق، کمال الدین، ص ۲۲۱؛ کراچکی،

کنز الفوائد، ص ۱۵۲.

بصیرتشان، موهبتِ خاصّ خداست و مسلمانان به شرف برونند یا به غرب، علم صحیح را جز در نزد آنها نخواهد یافت.

حضرت زین العابدین علیه السلام بر حسب نقل ابن حجر هیتمی شافعی وقتی که آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ﴾؛^۱

«ای افراد با ایمان از خدا پروا داشته باشید و با راستگویان باشید».

را تلاوت می فرمود، دعایی طولانی می خواند و می فرمود:

«وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا وَاحْتَجُّوا بِمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَتَأَوَّلُوا بِآرَائِهِمْ»؛

«و دیگرانی نیز نسبت به شأن و مقام ما، راه تفریط را پیمودند و با استناد به متشابهات قرآن و تأویل آیات، مطابق رأی خویش، استدلال به عقیده شان نمودند».

تا اینکه فرمود:

«فَالِي مَنْ يَفْزَعُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَقَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْمِلَّةِ، وَدَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفُرْقَةِ وَالْإِخْتِلَافِ، يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۱

فَمَنْ الْمُؤْتَوِقُ بِهِ عَلِي إِبْلَاحِ الْحُجَّةِ، وَ تَأْوِيلِ
الْحِكْمَةِ إِلَّا أَهْلَ (أَعْدَالِ خ ل) الْكِتَابِ وَ أُنْبَاءِ أُمَّةِ
الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى الَّذِينَ احْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَي
عِبَادِهِ، وَ لَمْ يَدَعِ الْخُلُقَ سُدِّي مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ. هَلْ
تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ
الْمُبَارَكَةِ، وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ
الرَّحْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَ
افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟»^۲

«پس آیندگان این امت، به چه کسی پناه برند
درحالی که نشانه‌های دین مندرس شده و از بین رفته
است و این امت، به پراکندگی و اختلاف نزدیک شده‌اند
تا آنجا که گروهی از مردم، گروه دیگر را تکفیر می‌نمایند
و خداوند متعال می‌فرماید: «و همچون کسانی نباشید
که پراکنده شده به اختلاف با یکدیگر افتادند، درحالی که
شواهد روشن ما به ایشان رسیده بود.»

پس چه کسی در ابلاغ و اتمام حجت و بیان حکمت بر
این امت پراکنده، مورد اعتماد است؟ آیا فرد دیگری جز

۱. آل عمران، ۱۰۵.

۲. هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۴؛ اربلی، کشف الغممه، ج ۲، ص ۳۱۰؛ قندوزی،

ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۶۸، ۴۴۰ - ۴۴۱.

دارندگان کتاب و فرزندان ائمه هدی و چراغ‌های
فروزان هدایت که خداوند، به وجود آنها بر بندگانش
احتجاج نموده است، وجود دارد؟ آری خداوند، خلقتش را
باطل رها نکرده و آنها را بدون راهنما نگذاشته است. آیا
تو آنها را می‌شناسی و آنها را جز از شاخه‌های درختِ
مبارکۀ امامت و باقی‌مانده‌های برگزیده‌ای که خداوند،
ناپاکی را از آنها دور نموده و آنها را کاملاً پیراسته ساخته
و آنها را از آفات و بدی‌ها به‌دور داشته و دوستی‌شان را
در قرآن واجب ساخته است، می‌دانی؟»

این بیانات بلیغ، در نهایت صراحت به این مطلب اشاره دارد که جز
ائمه هدی و پیشوایان و شخصیت‌هایی که عدل کتاب خدا هستند،
هیچ کس و هیچ مقامی صلاحیت رهبری امت را ندارد و فقط آن
بزرگواران محل اعتماد و وثوق و از خطا و اشتباه به‌دور می‌باشند، و
خدا آنان را از هر رجس و آلائش پاک قرار داده و مودت آنها را بر
همه واجب فرموده است.

فصل هفتم:

غزوه بدر



در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر اتفاق افتاد.^۱

پیروزی اسلام و مسلمانان در زیر پرچم توحید و فرماندهی وجود شریف پیغمبر خدا ﷺ در جنگ بدر، از پیروزی‌های بسیار چشمگیر و با عظمت و اهمیت تاریخ اسلام است.

این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود.

مشرکان در این جنگ، از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند. و نفرات و افراد آنها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود.

پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، برای آینده اسلام، از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و در تعیین مسیر تاریخ اسلام، به حسب ظاهر تأثیر فراوان داشت.

این جنگ، برای دین توحید و آیین جهانی اسلام، ارزش حیاتی داشت و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و مادر تمام

۱. ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶۲۶؛ مفید، مسار الشیعه، ص ۲۹؛ بهائی، توضیح المقاصد، ص ۱۶.

فتوحات آینه‌گردید؛ و اهمیّت آن تا حدّی بود که رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت و به درگاه خداوند متعال عرض کرد:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ قُرَيْشٌ قَدْ أَقْبَلَتْ بِخِيَلِهَا وَ فَخَرِهَا
تُحَادُكُ وَ تُكَذِّبُ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ فَتَصْرِكَ الَّذِي
وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَحْسِنُهُمُ الْغَدَاةَ»^۱

خدای این قبیله قریش‌اند که با همه تکبر و تفاخرشان، با تو به مبارزه برخاسته، پیامبرت را تکذیب می‌نمایند. خدایا نصرت و پیروزی را که به من وعده فرموده‌ای برسان، خدایا صبحگاهان، به آنها نیکی خویش را ارزانی دار.

و در حدیث دیگر است که وقتی آن حضرت، کثرت مشرکان و قلت مسلمانان را دید، روی به قبله نموده، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تُهْلِكَ هَذِهِ
الْعِصَابَةَ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ»^۲

«خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد».

۱. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۱؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۵۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۱.
۲. ابن ابی شیبّه کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۹۵؛ ج ۸، ص ۴۷۴؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

و آن قدر دست‌هایش را به دعا بلند نگاه داشت که ردایش از دوش مبارک افتاد.

مسلمانان با صبر و استقامت، جهاد کردند و صدق نیات و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری نمود و در جنگ پیروز شده، دین را یاری کردند و پافشاری آنها در این جهاد، سبب گسترش دعوت اسلام و ثبات ارکان آن شد.

در این غزوه، مسلمانان از بوته امتحان سربلند بیرون آمدند و نشان دادند که توانایی رساندن دعوت اسلام به جهانیان را دارا هستند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جان‌های خود گرامی‌تر می‌دارند.

وقتی پیغمبر اکرم ﷺ تصمیم مشرکان را با اصحاب و سران قوم در میان گذاشت، مقداد بن عمرو به عرض رسانید:

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِمِضْ لِمَا أَرَاكَ اللَّهُ فَنَحْنُ مَعَكَ وَاللَّهُ لَا
نَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى:
﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۱
وَ لَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا مَعَكُمْ
مُقَاتِلُونَ؛^۲

۱. مائده، ۲۴.

۲. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۵؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۶.

مقداد عرض کرد: به هرگونه خدا به تو فرمان می دهد اطاعت کن؛ ما با تویم، به خدا سوگند سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند (تو و پروردگارت بروید (و با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم)، نمی گوییم؛ بلکه می گوییم با شما علیه دشمن قتال می کنیم.

و سعد بن معاذ، زعیم انصار، عرض کرد:

فَقَدْ آمَنَّا بِكَ وَ صَدَّقْنَاكَ، وَ شَهِدْنَا أَنَّ مَا جِئْتَ بِهِ
هُوَ الْحَقُّ وَ أَعْطَيْنَا عَلِيَّ ذَلِكَ عَهْدَنَا وَ مَوَاقِفَنَا عَلِيَّ
السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ، فَاَمَضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَا أَرَدْتَ
فَتَحْنُ مَعَكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَوْ اسْتَعْرَضْتَ
بِنَا هَذَا الْبَحْرَ فَخُضْتَهُ لَخُضْنَاهُ مَعَكَ، مَا تَخَلَّفَ مِنَّا
رَجُلٌ وَاحِدٌ، وَ مَا نَكَّرَهُ أَنْ تَلْقَى بِنَا عَدُوَّنَا عَدَاءً، إِنَّا
لَصَبْرٌ فِي الْحَرْبِ صَدِيقٌ فِي اللَّقَاءِ لَعَلَّ اللَّهَ يُرِيكَ مِنَّا
مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ فَسِرْ بِنَا عَلِيَّ بَرَكَهَ اللَّهِ؛^۱

سعد گفت: ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق می کنیم، و گواهی داده ایم آنچه را آورده ای حق است، و عهد و پیمان بسته ایم که بشنویم و اطاعت کنیم. ای رسول خدا، آنچه را خدا از تو خواسته است، به انجام برسان. سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرد، اگر ما را به دریا ببری، با تو می آییم، و یک نفر از ما تخلف نخواهد کرد. از اینکه ما را به

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۵؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶۲.

نبرد دشمن ببری رنجیده‌خاطر نخواهیم شد. ما در جنگ شکبیا و در هنگام لقاء صادق هستیم. امید است خدا از ما به تو بنمایاند، آنچه را سبب روشنی دیده‌ات گردد. پس بر برکت خدا ما را ببر». مسلمانان در این جنگ به یاری خدا و صدق ایمان، پیروز شدند. این پیروزی ضربه‌ای مهلک بر پیکر کفر و شرک بود، و با آن آغاز، شرک روبه‌فنا نهاد.

قرآن و غزوه بدر

در سوره‌های آل عمران، نساء، انفال و حج در بیش از چهل آیه، خدا این غزوه و تأییدهای غیبی و کمک‌ها و یاری‌هایی را که به مسلمانان نموده، شرح داده؛ و در آیه ۴۱ سوره انفال، این روز تاریخی را «يَوْمُ الْفُرْقَانِ» نامیده است؛ از این جهت که در آن، حق از باطل جدا شد و ظاهر گشت که شرک و بت‌پرستی باطل، و توحید و خداپرستی، حق است. آشکار شد، حقی که آسمان و زمین بر آن برپاست، و فطرت و سرشت انسانیّت و وجود تمام اشیا بر آن گواهی می‌دهند، همان دعوت رسول خدا ﷺ است؛ حقّ‌خدایی خدا، یگانگی و خالقیت او، سلطنت و حاکمیت او بر جمیع اشیا، افراد، اصناف و نژادها و خضوع همه عالم آفرینش در برابر قدرت و حکومت مطلقه و تدبیر و تقدیر اوست.

باطل در آن عصر به صورت‌های گوناگون زمین را فراگرفته، جهان را تاریک ساخته و حجاب حق شده بود. شرک - بت‌پرستی و خضوع در برابر سلطنت فرمانروایان طاعی که خود را در روم و ایران و نقاط دیگر، فَعَالِ ما یَشاء و خدای زمین و مالک بندگان خدا می‌شمردند - رواج یافته بود.

گردنکشان مستبدی بودند که خود را بر مردم تحمیل کرده و اطاعت خود را بر آنها لازم می‌دانستند؛ و از آنان چاپلوسی، کرنش و خاکساری می‌خواستند؛ یا آنان را مجبور به انجام اعمالی می‌کردند که به‌طور کامل با آزادی منافات داشت و خود را شریک خدا در حاکمیت بر بندگانش معرفی کرده و نیز خویش را اَبَازِ حق می‌شمردند. از این‌رو، زمان آن بود که حق آشکار، و باطل محو و مغلوب شود.

حق، پرستش و اطاعت و فرمان‌بری از خدا، و او را یگانه و یکتا شناختن، و ایجاد نظم جهان و قوانین آن را حق او دانستن است. باطل، شرک به خدا و پرستش اشخاص، و پیروی از هوی‌ها، برنامه‌ها، روش‌ها و عادت‌های باطل، و تقلیدهای مذموم و فرمان‌بری از کسی غیر از خداوند متعال است.

آنچه با وقوع جنگ بدر، بطلان آن آشکار شد، شرک، پرستش افراد و پیکره‌های آنها و اطاعت از تشریعات و مقررات مجعول بشری بود؛ و حقی که ظاهر گردید، رجوع و بازگشت همه امور، و تشریح شرایع و

غزوه بدر / ۱۷۱

تقنین قوانین به خدایی است که جز او خدا و معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست و غیر از او صاحب سلطنت مطلقه و حاکم شرعی وجود ندارد.

با آشکار شدن حق، تعظیم و تکریم غیر خدا ممنوع شد و انسان‌ها مساوی و برابر گردیدند؛ تا جز در برابر خدا و حاکمیت و شریعت او، در برابر هیچ قدرت و زورمندی خاضع نشوند و تعظیم نکنند؛ و کسی نیز نتواند آنها را در هر ناحیه و کشوری که هستند، استثمار و استعمار کند.

این است هسته مرکزی تعالیم اسلام و حقیقتی که رشد و ترقی و آزادی و انسانیت هر جامعه بسته به میزان درک و فهم آن جامعه از این حقیقت است.

روز بدر «یَوْمُ الْفُرْقَانِ» است؛ زیرا فُرْقَان، مرز بین دو عهد و دو عصر اسلامی گردید. عهد گذشته، که عهد صبر و تحمل و بردباری و انتظار وقت و آماده شدن بود؛ و عهد جدید، که عهد حرکت، نهضت، قوت، پیش‌دستی و دفاع، و مبارزه با ظلم، ستم، جهل و شرک شد. آری، عصر حرکت و دفاع؛ عصر نهضت و جهاد.

اسلام با برنامه‌های اصیل و مسلک مستقل و مکتب جامعی که به جهانیان عرضه می‌دارد، راهنمای فکر و اندیشه، عقیده و اخلاق، نظام اجتماع، نظام دولت، و اعلانگر عام و مطلق آزادی بشر است؛ زیرا

اسلام با دعوت به توحید و الوهیت خدای یگانه و حاکمیت او و کنار گذاردن کسانی که غاصب حکومت و الوهیت خدا هستند، باید با حرکت و پیشروی و قوت و قدرت و جهاد نیز وارد میدان شود، و دست یاری و هدایت و کمک خویش را به سوی همه انسان‌های محروم و مقید و مسلوب‌الحقوق دراز کرده و شرّ ظلم و ستم غاصبان و متجاوزان به حکومت خدا و طبقات به اصطلاح ممتاز را از مردم دور کند؛ و تقسیم‌ها و طبقه‌بندی‌هایی را که در آن عصر و تا عصر ما، رایج و سبب محرومیت گروهی و بهره‌گیری گروه دیگر بود و حتی حقّ تعلیم و تعلّم را از اکثریت مردم سلب می‌کرد، از بین برد و برای تحقّق این اهداف، نمی‌توان تا ابد در انتظار ماند.

پیغمبر خدا ﷺ تا غزوه بدر، نزدیک پانزده سال از دوران فرخنده رسالت خود را، به ارشاد و تبلیغ و دعوت به توحید و صبر در برابر آزار و اذیت قوم و ناملایمات گذرانید؛ ولی اسلام فقط شعائر عبادی، تعلیمات اخلاقی، و عقیده قلبی نیست.

اسلام دینی است چندبعدی؛ که تمام جوانب حیات بشر، چون: دولت و حکومت، فرد و اجتماع، حیات و زندگی و دنیا و آخرت را دربرمی‌گیرد؛ و برای پیاده کردن این اهداف از جانب خدا آمده است و حصول این اهداف و تطبیق واقعی اسلام بر حیات بشر، محتاج به اعمال قدرت و برداشتن موانعی است که بر سر راه این مقاصد قرار دارد.

علاوه بر این، تاریخ و گذشت زمان نشان داد که حکومت‌های مستبد و جیره‌خواران مکتب بت‌پرستی و مزدوران و استثمارگران، از آزادی و تبلیغ و هدایت یاران حق و خداپرستان، به شدت جلوگیری می‌کردند؛ و کوشش می‌نمودند تا این چراغ هدایت، که روزبه‌روز تاریکی‌ها را برطرف و دل‌های غرق در ظلمت و ضلالت و جهالت را روشن می‌ساخت، خاموش سازند.

بنابراین، باتوجه‌به این مسائل نیز، تحقق اهداف اسلام و نگاهداری این یگانه چراغ درخشان هدایت، محتاج به اعمال قدرت و دفاع و جهاد فی سبیل الله شد؛ و نیز از این رو روز بدر «یوم الفرقان» است که اسلام، فرقانی بین دو عهد جاهلیت و اسلام می‌باشد. بشریت بعد از نظام اسلام، مانند بشریت قبل از آمدن نظام اسلام نیست. عقیده توحید اسلام، افکار را عوض کرد و با آزادی، عدالت و مساوات آشنا ساخت. تساوی حقوق، عدالت و حریت اسلام، در جوامع غیر اسلامی نیز اثر گذاشت و از آن اقتباس شد.^۱

۱. «گوستاولوبون» فرانسوی می‌گوید: همه مسلمانان جهان، حقیقت مذهب خود را در دو جمله که عبارت از: «لا اله الا الله و محمد رسول الله» باشد بیان می‌کنند، که از حیث جامعیت، اختصار و سادگی واقعاً حیرت‌انگیز است. و نیز می‌گوید: راستی این است که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام می‌باشد که این تاج افتخار را بر سر نهاده و اول از همه وحدانیت صرفه و خالص را در عالم انتشار داده است. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۳۰ - ۱۴۳.

حتّی صلیبی‌ها که برای نبرد با اسلام، به کشورهای ما هجوم آوردند، از تعالیم و اجتماع آزاد و برابر اسلام، برای کشورهای خود که در سیاه‌چال انحطاط فکری و اخلاقی افتاده و از حقوق انسانی محروم بودند، سوغات‌های گران‌بهای فراوانی بردند.

جنگ بدر، فرقان بین دو نوع تفکّر در عوامل پیروزی و عوامل شکست شد. یکی تفکّر مشرکان و بت‌پرستان که عوامل پیروزی را اسلحه و مهمّات جنگی و کثرت نفرات می‌شمردند؛ و دیگری تفکّر مؤمنان و تربیت‌شدگان مکتب اسلام، که عوامل پیروزی را در درجه نخست در استقامت، فداکاری و ایمان به هدف، همفکری و مدد و یاری خدا می‌دانستند.

عوامل ظاهری فتح در صف مشرکان و شکست در جبهه مسلمانان، آن‌چنان نمایان بود که منافقان گفتند:

﴿غَرَّهُوْلَاءُ دِيْنِهِمْ﴾^۱

«مؤمنان را دینشان مغرور کرده است.»

خدا خواست این نبرد که اوّلین نبرد مهم و جنگ میان اسلام و کفر بود، به پیروزی مسلمانان پایان یابد؛ و قَلّت مؤمنین بر کثرت بسیار مشرکین غالب و پیروز شوند؛ تا آشکار شود که فتح و پیروزی در

جنگ، به روحیه قوی و افراد جانباز و فداکار، و عقیده صالح و هدف پاک، بیشتر ارتباط دارد تا به اسلحه و جمعیت؛ و مسلمان‌ها بدانند که صاحبان عقاید و اهداف صحیح اجتماعی باید جهاد کنند و ناامید نباشند؛ و اقلیت یا ضعف مادی، سبب تضعیف روحیه و در نهایت عقب‌نشینی آنها نگردد و منتظر نباشند که توانایی مادی آنها با دشمنان آزادی و غاصبان حقوق انسان‌ها برابر شود؛ زیرا اگر آنها از لحاظ عده و عده برتری داشته باشند، مسلمانان و حق‌طلبان از جهت روحیه و قوت هدف و عظمت مقصد برتری دارند.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ﴾^۱

«و سستی نکنید و غمگین نباشید که اگر ایمان داشته

باشید، برتر خواهید بود».

پرچم‌دار و قهرمان نمونه جنگ بدر

پرچم‌دار و علم‌دار رسول خدا ﷺ در جنگ بدر علی رضی الله عنه بود.^۲ ابن سعد در *الطبقات الكبرى* از قتاده روایت می‌کند که: صاحب لواء رسول خدا ﷺ در روز بدر و در هر جنگ دیگر، علی بن ابی‌طالب

۱. آل عمران، ۱۳۹.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۲-۶۱۳؛ هینمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۹۲-۹۳.

عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.^۱ طبری در تاریخ خود نقل کرده است که، صاحبِ لواءِ رسولِ الله ﷺ، علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و صاحبِ رَیْتِ (پرچم) أَنْصَارِ، سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ بود.^۲

قهرمان و یگانه مجاهد و فداکارِ این غزوه و غزواتِ دیگر، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ بود. باینکه هنوز سنّ آن حضرت به بیست نرسیده و پیش از این غزوه در جنگ و نبرد دیگری شرکت نکرده بود، مردانگی‌ها و شجاعت‌هایی که از او ظاهر شد، از افرادِ باسابقه و رزمندگان و مردانِ سالخورده ظاهر نگشت. سهم آن حضرت در این میدانِ جهاد، از لحاظ عددِ کسانی که مجاهدانِ اسلام، از مشرکین کشتند تقریباً برابر با سهامِ دیگران شد.^۳ طبق روایتِ الارشاد، سی و شش نفر از نامدارانِ مشرکین، به اتفاقِ اقوال، به دست امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ کشته شدند؛ به جز گروهی دیگر که در قاتلانِ آنها اختلاف شده، و غیر از کسانی که آن حضرت با دیگران در قتلشان شرکت داشت.^۴

آیه: ﴿هَذَانِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبِهِمْ﴾؛^۵

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶.

۲. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳. رک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۰۸ - ۷۱۶.

۴. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۲.

۵. حج، ۱۹.

«این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ
پروردگارشان باهم ستیزه می‌کنند».

در مورد مبارزه حضرت علی علیه السلام با ولید بن عُتْبَه؛ و حمزه با عُتْبَه؛ و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب در این غزوه نازل شد.^۱
معاویه گفت: «علی را در این غزوه دیدم مانند شیر، هیچ‌کس در نبرد با او ایستادگی نمی‌کرد، مگر آنکه او را می‌کشت؛ و بر چیزی نمی‌زد مگر آنکه آن را پاره می‌ساخت.^۲

طبری روایت می‌کند: وقتی علی علیه السلام اصحاب الویه را کشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گروهی از مشرکین قریش را دید؛ به علی علیه السلام فرمود: «بر ایشان حمله کن!» علی علیه السلام بر آنها حمله کرد و آنان را متفرق ساخت و «عمرو بن عبدالله جمحی» را نیز کشت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله جماعت دیگری از مشرکین را دید؛ باز به علی علیه السلام فرمان حمله داد. علی علیه السلام حمله کرد و آنها را نیز متفرق ساخت و «شیبه بن مالک» را کشت. جبرئیل گفت: «یا رسول الله! به درستی که هرآینه این است مساوات».

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۶ - ۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۲۴۶؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ طبری، جامع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۷۲ - ۱۷۳؛ واحدی، اسباب‌النزول، ص ۲۳۱؛ طبرسی، مجمع‌البیان ج ۷، ص ۱۳۹.

۲. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج ۹، ص ۱۴۵؛ فیروزآبادی، فضائل‌الخمسه، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۱۷.

۱۷۸ / رمضان در تاریخ

پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛

«علی از من است و من از او هستم».

جبرئیل گفت:

«وَأَنَا مِنْكُمْ»؛

«من هم از شما هستم».

در این هنگام، این صدا شنیده شد:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فِتْنِي إِلَّا عَلِيٌّ»؛^۱

در غزوه بدر بود که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، هریک با گروه خود از فرشتگان، هنگامی که علی عليه السلام برای آوردن آب برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب رفته بود، ادای احترام کرده و سلام کردند.^۲

سید حمیری در این اشعار به این فضیلت اشاره کرده است:

أَفْسِمُ بِاللَّهِ وَالْآئِنِهِ وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْئُورٌ
إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّ التَّقِيِّ وَالْبِرُّ مَجْبُورٌ^۳

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۷؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص ۶۸؛ ابن دمشق، جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۹۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۲۱.

۳. «به خداوند و نعمت‌هایش قسم یاد می‌کنم که هرکس نسبت به گفته خویش مسئول است، به‌درستی که طینت علی بن ابی‌طالب بر تقوا و نیکی سرشته شده است».

غزوه بدر / ۱۷۹

وی به خداوند و نعمت‌هایش قسم یاد می‌کند که هرکس نسبت به گفته خویش مسئول است و به‌درستی که طینت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر تقوا و نیکی سرشته شده است. تا آنکه می‌گوید:

ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِكَالٌ وَجَبْرِيلُ
مِكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيلُ فِي أَلْفٍ وَيَتْلُوهُمْ سِرَافِيلُ^۱

قهرمانان دیگر

از مشهورترین قهرمانان نامی جنگ، حمزه، عموی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عمار یاسر و ابودجانة انصاری و دیگران هستند. از کسانی که در کتاب‌های سیره به شجاعت و رشادت آنها اشاره نشده و نتوانسته‌اند که دست به شمشیر و اسلحه برند، ابوبکر و عمر و عثمان می‌باشند؛ که در این فتح بزرگ، سهم و افتخاری حاصل نکردند.

نمونه‌ای از مساوات اسلامی

در این غزوه، مسلمانان هفتاد شتر داشتند که هر دو، یا سه، یا چهار نفر از آنها به‌تناوب بر یکی از شترها سوار می‌شدند.

۱. «او آن کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرئیل درود فرستادند؛ میکائیل همراه با هزار ملک و جبرئیل هم با هزار ملک؛ که اسرافیل به دنباله آنها آمد.» طوسی، الامالی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ طبری، بشارة المصطفی، ص ۹۴ - ۹۵؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸ - ۱۹.

پیغمبر خدا ﷺ نیز در این قسمت، مانند سایر اصحاب و سربازان مجاهد بود. آن حضرت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابولبابه نیز، مانند دیگران یک شتر داشتند که به نوبت بر آن سوار می شدند. وقتی نوبت پیاده رفتن، به رسول خدا ﷺ می رسید علی علیه السلام و ابولبابه عرض می کردند:

«إِزْغَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَحْنُ نَمْشِي عَنْكَ»^۱

«سوار شو ای پیغمبر خدا، ما به جای تو پیاده راه

می رویم».

رسول خدا ﷺ، آن مظهر عدل الهی و آن معلم بزرگ انسانیت و بنیان گذار قوانین مساوات و دموکراسی حقیقی، در پاسخ آنها فرمود:

«مَا أَنْتُمْ بِأَقْوَى عَلَى الْمَشْيِ مِنِّي، وَلَا أَنَا بِأَغْنِي عَنِ
الْأَجْرِ مِنْكُمْ»^۲

«شما در راه رفتن از من نیرومندتر نیستید و من هم

در کسب اجر و ثواب، از شما بی نیازتر نیستم».

دروود بر آن امتی که از چنین رهبر بزرگواری پیروی می کند.

۱ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۱، ۴۱۸،

۴۲۲؛ ابویعلیٰ موصلی، مسند، ج ۹، ص ۲۴۳؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۱، ۴۱۸، ۴۲۲؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۶۸.

یقیناً همه صحابهٔ مخلص، با کمال میل دوست داشتند که یک شتر در اختیار پیامبر عزیز و مهربان آنها باشد تا زحمت پیاده رفتن را متحمل نشود و برای آنها که سوار بودند، دیدن اینکه پیامبر خدا و رهبر و پیشوای بزرگشان راه را پیاده طی می‌کند، بسیار دشوار بود.

ولی رسول اعظم ﷺ بر این روش و آیین مبعوث شده و می‌خواست این مساوات را برقرار سازد و رهبران و زمامداران را با این رفتار تربیت نموده و به آنها درس فروتنی و تواضع و همکاری با زبردستان بدهد؛ و روش‌های جبارانه و استعمارگرانه حکومت‌ها و فرمانروایان گذشته و آینده را محکوم کند و شأن و ارزش بشر را آشکار سازد و حقوق انسان‌ها را با گفتار و رفتار خود اعلام فرماید. او فقط به رضای خدا و اجر و ثواب و تقرّب به درگاه باری تعالی نظر داشت. این روشی است که اگر جوامع مسلمانان معاصر، با آن آشنا شوند، به زودی در مسیر ترقّی و پیشرفت وارد شده و با گام‌های بلند، به سوی اهداف عالی اسلامی، پیش خواهند رفت.

درس‌های غزوهٔ بدر

۱. تنها قوتِ دلیل و برهان، وضوح علمی و استیلای سلطان حق در ضمائر و قلوب، بدون استیلای آن بر عالم خارج و ظواهر اجتماع، سبب حکومت مطلق حق، و محو باطل نخواهد شد و تنها عقیده به

اینکه امری حق و امر دیگر باطل است، حق را در دنیای مردم و زندگی جامعه، میزان و مرجع نساخته و باطل را از دنیای انسان‌ها بیرون نمی‌رانند. مادامی که سلطنت باطل باقی باشد و مانند عصر فرعون، اهل حق، استضعاف شوند، جامعه از برکات حکومت حق محروم خواهد بود. باید باطل رانده و کوبیده شود، و حق جانشین آن گردد؛ باید حق و حق‌پرستان غالب، و سپاه باطل مغلوب شود، و معنای: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۱ ظاهر شود.

اسلام، دین حرکت و انقلاب علیه چهره‌های ظلمانی و باطل‌پرستان است؛ و یک نظریه و عقیده ساده ایجابی و علمی نیست. این درس، از دروس بسیار مهمّ این واقعه است که مسلمانان عصر ما ضرورت آن را باید درک کنند و علّت انحطاط مسلمانان را در عدم توجه به آن جستجو نمایند.

اسلام در عصر حاضر، برای صدها میلیون از پیروانش به صورت یک عقیده ساده و نظریه صحیح و استوار، که منطق و علم و برهان آن را تأیید کرده، درآمده است، و مفاهیم دیگر و لزوم ارتباطش با عالم خارج منظور نمی‌شود.

مسلمانان، با کثرت جمعیت و نفوذ و کشورها و ممالکی که در

۱ انفال، ۸ «تا حق را ثابت، و باطل را نابود گرداند، هرچند بزهکاران خوش نداشته

اختیار دارند، حرکت و نهضت، تشکیل حکومت و ترقی صنعتی و علمی و تطبیق اسلام را با واقعیت اوضاع و اجتماع خود، عملاً جزء مفاهیم اسلام نمی‌گیرند؛ بنابراین جامعه جاهلی، در سراسر عالم اسلام، جایگزین جامعه اسلام شده و زشت‌ترین قیافه‌های مهیب ارتجاع، در اجتماعات آنها خودنمایی دارد.

پری نهفته رخ و دیو، در کرشمه و ناز

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

۲. مؤمنان باید متکی به تدبیر خدا و یاری او باشند، و باتوکل در برابر کثرت اهل باطل، خود را نبازند، و شکسته نگردند، و بدانند که نیرومندترین عاملی که در جهاد حق‌پرستان با اهل باطل، سبب غلبه و پیروزی است، ایمان به مبدأ و حقیقت، ثبات، استقامت، شرافت، هدف و مقصد است.

مجاهدان غزوه بدر، با روحیه قوی، عزم و شوق به یاری حق، میل به شهادت و لقاء الله و اینکه جهاد، منتهی به «أحدی الحُسَینین»^۱ یا نصر و پیروزی و یا شهادت و بهشت است، نبرد می‌کردند و از غرور به

۱. اشاره به آیه ۵۲ سوره توبه. «ای پیامبر، به کفار) بگو: که آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار می‌کشید (نیکی اول: پیروزی بر دشمن، و نیکی دوم: شهادت در راه خدا و وصول به بهشت الهی)، درحالی‌که ما برای شما امیدوار به عذاب الهی از جانب او، یا بر دست خودمان (پیروزی بر شما) هستیم».

اسلحه و زیادی مهمّات و تکبّر و خودخواهی پرهیز داشتند.

با این پشتوانه‌ها، اهل حق همیشه پیروزند، اگرچه به ظاهر هم مغلوب شوند. اهل باطل مغلوبند، اگرچه به ظاهر غالب شوند.

به‌طور خلاصه، اسباب نصر و پیروزی - چنانچه از آیات مربوط به غزوه بدر استفاده می‌شود - عبارت است از:

۱. ثبات در هنگام جهاد و دیدار دشمن و در هرگونه مبارزه با اهل باطل.

۲. اتّصال به ذکر خدا و اتّکا به کمک و تدبیر او.

۳. اطاعت خدا و رسول.

۴. پرهیز از نزاع و اختلاف.

۵. صبر و شکیبایی بر خطرات و مصائب جهاد.

۶. پرهیز از ریاکاری، ستم و خودبینی.

اینها صفاتی است که تقریباً مسلمانان امروز کمتر دارا هستند و عامل شکست و ضعف آنها در برابر کفّار، فقدان این صفات است.

مسلمانان صدر اسلام اگر در جنگی شکست می‌خوردند، یا از نظر ضعف اقتصادی، یا اسلحه و مهمّات جنگی دشمن را قوی‌تر می‌دیدند، از نظر روحی عقب‌نشینی نکرده و تسلیم نمی‌شدند و دارایی‌های خود را با ارزش‌تر از دارایی دشمن می‌دانستند و نعمت ایمان را برتر از هر چیز می‌شمردند؛ و نیروی معنوی و فکری خود را بر قدرت مادی و

ظاهری دشمن غالب و برتر از آن می‌دیدند.

مسلمانان عصر ما، به‌جای اتکا به یاری خدا و سرمایه‌های فکری و معنوی و شجاعت روحی، بیشتر به نیرو و قدرت مادی بیگانگان اعتماد کرده، و فریب وعده‌های پوچ و نیرنگ‌های سیاسی آنها را می‌خورند و در تقلید از عادات زشت آنها با یکدیگر به رقابت پرداخته، با پشت‌پا زدن به عادات دینی و بی‌اعتنایی به التزامات اسلامی، خود را به بیگانگان نزدیک می‌سازند. عده‌ای به‌گونه‌ای غربرده و خودباخته شده‌اند که نمی‌توانند به‌طور فرض در یکی از مجامع بین‌المللی با لباس ملی و اسلامی شرکت کنند و حتی از بستن کراوات که بندی از بندهای رقیبت است، غافل نمی‌شوند؛ و در مجالس رسمی خویش هم به کسی که این بند را نبسته باشد، حقّ شرکت نمی‌دهند؛ درحالی‌که می‌بینیم ملل دیگر، با همان لباس ملی خود در هر مجلس رسمی و بین‌المللی شرکت می‌کنند و هیچ‌کس این التزام را علامت عقب‌ماندگی آنها نمی‌شمارد.

اتحاد و اتفاق اسلامی که بزرگترین وسیله قوّت و شوکت و پیروزی مسلمانان بود، امروز به نفاق و تجزیه و تقسیم ممالک مبدّل شده و در هر نقطه و اقلیمی، اجتماعی مجزّأ، منفرد و مستقل تشکیل گردیده و حکومت‌های کوچک و ضعیف، تشتت و تفرّق را در عالم اسلام رهبری کرده و برای مصالح و منافع شخصی خود هرگز حاضر نیستند

واقعاً علیه منافع استثمارگران شرق و غرب قدمی بردارند و به سوی وحدت اسلامی و برداشتن این فاصله‌های دروغین و جعلی پیش بروند و بدین‌سان عالم اسلام را از قوه مرکزی و مرکز ثقل و یک مجمع یا هیئت یا حکومت واحدی که جهان اسلام را رهبری می‌کند، محروم می‌سازند.

هرجا نغمه‌ای و در هر نقطه صدایی بلند است، صدای ناسیونالیسم غربی و ناسیونالیسم‌های دیگر، گوش‌ها را کر کرده و ملل اسلام را به نفع بیگانگان رودرروی هم قرار داده است.

بزرگترین عامل بقای دولت یهودی در قلب کشورهای اسلامی، همین تجزیه و پراکندگی است، و این رهبران حکومت‌ها می‌باشند که مانع پیروزی مسلمانان هستند.

حکومت ضعیف اردن، به‌جای حمله به اسرائیل، به اسم وحدت اردن و حفظ استقلال اردن، برخلاف خواست مردم مسلمان آنجا، فداییان را قتل عام کرد و خیال اسرائیل و ارباب مشترک خود و یهود را از جانب آنها راحت ساخت.

درحالی‌که کسی نمی‌پرسد: اصلاً اردن یعنی چه؟ و چگونه اردن باید سیاستی مستقل از کشورهای اسلامی و عربی دیگر، داشته باشد؟ ملیت اردنی، جز حکومت خاندان امیر عبدالله که ساخته بیگانه هستند، برای مردم مسلمان اردن معنا و مفهوم دیگری ندارد.

اما به اسم ملّیت و استقلال، این جزء بسیار کوچک عالم اسلام، با اسلام و مصالح مسلمین مبارزه می‌کند. البتّه جزایر و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و نقاط دیگر نیز وضعیتی مشابه دارند.

اجتماع واحد صدراسلام، قبایل متشکّلت و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی، قبیله‌ای و اصطکاک منافع و پراکندگی‌های آنها را تحت لوای اسلام و پرچم توحید و یکتاپرستی، به اتّصال، هماهنگی، همفکری و وحدت تبدیل کرد.

در آن روز، مسلمان‌ها تحت رهبری پیامبر اکرم ﷺ، حکومتی واحد و ملّتی یکپارچه داشتند، و در سرتاسر عالم اسلام، چیزی به‌نام «قومیت گروهی»، «تجزیه طلبی» و... وجود نداشت.

هیچ‌کس در فکر تصاحب منطقه یا ناحیه‌ای برای خویش نبود. آنان که علیه حکومت‌ها قیام می‌کردند، هرکدام مسلمان و پیرو افکار اسلامی بودند، هدفشان تجزیه نبود؛ بلکه تعدیل، اصلاح و برقرار کردن حکومت اسلامی بود.

روزی نیز برای مسلمانان فرا رسید که در هر نقطه‌ای، فردی زورمند یا دست‌نشانده بیگانگان و استعمارگران، خود را رهبر محلّی معرفی کرده و مردم مسلمان یک نقطه را رودرروی مسلمانان دیگر - که دروغ و تحریکات اجانب، آنها را از هم جدا کرده است - قرار داده و این مستمندان را فدایی و قربانی حکومت خود می‌کند.

برای مثال، اعراب که جزئی از پیکر اسلام هستند، با عنوان ناسیونالیسم و قومیت عربی خود را از پیکره اسلام و مسلمانان پاکستان، افغانستان، هند، ایران، اندونزی، چین، فیلیپین، و مالایا (مالزی) و نقاط دیگر منفصل ساخته و از ملیت عربی داد سخن سرداده‌اند. در صورتی که بین خودشان نیز از ملت یکپارچه عربی خبری نیست و متجاوز از صد میلیون ملت عرب‌زبان در برابر هم، گرفتار ملیت‌های کوچک و ساختگی شده؛ و با این‌همه دادی که ملیت و قومیت عربی سرداده‌اند، نمی‌توانند و نخواهند توانست (بدون الغای رژیم‌های غیراسلامی) این صد میلیون عرب را متحد سازند؛ و تجزیه‌ای را که استعمار در جهان عرب به وجود آورده، از بین ببرند. در هر گوشه‌ای، کسی دعوی رهبری کرده، و چیزی را که در نظر نمی‌گیرند، جوامع خود، افکار، احساسات، عقاید و ارزش انسانی آنهاست.

ملیت سوری، عراقی، اردنی، فلسطینی، مصری، مغربی، تانزانیایی، تونسسی، لیبیایی، سودانی، یمنی جنوبی و شمالی، کویتی، عربی سعودی، الجزایری، حَضْرَمَوْتی، مسقطی، قطری، بحرینی، لبنانی و ملیت‌های دیگر، و میلیون‌ها میلیون انسان مسلمان‌نما، به تشویق و تطمیع، یا به زور و تهدید، پای بَیْرَقِ یک استعمارگر بی‌شخصیت سینه می‌زنند و از حقیقت کلمه «جامعه» و آیه کریمه: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً

وَاحِدَةً وَأَنَا رُبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ^۱ غافل شده‌اند. و در هر جا امتی منتسب به شخص یا فردی ساخته شده و مسلمانان با پرستش او و پیروی از امیال و هوس‌های او، تعالیم آزادی‌بخش اسلام و پرستش خدای یگانه و هم‌رنگی اسلامی را کنار گذارده‌اند.

پس آن امت واحد و جامعه یگانه‌ای که قرآن، ما را به آن دعوت می‌کند، کجاست و کدام یک از این ملل می‌باشد؟ و آن امتی را که آیه: ﴿أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ و نیز: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳ وصف می‌کند، در کجا باید جست؟

اینها که امت واحد نیستند؛ بلکه امت پراکنده و متفرقه هستند که بزرگترین علت بدبختی مسلمانان، و یگانه دلیل بقای نفوذ بیگانه در کشورها، جوامع، مدارس، مطبوعات و مؤسسات فرهنگی ما، و علت شکست مسلمانان از اسرائیل؛ و علت آوارگی آنان در اتیوپی و دیگر نقاط جهان نیز همین پراکندگی و تفرقه است.

این نقص، در جنگ بدر و احزاب، خیبر و غزوات دیگر نبود و حتی در جنگ‌های پس از پیامبر ﷺ نیز وجود نداشت؛ ولی امروز گریبان‌گیر

۱ انبیاء، ۹۲. «این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.»

۲ فتح، ۲۹. «و نیز، بر کافران، سخت‌گیر [و] با همدیگر مهربانند.»

۳ مائده، ۵۴. «[اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران قوی و سخت‌گیرند.»

جامعه اسلامی شده و معادن و ذخایر او را طعمه دیگران می‌سازد. مسلمانان صدر اسلام، در سختی‌ها، صبور و شکیبا بودند و مصیبت‌های جانکاه، آنها را از هدف و مقصد خویش باز نمی‌داشت؛ در حالی که مسلمانان امروز، به قدری خودخواه، تن‌پرور و راحت‌طلب، دنیا دوست و بی‌گذشت هستند که در برابر هر شدت و سختی، عقب‌نشینی کرده، روحیه خویش را از دست می‌دهند و تسلیم می‌شوند.

مسلمانان صدر اسلام، با خلوص نیت، در راه سعادت بشر و توسعه قلمرو اسلام با پرچم آزادی بشر و حقوق انسان‌ها کوشا بودند. عوام‌فریبی و ریاکاری در آنها کمتر بود؛ در صورتی که زعمای مسلمانان عصر ما، بیشتر به عوام‌فریبی گرویده و از طریق ریاکاری در مقام فریفتن دیگران هستند.

نظایر این نقایص و عیوب است که جامعه مسلمانان را بیمار ساخته، و مسلمانان صدر اسلام از آن، مصون بودند. تا این بیماری‌ها درمان نشود، امت اسلام توانایی تجدید مجد و عظمت گذشته را نخواهد داشت.

این جاست که حقیقت سخنان جاوید و گران‌بهای رسول خدا ﷺ آشکار می‌شود:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعِيَ عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ كَمَا

تَدَاعِيَ الْأَكْلَةِ عَلَيَّ قِصْعَتَهَا» قَالَ: قُلْنَا: أَمِنْ قَلِيلٍ بِنَا
يَوْمَئِذٍ قَالَ: «أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَ لَكِنْ تَكُونُونَ غَنَاءَ
كَغَنَاءِ السَّيْلِ وَ يَجْعَلُ فِي قُلُوبِكُمْ الْوَهْنَ» قَالَ: قُلْنَا:
وَ مَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ (الْحَيَاةِ) وَ كِرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»؛^۱

«احتمال دارد که دیگر امت‌ها بر شما هجوم آورند، به
همان گونه که خورندگان بر کاسه‌های غذا حمله‌ور
می‌شوند». گفته شد: آیا حمله‌وری آنها به طمع کمی
ما در آن هنگام است؟

فرمودند: «بلکه در آن هنگام تعداد شما فراوان است،
ولی شما همچون کف روی سیل هستیید که
قلب‌هایتان را سستی فرا گرفته است». گفتند: منظور از
سستی چیست؟ فرمود: «محبت دنیا و ناخوش داشتن
مرگ».

۱. طیالسی، مسند، ص ۱۳۳؛ احمد ابن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۷۸؛ ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۳۰؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۳۲.

فصل هشتم:

فتح مکہ و حوادث آن



﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱

«ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی!».

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾^۲

«آن کسی که قرآن را بر تو واجب گردانید، تو را به محلّ خودت (مکه) بازخواهدگردانید.».

یکی از بزرگترین فتوحات اسلام و دین توحید، «فتح مکه» بود که برحسب نقل کتاب *مسار الشیعه*^۳ و *توضیح المقاصد*^۴ و کتب معتبر دیگر، در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. تا سال هشتم هجرت، فتوحات و پیروزی‌های فراوانی نصیب اسلام شده بود؛ اما شهر مکه، این مرکز شبه جزیره عربستان و جایگاه مسجد الحرام و کعبه معظمه و قبله‌گاه اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت‌پرستان و مشرکان باقی مانده، و بت‌پرستی، فساد و انحطاط اخلاقی، استثمار و استعباد انسان‌ها در آنجا رایج بود.

۱. فتح، ۱.

۲. قصص، ۸۵.

۳. مفید، مسار الشیعه، ص ۲۶.

۴. بهائی، توضیح المقاصد، ص ۲۳.

بسیاری از مردم مکه که ندای اسلام را شنیده بودند، آرزومند استقرار حکومت اسلامی و دگرگون شدن آن اوضاع پلید و ناسالم بودند.

بانگ روح‌بخش توحید، و ندای دلنواز «لا اله الا الله» دل‌های آنان را تکان داده، و موقعیت‌ت‌ها در قلوبشان سست شده، و اوضاع و احوال گذشته، و رژیم جاهلیت در نگاه آنان محکوم گردید و دیگر زور سرنیزه نمی‌توانست آن وضع را استوار نگاه دارد، و از نفوذ دین خدا در دل این آرزومندان جلوگیری کند. روزبه‌روز اشتیاق پذیرش اسلام بیشتر می‌شد و همه‌جا سخن از اسلام و محمد ﷺ بود.

از این‌رو، امثال ابوسفیان در میان چنین مردمی جایگاهی نداشتند و دلباختگان ندای اسلام حاضر به شنیدن سخنان گمراه‌کننده آنان نبودند. مردم مکه تا سال هشتم هجرت، در برابر دعوت پیامبر ﷺ به توحید و یکتاپرستی، مخالفت و مقاومت می‌کردند و از خرافات و بت‌ها و پیکره‌ها حمایت می‌نمودند.

شاید لشکرکشی و فتح این شهر مقدس و نجات مسجدالحرام و خانه کعبه و تطهیر آن از لوث اصنام و پرستش‌بت‌ها، پیش از این، با یک جنگ بزرگ و خونین و دادن تلفات و کشتار زیاد، امکان داشت؛ ولی گویا تقدیر نبود که پیامبر ﷺ این شهر مقدس را - که یگانه دژ محکم مشرکان، و مرکز تحریکات و جنگ‌ها و مخالفت‌ها علیه اسلام بود - با چنان جنگ خونینی فتح نماید.

فتح مکه و حوادث آن / ۱۹۷

مردم این شهر، تا آنجا که می‌توانستند رسول خدا ﷺ را اذیت کردند، و مانع از پیشرفت دین خدا و آیین توحید شدند؛ و حتی پیامبر ﷺ و مؤمنان را در فشار اقتصادی قرار داده و ارتباط خود را با آنان قطع کرده، و به مدت سه سال آن حضرت را به همراه خویشاوندانش در «شعب ابی طالب» محصور کردند، و عاقبت، نقشه قتل پیامبر ﷺ را طرح کردند؛ گرچه آن حضرت به امر خدا با کمک و یاری و از خودگذشتگی و فداکاری تاریخی علی علیه السلام به مدینه طیبه هجرت فرمود، و از اجرای طرح ننگین نامردمان و کفّار در امان ماند.

آیا نباید شهری که قدر پیامبر خدا ﷺ را نشناخت، هرچه زودتر فتح شود؟ و مردمش به خاطر جرایم و جنایاتی که مرتکب شدند به کیفر برسند، تا سبب تسکین آلام درونی ستمدیدگان گردد و بر آن همه زخم‌ها و جراحات وارده بر قلب پیامبر ﷺ مرهمی گذارده شود؟

به‌نظر مردم عادی یادآوری آن دورانی که پیامبر ﷺ از سوی آن مردم مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت، اقتضا می‌کرد که آن حضرت هرچه زودتر اهل مکه را مجازات کرده و از آنها انتقام بگیرد و شوکت و قدرت و نیروی خود را به آنها نشان داده، و شهر و دیار و زنان و اموالشان را به عنوان غنایم جنگی میان سپاه خود تقسیم کند؛ اما پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود و آیات:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

﴿وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقْتَ عَظِيمٌ﴾^۲

«و به راستی که تو را خوبی والا است!».

در خطاب به ایشان نازل شده بود.

از کینه‌توزی و گرفتن انتقام منزّه و مبرّا بود؛ هرگز برای گرفتن انتقام یا مقابله به مثل لشکرکشی نمی‌کرد.

خواستار خیر برای عموم و توفیق و سعادت و هدایت برای دشمنانش بود؛ توبه و وحشی را قبول کرد و با خوش‌رویی از هریک از دشمنانش که دین اسلام را می‌پذیرفت، استقبال نمود.

برای اثبات سخن خویش و حاکم کردن عرب بر عجم یا قبیله‌ای بر قبیله دیگر، پیکار نمی‌کرد. هدف تمام اقدامات وی، از قیام و جنگ و صلح، عالمگیر نمودن نام خداوند متعال بود.

﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ

هِيَ الْعُلْيَا﴾^۳

«تا اینکه سخن افراد کافر را پست و سخن خداوند را برتر قرار دهد».

۱. انبیاء، ۱۰۷.

۲. قلم، ۴.

۳. توبه، ۴۰.

او برای آزادی انسان‌ها، گسترش حق و عدالت، رواج دین توحید و رساندن دعوت خدا به جهانیان بپاخاسته، و از اینکه در جنگ و صلح اندیشه‌های شخصی داشته باشد، مبرا بود؛ و به همین جهت، در فتح مکّه شتاب نداشت و منتظر امر خدا و فرصت مناسب بود.

مکّه شهری است مقدّس؛ زیارتگاه و قبله‌گاه هزاران میلیون انسان در مرور قرون و اعصار بوده و خواهد بود.

قرآن مجید از این شهر، از مسجدالحرام و خانه کعبه - که به معماری ابراهیم خلیل الرّحمان عليه السلام، جدّ پیامبر صلى الله عليه وآله و همکاری اسماعیل ذبیح عليه السلام، به امر خدا ساخته شده - تجلیل کرده است؛ چرا که یکی از بزرگترین و شکوهمندترین شعائر اسلامی در این شهر و اطراف آن - عرفات و مشعر الحرام و منی - باید برگزار شود.

با این اوصاف، آیا بهتر نبود که این شهر، خودش تسلیم شود؟ و فتح این شهر، با فتح قلوب مردم آن توأم باشد؟! و آیا بهتر نبود که برای فتح این شهر، خون‌های زیادی ریخته نشود؟!

در سال حُدَیبیّه، بعضی از افراد که از مقاصد پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله آگاه نبودند، اصرار داشتند که باتوجه به قدرت سپاه اسلام و توانایی آن بر آزاد کردن مکّه، شهر را باتوسّل به جنگ هرچند خونین - فتح کنند؛ امّا پیامبر صلى الله عليه وآله که شکیبیا، حلیم و بردبار بود، در آن سال چنین مأموریتی از جانب خداوند نداشت. هرچند چشم‌پوشی از تسخیر مکّه بر

مسلمانان گران بود و جاهلان و منافقان زبان به اعتراض گشودند. پیامبر ﷺ تا سال هشتم هجرت - که کار اسلام در شبه جزیره بالا گرفت - صبر کرد؛ و قبایل و جماعتی که در بیرون مکه بودند به آن گرویده، و اسلام را از جان و دل پذیرفتند. شهر مکه تنها مانده و دیگر نگاهداری آن در ظلمت کفر و شرک و آن رژیم فاسد، برای مشرکانی چون ابوسفیان دشوار بود. خورشید عالمتاب اسلام، تمام صحرا و بیرون مکه و شهرهای عربستان را روشن کرده، و به نقاط دور پرتوافکن شده از ورای دیوارها و پرده‌های ضخیمی که ابوسفیان‌ها به دور مکه کشیده بودند، به داخل شهر و خانه‌ها و دل‌های مردم مکه نفوذ یافته و قلوب تاریک را روشن می‌ساخت. آوازهٔ جامعه آزاد و انسانی اسلام و برنامه‌ها و تعالیم نجات‌بخش آن، مردم مکه را به قبول اسلام تشویق می‌کرد و مقاومت ابوسفیان و حزب وی، نمی‌توانست شهر مکه را در کفر و شرک نگاه دارد. علاوه بر این قریش، در چنین موقعیتی پیمان‌شکنی نموده، عهد خود را با رسول خدا ﷺ نقض کرده و به کمک قبیلهٔ «بنی‌بکر» برخاسته و بر قبیلهٔ «بنی‌خزاعه» که هم‌پیمان با رسول خدا ﷺ بودند، شیبخون زدند و بیست نفر از بنی‌خزاعه کشته شدند و «عمرو بن سالم خزاعی» با چهل تن از مردم خزاعه به مدینه آمد و شکایت خود را از بنی‌بکر، در

فتح مکه و حواش آن / ۲۰۱

ضمن قصیده‌ای به عرض رسانده، دادخواهی نمودند. در این هنگام و فرصت مناسب، به امر خدا پیامبر گرامی اسلام ﷺ با ده هزار نفر از مسلمانان آهنگ شهر مکه فرمود. ابوسفیان و گروه او از مخالفت و مقاومت ناامید شدند و مکه بدون هیچ مقاومت قابل توجهی آزاد شد، و به دین خدا و آیین جدید و قوانین آزادی‌بخش اسلام گروید. پیامبر خدا ﷺ در حالی که سوره «إِنَّا فَتَحْنَا» (فتح) را قرائت می‌فرمود، وارد مکه و مسجد الحرام شد، و خانه کعبه از بت‌ها پاک گردید.

خانه کعبه

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا
وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ
إِبْرَاهِيمَ﴾^۱

«اولین خانه‌ای که برای (بندگی و خداپرستی) مردم ایجاد شد، خانه فرخنده مکه (کعبه) که راهنمای همگان (به خداپرستی، قبله) می‌باشد و در آن نشانه‌های روشنی (از خداپرستی) از قبیل مقام ابراهیم است.»

کعبه، اولین خانه ای است که به منظور پرستش خدای یگانه و برای عموم بشر، از سیاه و سفید، عرب و عجم، زن و مرد، عالم و جاهل، فقیر و غنی و همه اصناف و طبقات و رنگ‌ها و نژادها ساخته شده تا در آنجا همه در عالی‌ترین مظاهر برادری و برابری، خدا را بپرستند و امتیازات قبیله ای و نژادی و جغرافیایی را کنار گذارده، جامه‌های کبر و نخوتِ امپراطوری و سلطنتی و گردنکشی و استعمار خلق خدا را از خود خلع کنند.

این خانه با همه شرافت و عظمت، به مرور زمان به صورت بزرگترین نمایشگاه بت پرستی و نیایش در برابر پیکره‌ها درآمده بود؛ از این رو رسول خدا ﷺ وقتی به مکه رسید و از مرکب فرود آمد، پیش از هر کار به شکستن اَصنام و اوثان پرداخت.

سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه نصب بود که از میان آنها «بت هبل» را بزرگتر می‌دانستند.

بت‌ها را در زمین محکم و استوار کرده بودند. پیامبر اکرم ﷺ با چوبی به آنها اشاره می‌کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می‌خلانید، و این آیه را قرائت می‌فرمود:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛

فتح مکّه و حوادث آن / ۲۰۳

«و بگو که حق آمد و باطل نابود شد؛ به درستی که باطل، نابود شدنی است.»

بت‌ها با آن اشاره بر روی زمین سرنگون می‌شدند. برحسب روایت **الارشاد**، این سیصد و شصت بت را با رصاص به هم بسته بودند.^۱ پیامبر ﷺ از علی رضی الله عنه مثنی سنگ‌ریزه گرفته و بر آنها زد و آیه **﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ...﴾** را قرائت نمود، همه بت‌ها به رو افتادند؛ سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

بت پرستی و پیکره پرستی

پیکره پرستی که در عصر ما رایج شده و در میادین و مواضع دیگر، پیکره اشخاص را قرار داده و در روزهای معینی در برابر آن پیکره، تعظیم و نیایش به جای می‌آورند، از همان اندیشه پست بت پرستی برمی‌خیزد؛ یعنی اگر عین بت پرستی نباشد، ریشه آن با بت پرستی در یک مزبله و مرداب قرار دارد.

آری، بدترین و زشت‌ترین مظهر انحطاط فکری بشر، بت پرستی و پیکره پرستی و نیایش در برابر بت و پیکره افراد است که اسلام، به شدت با آن به مبارزه برخاست.

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۳۸.

پرستش انسان و پرستش پیکره او، نشانه پستی اندیشه و منافی شرافتِ انسانیت است، و با توحید در عبادت - که اسلام به جهان عرضه می‌دارد - سازگار نیست.

در مرور اعصار و به شهادت تاریخ، افرادی مانند فرعون و شداد، مردم را به پرستش و تملق‌گویی و کرنش در برابر خود، و ساختن پیکره‌هاشان مجبور می‌کردند.

همه پیامبران بر ضدّ این رویه برخاستند و بشر را هشدار داده و ندای: «ما هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»^۱ را سردادند.

انبیاء علیهم‌السلام این اعمال را از مظاهر کبر و نخوت، خودخواهی و خودپسندی بشر و تحقیر دیگران دانسته و محکوم می‌کردند.

اسلام، پیکره‌پرستی و پیکره‌سازی را حرام و ممنوع ساخت، و آثار آن هم سرانجام باید به وسیله اسلام از بین برود.

پیامبر عزیز اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در آن هنگام که این فتح چشمگیر و ارزنده، نصیب دین خدا شد و با ده‌هزار سوار، و رؤسای قبایل به مکه آمد، بر سر سفره نان خشک و سرکه نشست و در نهایت تواضع و فروتنی زندگی کرد و لباس و خوراک و مرکب وی آنقدر ساده بود که هر بیننده‌ای از آن، غرق در شگفتی می‌شد.

۱ انبیاء، ۵۲. «این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید، چیستند؟».

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دوش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اَبْر دوش پیغمبرِ پاک رای خدا دست سود و خداوند پای
برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پا بر کتف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذارد و بت‌ها را به زیر افکند
و این‌گونه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در این عمل شکوهمند و افتخارآمیز، یاری
داد.

و این است آن فضیلتی که شعرای عرب و عجم آن را به نظم
درآورده و نغزترین اشعار را در مورد آن حضرت سروده‌اند، از جمله
این اشعار است:

قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مَدْحًا	حُبُّهُ يُخْمِدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً
قُلْتُ: هَلْ أَمْدَحُ مَنْ فِي فَضْلِهِ	صَارَ ذُو اللَّبِّ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ
وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا	لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ:
وَضَعَ اللَّهُ عَلَيَّ ظَهْرِي يَدًا	فَأَرَانِي الْقَلْبَ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ
وَعَلَيٌّ وَاضِعٌ رِجْلَيْهِ لِي	بِمَكَانٍ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ

«به من گفتند که در مدح علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شعری بگو؛ زیرا
که محبت علی، آتش برافروخته را خاموش می‌کند.
گفتم: آیا مدح کسی را گویم که صاحب عقل از
زیادی فضلش بر پرستش او رسیده و پیامبر برگزیده
به ما گفت که: در شب معراج وقتی به آسمان رفتیم،
خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در نتیجه آن،

قلب من سرد شد، و علی علیه السلام دو پایش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همان جا گذارده بود».

عفو و گذشت بی نظیر در تاریخ

همه می‌دانند که مردم مکه تا چه حد، پیامبر صلی الله علیه و آله عزیز خدا و یاران و اصحاب ایشان را آزار داده و از استهزا و تمسخر و تکذیب و جسارت و بی‌ادبی‌های قوی و عملی کوتاهی نکردند. او و یارانش را در «شعب ابی طالب» محصور و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند و گروهی از مؤمنان، ناچار به حبشه هجرت کردند. پس از آن همه آزار و اذیت، برای کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هم‌پیمان شدند و حتی جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک وطن و حرم کرد و به یثرب هجرت فرمود، باز هم از اذیت او دست برنداشتند و به‌سوی او لشکرکشی کردند.

در این شرایط، پیامبر صلی الله علیه و آله این شهر را فتح می‌کند. خانه و دیار و همه چیز مردم این شهر در اختیار سپاه اسلام درآمده و هر فرمانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنها بدهد، فوراً و بدون چون‌وچرا اجرا می‌شود.

اگر بفرماید: «الْقَتْل»، همه اهل مکه کشته می‌شوند؛ و اگر بفرماید: «الْزُهْب»، تمام اموالشان به غارت می‌رود؛ و اگر بفرماید «الْأَسْر»، همه را

فحکده و حوادث آن / ۲۰۷

اسیر می‌سازند؛ ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت، وقتی شنید که «سعد» می‌گوید:

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ»؛ «الْيَوْمُ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ»؛^۱

«امروز روز خون ریختن و کشتار است؛ امروز حرمت اهل مکه حلال می‌شود».

فرمود:

«بَلِ الْيَوْمِ يَوْمِ الْمَرْحَمَةِ»؛

«بلکه امروز روز مهر و رحمت است».

و به علی عليه السلام فرمود: «سعد را دریاب، و لویا را از او بگیر و با رفتی و مدارا وارد مکه شو».^۲ وقتی رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می‌کردند، همه قتل‌عام می‌شوند؛ ولی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله بر در خانه معظم کعبه ایستاد و گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَرَ وَعَدَهُ، وَ نَصَرَ
عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»؛

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۶۰، ۱۳۵.

۲. ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷،

«نیست معبودی جز خدای یکتا و یگانه، آنکه وعده‌اش را وفا کرد و به انجام رسانید، و بنده‌اش را یاری کرد، و سپاهش را عزت بخشید و دیگر گروه‌ها را شکست داد».

سپس خطاب به آنها فرمود:

«مَاذَا تَقُولُونَ، وَمَاذَا تَتَّبِعُونَ؟»؛

«چه می‌گویید، و چه گمان می‌برید؟».

عرض کردند:

نَقُولُ خَيْرًا، وَنَتَّبِعُ خَيْرًا. أَخِ كَرِيمٍ وَابْنِ أَخِ كَرِيمٍ قَدْ
قَدَرْتَ؛^۱

سخن به خیر می‌گوییم و گمان خیر و نیکویی
می‌بریم. برادری کریم و پسر برادر کریمی هستی که
بر ما قدرت یافته‌ای.

رسول خدا ﷺ و مظهر رحمت، از این سخنان رقت فرمود و دیدگان وی اشک آلود شد. مردم مکه که پیغمبر ﷺ را به این حال دیدند، صدایشان به گریه بلند شد و زار می‌گریستند. آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم که برادرم یوسف گفت:

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۲۵؛ ر.ک: صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۵،

ص ۲۴۲؛ بحرانی، حلیة الابرار، ج ۱، ص ۳۰۴.

«لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ

هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۱؛ اِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»^۲

«امروز بر شما ملامت و سرزنشی نیست. خدا شما را
بیامرزد او رحم کننده ترین رحم کنندگان است. بروید،
همه آزادید».

اعلان آزادی و مساوات حقوقی

پس از این اعلان عفو و گذشت، رسول خدا ﷺ خطبه‌ای خواند و
حمد و ثنای خدا را به جای آورد و از شنوندگان خواست که سخنانش
را به کسانی که غایب هستند، برسانند.

فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِإِسْلَامِ نَحْوَةِ

الْجَاهِلِيَّةِ وَ التَّفَاخُرِ بِأَبَائِهَا وَ عَشَائِرِهَا. أَيُّهَا النَّاسُ!

إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ طِينِ أَلَا إِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ

أَكْرَمُكُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ اتَّقَاكُمْ وَأَطَوْعُكُمْ لَهُ...»^۳

«خدا به واسطه اسلام از شما نخوت جاهلیت و افتخار

به پدران و خویشاوندان را از میان برد. ای مردم شما

از آدم هستید، و آدم از گِل است، آگاه باشید بهترین و

۱. یوسف، ۹۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۳. کوفی اهوازی، الزهد، ص ۵۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۳.

گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و آنکه از خدا بیشتر اطاعت کند».

در مسجد خیف هم خطبه‌ای خواند، و در ضمن آن فرمود:

«الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَفَّئُ دِمَائِهِمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»؛^۱

«افراد مؤمن برادر یکدیگرند، خون‌های آنها باهم برابر است و آنها قدرتی علیه بیگانگان و دشمنانشان می‌باشند، کمترین فردشان برای امان دادن به پناه‌جویان کفار اقدام می‌کند».

و به روایتی این آیه را هم قرائت کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛^۲

«ای مردم، به‌درستی که ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌گروه و قبیله‌قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به‌درستی که گرامی‌ترین شما در نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست».

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۵.

۲. حجرات، ۱۳؛ ابن‌هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۱۲؛ طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۶۱؛

صالحی شامی، سبیل‌الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۲۴۲.

فتح مکّه و حوادث آن / ۲۱۱

به این وسیله، مساوات همهٔ اصناف و طبقات و افراد را در دنیایی که در هیچ نقطه‌ای از نقاط آن، برابری و مساوات وجود نداشت، اعلام کرد؛ و سید قریشی را با سیاه حبشی و عرب را با عجم در حقوق و کسب فضیلت و امتیاز تقوا و علم و معرفت، برابر ساخت، و برنامه‌ای را که از روز اوّل به مردم عرضه می‌داشت، در مکه نیز اعلام کرد و از همین جا کاخ‌های رفیع و عظیم سلاطین را که در روم و مدائن، براساس استعباد بشر و امتیازات موهوم و با اِتلافِ نفس‌ها و بیچاره و محروم کردن خلائق ساخته شده و همواره در آنجا، بزم‌های عیش و نوش و باده، گسترده می‌شد، ویران ساخت؛ و عالی‌ترین نظام انسانی را به بشریت پیشنهاد کرد.

زنده باد محمد، رسول خدا!

درود بر آن پیشوای بزرگ انسان‌ها!

درود بر یگانه آزادکننده بشر!

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ

فصل نهم:

شهادت حضرت امير المؤمنين عليه السلام 

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان - که مسیر تاریخ اسلام را تغییر داد - شهادت مولای متقیان، امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.

با شهادت آن بزرگوار، اسلام تنها نگهبان دلسوز و یگانه حامی واقعی خود را از دست داد و مسلمانان از برکت وجود پیشوایی محبوب، زمامداری عادل، امامی عالم، رهبری رثوف و مهربان محروم شدند، و امواج بلایا و فتنه‌ها از هرسو آنها را احاطه کرد.

ضربت ابن‌ملجم مرادی ضربتی بود که بر پیکر اسلام، عدالت، حریت و فضیلت و بر پیکر تمام اهداف عالی انسانی وارد شد.

به مناسبت این حادثه بسیار ناگوار و مصیبت جانکاه و برای آشنایی با ارزش‌تعالیم نجات‌بخش اسلام و مفاهیم تشیع و برای درک بیشتر بزرگی این جنایت، چند جلوه از شخصیت عظیم و بی‌نظیر علی علیه السلام را با اعتراف به قصور و عدم لیاقت خویش، زینت‌بخش این کتاب قرار می‌دهیم.

وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله

در اوایل بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز مردم، دین جدید را به عنوان یک رویداد جدی و پایدار قبول نکرده، و تحقق چنین وعده‌هایی را

محال و غیرممکن می دانستند و رسالت پیامبر ﷺ را باور نداشتند. در این زمان بعضی از خویشاوندان آن حضرت با او به مخالفت برخاستند و برخی دیگر از آن وضعیّت اظهار نگرانی می کردند؛ زیرا می دیدند محمد ﷺ با دست تهی از مال دنیا و نداشتن أعوان و انصار و لشکر و سپاه، علیه بت‌ها و خدایان قبایل و رؤسا، زورمندان و توانگران، استعمارگران و ستمکاران، ساحران، رباخواران و جنایت‌کاران؛ و علیه فسادِ اوضاع و عادات قیام کرده و همه را به ترک این روش‌ها دعوت می‌کند و پیروزی خود را یک امر مسلم می‌داند.

شاید بسیاری از آنها می‌پنداشتند که قطعاً صدای محمد ﷺ خاموش شده و کلمه «الله اکبر» و «لا اله الا الله» دل‌های خیل کثیر بت‌پرستان را فتح نخواهد کرد، و از سرنوشتی که محمد ﷺ پیش‌رو داشت و نیز از تضعیف موقعیّت خویش در میان قبایل دیگر، بیمناک بودند.

آنان می‌گفتند: چگونه گفتن کلمه «لا اله الا الله» باعث ایجاد خضوع در عرب و عجم و دستیابی به گنج‌های قیصر و کسری خواهد شد؟ و چگونه این همه نفاق و اختلاف و بیگانگی، به دوستی و اتحاد و یگانگی مبدل می‌شود و نظم نوین و عالی اسلامی و قانون و حکومت الهی جایگزین همه بی‌نظمی‌ها و بی‌قانونی‌ها و حکومت زور و خودکامگی خواهد شد؟

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۱۷

محمد صلی الله علیه و آله را می‌دیدند که نه ثروتی دارد و نه سپاه و لشکری؛ ولی می‌خواهد به مردم همه چیز بدهد؛ از جمله: آزادی، عزت نفس، استقلال، اخلاق فاضله، برادری و مساوات. می‌گوید: شما کلمه توحید را بگویید، شرک را رها کرده و پرستش‌بت‌ها را ترک نمایید، صاحب همه چیز می‌شوید و سروری، سیادت، عزت، شوکت، حقوق انسانی، عدالت و ... نصیب شما می‌شود.

آنها نمی‌دانستند که کلمه «لا اله الا الله» منبع تمام خیرات و مبررات است، و از ثمرات عقیده به توحید بی‌اطلاع بودند. کلمه توحید، کلمه آزادی، عدالت، مساوات، شرافت و فضیلت است؛ کلمه‌ای است که اخوت و برادری را در بین مردم برقرار کرده و بهترین حکومت را که حکومت دموکراسی، در برابر آن بی‌ارزش است، تأسیس می‌کند و تمام اختلافات طبقاتی و نژادی و مالی و اجتماعی را از میان برداشته و همه را برابر و مساوی می‌سازد.

آنها نمی‌دانستند که این کلمه از زمین و آسمان سنگین‌تر است، و هیچ کلمه دیگری با آن برابری نمی‌کند و هر پرده‌ای را پاره می‌سازد. بسیاری نیز این دعوت را با امتیازات و مقامات، استثمار، عادات نکوهیده و با روشی که به آن خو گرفته بودند، مخالف دیده و نمی‌توانستند از منافع شخصی خود دست بردارند و در ردیف سایر بندگان خدا در صف واحد قرار گیرند.

نمی‌توانستند (یعنی نمی‌خواستند) تکبرها و نخوت‌ها را زیر پا گذارده و با زیردستان خویش، خود را برابر قرار دهند.

به‌همین جهت و دلایلی از این قبیل، با پیشرفت دین توحید از همان ابتدای راه، مبارزه کردند؛ کارشکنی نمودند و پیامبر ﷺ را آزار داده و مسخره می‌کردند.

پیامبر ﷺ در برابر آن مردم، و نیز در مقابل جناح‌بندی‌ها و همه رنج‌ها و مصائب، پایدار ایستاد؛ و برای هدایت جامعه و برچیدن بت‌پرستی در کوتاه‌ترین زمان ممکن و آزاد ساختن انسان‌ها، کوشش و تلاش می‌کرد.

رسول خدا ﷺ در عین اینکه برای پایداری خویش در امر دعوت نیازمند کمک هیچ‌کس نبود، برای پیشبرد اهدافش، به همکاری دیگران احتیاج داشت؛ زیرا رسالت و بعثت او برای مردم بود. بنابراین پیامبر ﷺ نمی‌توانست از مردم چشم‌پوشد و همکاری آنها را نادیده بگیرد.

او به یک معاون، قائم‌مقام واقعی، و کسی که فکر، رسالت و هدف او را درک کرده و دوست بدارد و در راه آن فداکاری و از خودگذشتگی داشته باشد، احتیاج داشت؛ کسی که از تمام مردم شبه‌جزیره عربستان و تمام مردم دنیا بهتر است.

طبعاً کسی غیر از علی علیه السلام این شرایط را دارا نبود. این نتیجه‌ای است که با مطالعه منصفانه تاریخ اسلام و تاریخ رجال اسلام و صحابه، به دست می‌آید.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۱۹

علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از کودکی با آواز دلنواز و ملکوتی خود می‌خوابانید و نوازش می‌کرد و پرورش می‌داد؛ همان کسی که در غار حرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به پرستش و عبادت خدا و تفکر مشغول بود، او را همراهی می‌کرد. علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله تمام علوم خویش را به او آموخت تا نسخه‌ای از اصل باشد.

او که موحد به دنیا آمد، و موحد از این جهان گذشت، و به پرستش بت‌ها آلوده نگردید. هرگز در اسلام کسی به سابقه او نمی‌رسد و هیچگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله و دین و روش او جدا نشد و حتی هفت سال پیش از دیگران با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند.^۱ چنانچه در روایت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات می‌فرستادند؛ برای اینکه با من احدی غیر از او نماز نمی‌گذارد».^۲

از عقیق کندی روایت شده است که گفت:
بازرگان بودم و در مراسم حج به مکه آمدم و در خانه عباس بن

۱. مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۱؛ ۲۹۷ - ۲۹۸؛ ج ۲، ص ۱۶ - ۱۷.

۲. مفید الارشاد، ج ۱، ص ۳۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۶۵؛ ابو علم، اهل البيت علیهم السلام، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

عبدالمطلب منزل کردم. وقتی من و عباس باهم بودیم، دیدیم مردی آمد و روبه کعبه کرد، سپس پسری آمد و بر سمت راست او ایستاد، و زنی آمد و پشت سر او ایستاد، رکوع و سجود به جای آوردند؛ و سر برداشتند. من به عباس گفتم:

موضوع بزرگی است؟

عباس نیز گفت: امر عظیمی است.

این محمد برادرزاده من است؛ می گوید: خدا او را به رسالت برانگیخته است و اینکه گنج های کسری و قیصر به دست کسانی که به او ایمان آورند، فتح می شود؛ و این پسر، برادرزاده ام، علی بن ابی طالب، است. و این زن، همسر او، خدیجه بنت خویلد است.

و نظیر این حکایت را عبدالله بن مسعود نیز روایت کرده است، و در پایان آن از عباس روایت کرده که گفت: بر روی زمین، غیر از این سه نفر احدی که خدا را به این دین بپرستند، وجود ندارد.^۱

علی علیه السلام از همان آغاز بعثت، به خلافت و جانشینی و وصایت و وزارت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را بخواند و انذار کند:

۱. ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۲۸.

«وَأَنْدُرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱

«و خویشان نزدیکت را هشدار ده».

برحسب روایات متعدّد و معتبر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنی هاشم را که چهل نفر بودند، دعوت کرده و به علی علیه السلام امر فرمود که غذای اندکی که برای بیش از یک نفر کافی نبود، تهیه کرد.

تمام چهل نفر از آن غذا خوردند و سیر شدند و از ظرف شیری که آن‌هم بیش از یک نفر را سیراب نمی‌کرد، به همه شیر نوشاند تا سیراب شدند و پیش از آنکه رسول خدا زبان به سخن باز کند، ابولهب خویشاوندان را متفرّق کرد.

روز دیگر آنها را باز دعوت نمود. وقتی طعام و شیر را تناول کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:

«ای بنی عبدالمطلب! به خدا سوگند، من جوانمردی از عرب را نمی‌شناسم که برای قومش چیزی فاضل‌تر از آنچه من برای شما آورده‌ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام؛ خدا به من امر فرموده است شما را به سوی او بخوانم. پس کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد، و مرا در امر رسالت یاری می‌کند، تا برادر، وصی، وزیر و خلیفه من در اهل من، بعد از من باشد».

و بنا بر بعضی از روایات، تا سه مرتبه فرمود و هر سه بار کسی به جز علی علیه السلام جواب نداد.
پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي، وَوَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ
فَأَسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا!»^۱

«به درستی که این (علی علیه السلام) برادر و وصی و وزیر و خلیفه من در میان شماست؛ به سخن او گوش کنید و از او اطاعت نمایید.»

آن جماعت برخاستند و در حالی که می‌خندیدند، به ابوطالب گفتند: تو را امر کرد که از پسر ت اطاعت کنی.^۲ بدین صورت خلافت و جانشینی علی علیه السلام به همگان ابلاغ شد، و بعد از آن نیز در موقعیت‌های دیگری، این انتخاب به‌طور صریح اعلام شد، تا زمانی که در غدیر خم سال «حجّة الوداع» پس از نزول آیه مبارکه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۳

۱ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۳۲۲ - ۳۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴ - ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۹۲ - ۱۹۳.

۳. مائده، ۶۷.

«ای پیامبر، آنچه را که بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، ابلاغ کن که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از شرّ مردم حفظ می‌کند».

در آن مجمع عمومی نیز، به امر مؤکّد خدا مسئله خلافت و جانشینی رسماً اعلام گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام به این سمت برگزیده و منصوب شد.^۱

سیره شیخین اعتبار ندارد

مردان صریح و آزاد و حق‌پرست، همواره غرامت آزادی‌خواهی و صداقت و حقیقت خود را می‌پردازند و از طریق حقیقت منحرف نمی‌شوند و بابت حقّ و درستی و راستی، بهای سنگینی را متحمّل می‌شوند.

اینان برای اینکه دروغ نگویند و مردم را فریب ندهند و از مسیر تقوای سیاسی بیرون نروند یا به خُلف وعده‌ای ناچار نشوند، بسا می‌شود که از فرصت‌ها و موقعیت‌های حسّاس و پست‌های بزرگ و مقام‌هایی که به آنها پیشنهاد می‌شود، صرف‌نظر کنند.

اسلام، دین حقیقت و عدالت و صداقت است؛ چنانچه در قرآن آمده است:

۱. در این باره رجوع کنید به: کتب و جوامع حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت و عبقات الانوار و الغدیر.

﴿ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ

أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ﴾^۱

در به‌پا داشتن عدل و داد، استوار باشید و برای خدا گواه باشید، هرچند که بر علیه خود یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

«عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتَرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَيَّ

الْكَذِبَ حَيْثُ يَنْفَعُكَ»^۲

«علامت ایمان، این است که راستی را در هنگامی که به تو ضرر می‌زند، بر دروغ هنگامی که به تو سود می‌دهد برگزینی.»

یکی از علل عمده غلبه ظاهری اهل باطل، بر اهل حق این است که آنان به هر نیرنگی دست می‌زنند؛ مردم را فریب می‌دهند؛ دروغ می‌گویند؛ وعده‌های پوچ و دروغین می‌دهند؛ افراد را با رشوه و مقام می‌خرند؛ هر حقی را پایمال می‌کنند؛ افراد حقه‌باز و خائن و جنایت‌کار را به مزدوری می‌گیرند و به هر کار ننگ و خلاف شرافتی تن

۱. نساء، ۱۳۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸ (ج ۴، ص ۱۰۵)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۴۳؛

ج ۶۴، ص ۳۱۴.

درمی دهند. همه این اعمال را انجام می دهند، برای اینکه حریف را شکست دهند، و به هدف خویش دست یابند.

این کارها در منطقتشان جایز است؛ چون مقصدشان ریاست، حکومت و غلبه بر حریف است. اما اهل حق که مردمانی آزاده و صادق هستند، از به کار بردن این اعمال شیطانی خودداری می نمایند و برای اینان، نتیجه ای که با اعمال نیرنگ و فریب و کلاهبرداری به دست می آید، نه تنها پیروزی نیست، بلکه عین مغلوبیت است.

اگر اهل حق ظاهراً شکست بخورند، مغلوبیت شان نه به علت ضعفِ روش و سوءسیاست آنها، و نه به علت قوتِ روش و حُسن سیاستِ اهل باطل است؛ بلکه به شرایط محیط و موقعیت و اوضاع و احوال اجتماعی و رشد فکری و تربیتی جامعه بستگی دارد.

در جوامعی که مردم آن غافل هستند و از نظر فکری چندان رشد نیافته اند، اهل باطل می توانند با دغل بازی و حيله گری و تزویر و ربا جلو بیفتند و مردم ساده و بی خبر را به دام اندازند.

اما اهل حق، هرگز برای رسیدن به پیروزی، به نیرنگ و حقه بازی و دروغ متوسل نمی شوند و مردم را اغفال و گمراه نمی کنند و خلاف حقیقت نمی گویند، چون هدفشان بنیان حکومت حق و تربیت مردم بر آیین حقیقت است.

این حکومتی است که رهبر آن می فرماید:

«لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا نَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلِي
أَنْ أَعْصِي اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْأَلُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا
فَعَلْتُ»؛^۱

«اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر آسمان‌های
آن است به من ببخشند تا اینکه خدا را نافرمانی کنم
که پوست جوی را از دهان مورچه بیرون بکشم، این
کار را نمی‌کنم.»

در تاریخ پر از عبرت اسلام، یکی از مظاهر این دو روش، موقعیت و
جایگاهی بود که برای دو فرد سرشناس یعنی علی عليه السلام و عثمان پیش
آمد؛ که یکی برای نپذیرفتن یک بدعت و صراحت و ترک مُسامحه و
مجامله، از حقّ مسلم خود برکنار شد و دیگری با قبول رسمی آن
بدعت و تعهدی که به آن وفا نکرد، به اجبار، والی مردم شد.

چنان‌که می‌دانیم، وقتی عمر متوجه شد که ضربت «ابولؤلؤ» او را
رهسپار عالم جزا کرده است، بدعت تازه‌ای به‌کار بست و روش
بی‌سابقه‌ای را مقرر کرد که نه زمامداری خود و نه زمامداری سلفش
ابوبکر، بر آن اصل استوار بود.

توضیح آنکه چنان‌که می‌دانیم، ابوبکر به‌اسم انتخاب و اجماع (واقع
نشده) روی کار آمد! ولی خودش در هنگام مرگ، از اجماع و حقّ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۸)؛ عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۶۳.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۲۷

انتخاب امت جلوگیری کرد و عمر را به خلافت تعیین نمود. عمر هم موقع مرگ بدعت دیگری به کار بست؛ و آن این بود که تعیین خلافت را به شورای شش نفری واگذار کرد و سایر امت را از اظهار رأی محروم نمود.

بدیهی است که هر سه روش به این دلیل بود که خلیفه منصوب و معین شده از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله را کنار بگذارند.

آنها نخست، مسئله بیعت و اجماع امت را مطرح کردند؛ زیرا مشخص بود که اگر بر این اساس موضوع با حضور علی علیه السلام به مشورت گذارده شود و علی علیه السلام مداخله نماید، نمی‌تواند به سرعت، ابوبکر را انتخاب کنند و با وجود علی علیه السلام و راهنمایی‌هایی که آن حضرت می‌فرمود، ابوبکر انتخاب نمی‌شد. از این رو آنها موضوع را در غیاب علی علیه السلام و سایر بنی‌هاشم، یک‌طرفه خاتمه دادند، و چون ابوبکر می‌دانست که با اجماع امت، عمر انتخاب نمی‌شود و علی علیه السلام روی کار خواهد آمد، حق انتخاب و اجماعی را که خودش بر اساس آن زمان دار شده بود، از تمام امت سلب کرد و شخصاً عمر را به ولایتعهدی خود معین نمود.

عمر نیز هنگام مرگ چون می‌دانست اگر تصمیم در مورد خلافت به مردم واگذار شود، انتخاب علی علیه السلام قطعی است، شورای شش نفره‌ای را پیشنهاد کرد؛ تا علی علیه السلام در آن شورا برکنار شود؛ و با این عمل،

ضربه جبران‌ناپذیری را به اسلام و اهداف اسلامی وارد ساخت؛ به طوری که سید قطب از این مسئله اظهار تأسف می‌کند که رهبر لایق و شایسته و نمونه‌ای مثل علی علیه السلام خانه‌نشین شد و مرد نالایق و ضعیف و بی‌شخصیتی مانند عثمان زمامدار مسلمانان گردید.

اقدام عمر و دستوراتی که در این مورد صادر کرد، به‌چندین علت، عملی غیرشرعی و جرم بود که ما در مقام بیان نقاط ضعف و تخلفات شرعی او نیستیم.

در این قسمت می‌خواهیم گوشه‌ای از شورای شش نفری و مظهر دو هدف و روش متضاد آنان را شرح دهیم.

عمر، شورا را در اختیار عبدالرحمن بن عوف - که شوهرخواهر عثمان بود - گذارد؛ زیرا به ابی‌طلحه انصاری دستور داد: اگر پنج نفر اتفاق کردند و یک نفر مخالفت کرد، گردن آن یک نفر را بزن و اگر چهار نفر اتفاق کردند و دو نفر رأی مخالف دادند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر یک رأی، و سه نفر دیگر بر رأی دیگر اتفاق کردند، رأی آن سه نفری را که عبدالرحمن بن عوف در بین آنهاست، در نظر بگیر؛ و اگر سه نفر دیگر از رأی خود برنگشتند، گردن آنان را بزن!! (واقعاً عجیب است).

در این شورا معلوم بود چهار یا پنج نفر از این شش نفر - که عمر، سوابق آنان را با علی علیه السلام خوب می‌دانست - به آن حضرت رأی

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۲۹

نمی دهند؛ زیرا طلحه با علی علیه السلام دشمن بود و عبدالرحمن بن عوف، علاوه بر دشمنی با آن حضرت، شوهرخواهر عثمان نیز بود. سعد وقاص علاوه بر انحراف از علی علیه السلام از قبیله عبدالرحمن بن عوف و تحت نفوذ رأی او بود.

بالاخره به گونه ای این شش نفر انتخاب شده بودند که به فرض اگر سه نفر به علی علیه السلام رأی می دادند، چون عبدالرحمن بن عوف در بین آنها نبود، رأی ایشان بی اعتبار بود.

این شورا با این شکل و ترتیب و با این برنامه عجیب و غریب و مغرضانه شروع به کار کرد. طلحه، به عثمان رأی داد و زبیر به علی علیه السلام و سعد وقاص به عبدالرحمن بن عوف رأی دادند. بنابراین سه نفر کنار رفتند و سه نفر باقی ماندند، علی علیه السلام و عبدالرحمن و عثمان و نقشه مرموز عمر کار خود را کرد.

با این همه، عبدالرحمن چون از جاهت و آبروی خود می ترسید و می دانست که اگر بدون عذر و دلیل، شخص نالایق و بی علم و بی کفایتی را از بنی امیه - که همواره قبیله ای ضد اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند - بر کسی چون علی علیه السلام که برادر و وصی و پسرعموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و یگانه وارث علوم آن حضرت و فاتح غزوات و صاحب آن همه مناقب و فضایل بود برگزینند، مورد طعن و لعن و تنفر عمومی واقع می شود و احساسات را علیه خود تحریک می کند و همه می فهمند که

در این انتخاب، غیر از رعایت خویشاوندی، مصلحتی از مصالح اسلام و مسلمین در نظر گرفته نشده و خیانتش آشکار می‌شود، سرانجام برای جلب نظر قبیله «تیم» و «عدی» و طرفداران ابوبکر و عمر، دست به نیرنگ عجیبی زد تا بهانه‌ای به دست آورد و علی علیه السلام را کنار بگذارد.

عبدالرحمن و گروهش که می‌دانستند علی علیه السلام مرد حق است و غیر از کلمه حق، چیز دیگری بر زبانش جاری نمی‌شود و روشی را که دین اسلام نیاورده باشد، نمی‌پذیرد و هیچ‌گونه بدعتی را امضا نمی‌کند و می‌خواهد اسلام، بی‌پیرایه و خالص و پاک باقی بماند. بنابراین طرحی ریختند و شرطی برای بیعت عبدالرحمن معین کردند که برای علی علیه السلام به هیچ‌وجه قابل قبول نبود.

آنها علاوه بر شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل به سیره ابوبکر و عمر را نیز افزودند و همین شرط بود که برای علی علیه السلام قابل قبول نبود؛ زیرا اولاً، عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله کفایت و در آن نقصی نیست که با سیره این دو نفر تکمیل شود.

ثانیاً، معتبر شمردن سیره این دو در امور اسلام و شرع، بدعت و تصرف در حریم دین و مآخذ احکام است.

ثالثاً، سیره این دو از کجا معتبر شده است که شخصی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام ملزم به تبعیت از آنها باشد.

رابعاً، در سیره این دو، روش‌های ضداسلامی صریحی وجود داشت

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۳۱

که نمی‌توان روش آنها را برای دیگران حجّت و دلیل قرار داد. خامساً، با اینکه در سیره خود این دو نفر، در مواردی تضاد واقع شده است، چگونه برای آیندگان، هر دو سیره معتبر می‌شود؟! سادساً، مگر نه عمر بن خطّاب و گروهش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از نوشتن وصیّتی که امت پس از آن هرگز گمراه نشوند، مانع شدند (چنانچه در معتبرترین کتب اهل سنت است) و آن جسارتی را که قلم از تحریرش شرم دارد، به مقام مقدّس رسالت کرده و عذرشان این بود که «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ کتاب خدا ما را بس است». پس چگونه اینک کتاب و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله کافی نمی‌شود و سیره شیخین را هم اضافه می‌کنند؟!

آیا غیر از این است که هر شخص عادلّی گواهی می‌دهد که این افراد، به اسلام و مسلمین خیانت کرده، و اغراض کثیف و ریاست‌مآبانه خود را بر مصالح عالیّه اسلام مقدّم داشته‌اند؟ آری، قبول این شرط و صدها شرط ناحق و باطل دیگر، برای افرادی مثل عثمان آسان است؛ زیرا چه مانعی دارد؛ امروز قبول می‌کنند و فردا که مسلّط بر اوضاع شدند به هیچ کدام عمل نمی‌کنند! در نهایت، به این صورت، این بازی سیاسی و نیرنگ آن افراد

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۵ - ۳۲۶؛ بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶.

اغفالگر و عوام‌فریب و این داستان خیانت و این صفحه سیاه تاریخ پایان پذیرفت. عبدالرحمن، خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: به کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره شیخین - ابوبکر و عمر - با تو بیعت می‌کنم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «بلکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اجتهاد رأی خودم». عبدالرحمن روبه‌سوی عثمان کرد و همان پیشنهاد را به او داد؛ عثمان پذیرفت. عبدالرحمن بار دیگر روبه‌علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد، پیشنهاد و شرط عمل به سیره شیخین را تکرار کرد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را رد کرد و همان پاسخ اوّل را فرمود. دوباره روبه‌عثمان کرد و به او پیشنهاد داد و عثمان بدون قید و شرط پذیرفت. برای سومین بار روبه‌علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و شرط بیعت را عرضه داشت. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر جواب اول چیزی اضافه نفرمود. سپس عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و گفت: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

عبدالرحمن می‌دانست که اگر هزار مرتبه آن پیشنهاد تکرار شود، علی

۱. عبدالرحمن، بزرگترین خیانت‌ها را به اسلام و مسلمین مرتکب شد، و خود را مصداق این حدیث که در کتب اهل سنت روایت شده است، گردانید:
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَىٰ مِنْ عِصَابَةٍ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَرْضَىٰ لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ».

«هرکس مردی را بر فرماندهی گروهی به‌کار گمارد، درحالی‌که در میان آن گروه، فردی هست که خداوند به ریاست او خشنودتر باشد، به خدا و پیامبر و مؤمنین خیانت ورزیده است.» حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۹۲ - ۹۳؛ ابن‌عقیل علوی، النصائح الکافیة، ص ۶۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۵؛ غزالی، حقوق الانسان، ص ۷۲.

شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام / ۲۳۳

علیه السلام نخواهد پذیرفت و چنین بدعت بزرگی را که تصرف در اساس و مأخذ و متن رسالت اسلام است، قبول نخواهد کرد؛ ولی برای عثمان قبول این پیشنهاد، اشکالی پیش نمی‌آورد؛ چون نه مقید به حفظ مبانی و اصول و تعالیم اسلام بود و نه به تعهداتی که می‌کرد ملزم و پایبند بود؛ بنابراین، بدعت را امضا کرد و نه تنها به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد، بلکه اعتنایی به روش ابوبکر و عمر نیز ننمود. اما در این میدان و در این جایگاه، بر همگان مسلم و معلوم شد که علی علیه السلام تا چه حد به حفظ اصول اسلام پایبند است و هرگز پایمال شدن این اصول را وسیله‌ای برای رسیدن به مقام و زمامداری قرار نخواهد داد.^۱

در ضمن، علی علیه السلام با این عمل، به‌طور رسمی و آشکارا، به قیمت ترک خلافت و امارت، اعتبار سیره ابوبکر و عمر را رد کرد و اسلام را از محدوده افکار و احوای آنها خارج ساخت.

۱. این است آن موقف بزرگی که نویسنده معروف مصری محمد غزالی، در کتاب *حقوق الانسان* تحت تأثیر آن قرار گرفته و آن را با موقف بسیار عالی و حساس دیگر از علی علیه السلام نقل نموده و به هر دو موقف افتخار کرده است. غزالی، *حقوق الانسان*، ص ۸۹.

۱۳۴۴ / رمضان در تاریخ

زاممداری علی علیه السلام

روش حکومت و زمامداری در اسلام و رابطه حکومت و جامعه، براساس مساوات، عدالت، احترام، رعایت حقوق همگان، توجه به آزادی افراد و همکاری‌های صمیمانه و حذف تشریفات بیهوده قرار دارد.

در اسلام فردی حاکم است که مسئولیتش از دیگران بیشتر و خطیرتر باشد. حاکم مانند برادری مهربان و خادمی دلسوز و امین، وظیفه خود را انجام می‌دهد و حکومت را وسیله اشباع غرایز حیوانی و کبر و نخوت قرار نمی‌دهد. حاکم نمی‌تواند خود یا خویشانش را بر دیگران ترجیح دهد یا زندگی پرتجملی داشته باشد؛ یا الگوی زندگی‌اش را کسری و قیصر قرار دهد؛ یا بیش از حق خود از بیت‌المال بردارد و با این اعمال، از مردم ساده و محروم فاصله بگیرد. حاکم باید به قدری به مردم نزدیک باشد که هرکس در هررتبه و مقامی که باشد، ساده و بی‌پیرایه در مجلس او بنشیند و از جانب دیگران تحقیر نشود.

حکومت در جامعه اسلامی باید سرچشمه درخشان عدالت اسلام بوده و از هرگونه استبداد و استثمار، پاک و منزّه باشد.

حکومت علی علیه السلام نشان‌دهنده تمام این اصول و روشن‌ترین تجلی حکومت به تمام معنا انسانی و معرف حقیقی روح عدالت و مساوات اسلام بود. علی علیه السلام تنها کسی بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به اهداف و

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۳۵

تعالیم اسلام آگاه بود. او آئینه تمام‌نمای نظام اسلام، عدالت اسلام و همه برنامه‌های اسلام بود. از این جهت، حکومتش نیز روشنگر مفاهیم اسلامی در حکومت و سیاست و اداره اجتماع و احترام به اصول آزادی و مساوات بود. او زمامداری بود که حواجج خود را شخصاً عهده‌دار می‌شد.

هرگاه امام علیه السلام به بازار می‌رفت و کالایی می‌خرید، خودش آن را به منزل حمل می‌کرد. گاهی اوقات در حالی که بیت‌المال مسلمین در اختیارش بود، شمشیر خود را در معرض فروش می‌گذاشت.

ایشان همواره با ضعیفان و بینوایان مصاحبت داشت و از آنها دلجویی می‌کرد و به کارها و شکایات و مظالم، شخصاً رسیدگی می‌نمود. نان جو می‌خورد و از غذاهای لذیذ تناول نمی‌کرد، و می‌فرمود:

«عَلَّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَإِلَّا طَلَبَتْ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا»؛^۱

«نفست را به صفت قناعت مداوا کن، و الا بیشتر از

آنچه را که بسش باشد از تو درخواست می‌کند».

امام علیه السلام لباس خود را وصله می‌زد و جامه وصله‌دار می‌پوشید و می‌فرمود:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحرانی، حلیة‌الابرار، ج ۲، ص ۲۳۳؛ محدث نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۵؛ ج ۱۵، ص ۲۳۰؛ ج ۱۶، ص ۲۹۸.

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ
الْمُؤْمِنُونَ»^۱

«قلب انسان به وسیله لباس مندرس، فروتنی می یابد، و
نفس انسان رام می شود و دیگر مؤمنین نیز از این
روش درس و سرمشق می گیرند.»

هنگامی که آن حضرت به سوی شام می رفت، دهقانان انبار ایشان را
دیدند، پیاده شدند و مراسمی انجام دادند. حضرت فرمود: این چه
کاری است که انجام دادید؟ گفتند: مراسمی است که با آن به امیران
(زامداران) احترام می کنیم. امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ وَإِنَّمَا لَتَشَقُّونَ عَلَيَّ
أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشَقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ!»^۲

«به خدا سوگند امیران شما از این کار (از این تملقات
و تشریفات) سودی نمی برند. شما خود را در دنیا به
رنج و زحمت می اندازید و در آخرت به این کار، شقی
و بدبخت می شوید.»

وقتی یکی از افراد، درحالی که حضرت، سوار بودند چند قدمی به
عنوان احترام، پیاده امیرمؤمنان علیه السلام را مشایعت کرد، این عمل بر خاطر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳ (ج ۴، ص ۲۳)؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱،

معدلت مآثرِ آن حضرت گران آمد، فرمود:

«ارْجِعْ فَإِنَّ مَشِيَّ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَدَلَّةٌ
لِلْمُؤْمِنِ»^۱

«برگرد که پیاده آمدن مثل تو با مثل من، برای والی
فتنه و برای مؤمن، خواری و ذلت است».

یعنی این‌گونه رفتار و احترام، باد در بینی حاکمان و زمامداران
می‌اندازد و آنان را به نخوت و تکبر تشویق می‌کند و کرامت و
شرافت و عزت نفس مؤمن را تباه می‌سازد.

مدح و ثنای بی‌مورد

یکی از اصحاب، در مدح و ثنای آن حضرت بسیار سخن گفت مولا
آن را از او نپذیرفت و به او و دیگران تذکر داد که برنامه حکومتی او،
برنامه‌هایی که اسلام آن را میرانده است، نیست و از این مدح‌ها و
سپاس‌ها، ناراحت است و دوست ندارد از کسی این ثناخوانی‌ها را
بشنود؛ زیرا خداوند در حمد و سپاس و نیایش و عظمت و کبریا، از
هرکس سزاوارتر است.

آری، این ثناخوانی‌های رودررو، در حضور زمامداران، ادوار «آکاسیره»
و «قیاصیره» را که اسلام پشت سر گذارده، تجدید می‌کند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۲ (ج ۴، ص ۷۶ - ۷۷)؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۵.

از جمله، آن حضرت فرمود: با من آن‌گونه که با ستمکاران و جبّاران سخن گفته می‌شود، سخن نگویید و از من آن‌گونه که در حضور پادشاهان تحفّظ کرده می‌شود، تحفّظ نکنید (آنچه را می‌خواهید با الفاظ و عبارات عادی بیان دارید) و تملّق و چاپلوسی ننمایید و گمان نکنید که من از شنیدن سخن حق ناراحت می‌شوم. تا به اینجا که می‌فرماید:

«فَإِنَّمَا أَنَا وَانْتُمْ عَبِيدٌ مَّمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ عَزَّوَجَلَّ»^۱

«جز این نیست که من و شما بندگان مملوکیم از برای پروردگاری که پروردگاری غیر از او نیست».

به نظر ما تمام حسن روابط حکومت با جامعه در درک همین جمله است که حاکم به‌راستی دریابد که در بندگی، هیچ برتری بر رعایایش ندارد و همه بنده و مملوک پروردگار جهان می‌باشند. اینجاست که همه توقّعات بیجا از بین می‌رود؛ تمام تکبّر‌ها، خودخواهی‌ها، فرعونیت‌ها و فخرفروشی‌ها نابود می‌شود؛ تمام تشریفات حذف می‌گردد و وجود حاکم، الگوی تواضع و فروتنی و ادب نسبت به

۱. چون این خطبه مشتمل بر مطالب عالیّه ارزنده است، شایسته است که مورد کمال توجّه و دقّت اهل معرفت واقع شود؛ قسمت‌هایی از آن در **نهج البلاغه**، و متن کامل آن در روضه **الکافی** روایت شده است. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶ (ج ۲، ص ۲۰۱)؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۵۶.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۳۹

رعایا می‌شود. و اگر رعیت هم این معنای عالی را درک کند، وجودش سرشار از عزت نفس و شرافت می‌شود و از تملق و نیایش و نسبت دادن عناوین و القاب و مدایح بی‌معنا، ابا می‌ورزد؛ در نتیجه عالی‌ترین روابط بین جامعه و حکومت برقرار می‌گردد.

سند افتخار بشریت و زنده‌ترین برنامه زمامداری

یکی از اسناد مهم افتخار جامعه اسلام مخصوصاً تشیع، عهدنامه امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر است^۱ که پس از قریب به هزار و چهارصد سال، همچنان معتبرترین اعلامیه حقوق بشر است.

جملات و عبارات این عهدنامه، در هر یک از قسمت‌های مختلف مملکت‌داری و توجه به حقوق جامعه و حفظ جنبه‌های مختلف، ارزنده و جالب و اعجاز‌آمیز است.

این عهدنامه در گذشته و حال، مورد بررسی دانشمندان و حکیمان بزرگ واقع شده و شرح‌های بسیاری بر آن نگاشته‌اند که از جمله شرح توفیق الفکیکی به نام *الرّاعي والرّعیه* است.

یادی از آیت‌الله بروجردی قدس سره

روزی از روزها که طبق معمول به محضر استاد بزرگ آیت‌الله

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۲ - ۱۱۱).

۱۲۴۰ / رمضان در تاریخ

العظمی آقای بروجردی رحمۃ اللہ علیہ مشرف شدم، در حالی که از آن سرچشمه علم استفاده می کردم، آن استاد بزرگوار نامه ای را که همان روز به ایشان رسیده بود، به من مرحمت کردند. نامه را گرفتم و مطالعه نمودم. آنچه از نامه در خاطر من باقی مانده است، به طور خلاصه به این مضمون بود:^۱

شخصی مسیحی، نویسنده و استاد لبنانی، جورج جرداق به محضر آیت الله بروجردی نوشته بود: من درباره تاریخ زندگی امام علی علیه السلام مطالعات بسیار کرده ام و این حقیقت را دریافتم که همه اصولی که در دنیای متمدن معاصر، مورد قبول و اتفاق ملل و امم واقع شده و اساس ترقی و زندگی انسانی شناخته می شود، از زندگی امام، دستورات، روش و رفتار آن حضرت استفاده می شود و علمای اسلام، آنچنان که باید (البته این نظر اوست) به این اصول برنخورده، و یا آنچنان که باید آن را تشریح نکرده اند.

علمای غرب نیز این مطلب را کتمان کرده اند؛ چون نخواسته اند قبول کنند که شخصیتی در شرق، مظهر و مبین تمام این اصول باشد، و من سزاوار ندیدم که چنین شخصیتی در شرق باشد، و شأن و منزلت و حقیقت مجهول بماند؛ بنابراین، این کتاب را نگاشتم، و چون من

۱. چون فعلاً نامه در اختیار حقیر نیست و اکنون سالها گذشته است، آنچه را می نویسم، تقریباً نقل به مضمون و خلاصه مطالب نامه است.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۴۱

مسیحی هستیم، کسی نمی‌تواند مرا به تعصب متهم کند. نیز نوشته بود که شما را شایسته‌ترین شخصیتی یافته‌ام که این کتاب را به او اهدا کنم. بنابراین آن را به شما اهدا می‌کنم و شما پس از مطالعه، تصدیق می‌کنید که:

إِنِّي أَصَفْتُ الْإِمَامَ بَعْضَ الْإِنصَافِ^۱.

مرحوم استاد، منتظر وصول کتاب بودند که هنوز نرسیده بود. به عرض رساندم که کتاب ان شاء الله تعالی می‌رسد؛ ولی همین نامه نیز از نظر مطالب و اعترافات که در آن است، سند مهمی می‌باشد.

پس از مدتی کتاب رسید. نام کتاب **الامام علی صوت العدالة الانسانیة** بود؛ که در یک جلد چاپ شده و اخیراً به وضع فعلی در چند جلد درآمده است. حضرت آیت‌الله پس از آنکه اندکی فرصت یافتند، کتاب را مطالعه کردند و به من نیز امر فرمودند که از ابتدا تا پایان آن را مطالعه کنم و هر جا که اشتباهی به‌نظرم آمد، یادداشت نمایم. من هم به فرمایش استاد آن را مطالعه کرده و آن موارد را یادداشت نمودم و به محضرشان تقدیم کردم. از جمله مطالب ارزنده‌ای که در آن کتاب خواندم، بررسی عهدنامه مالک

۱. این جمله عین لفظ جورج جرداق است: به‌درستی که من مرز دادگری را در داوری درباره امام مراعات کردم.

اشتر و مقایسه آن با اعلامیه حقوق بشر بود.^۱ این دانشمند مسیحی، مواد اعلامیه حقوق بشر را نوشته و در مقابل هر ماده‌ای جمله‌ای از این عهدنامه را قرار داده است و می‌گوید: این اعلامیه حقوق بشر است، و این هم عهدنامه امام به مالک اشتر. هر دو را که ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم در تمام مواد، جملات عهدنامه کامل‌تر و رساتر است؛ با این تفاوت که:

۱. اعلامیه حقوق بشر را در عصری که به اصطلاح، دنیا پیشرفت کرده، نوشته‌اند و پس از چند مرتبه تکمیل، به صورت فعلی درآمده است؛ اما علی علیه السلام عهدنامه را بیش از سیزده قرن قبل در موقعی که این حقوق، مطرح و مورد توجه نبوده است، مرقوم فرمود.

۲. در اطراف مواد این عهدنامه و مضمون و الفاظ و متن آن، علمای حقوق و دانشمندان کشورهای مختلف اظهار نظر کرده و بررسی‌ها نموده، و در روزنامه‌ها در معرض افکار عموم گذاردند، و با اشتراک مساعی آن را نوشتند؛ اما امام علیه السلام شخصاً و بدون اینکه با احدی مشورت کرده باشد، هنگامی که مالک اشتر را به حکومت مصر معین فرمود، این عهدنامه را نوشت.

۱. از آن زمان تا حال دیگر فرصت مراجعه به این کتاب را نیافته‌ام و اکنون هم که این قسمت را می‌نویسم، این کتاب را در اختیار ندارم. بنابراین آنچه را که نوشته‌ام، به صورت اقتباسی از آن کتاب عرضه می‌دارم. خوانندگان عزیز می‌توانند برای مطالعه بیشتر به اصل یا ترجمه کتاب مراجعه فرمایند.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام / ۲۴۳

۳. اینان وقتی اعلامیه حقوق بشر را نوشتند، هرچه توانستند بر سر ملل دنیا، به خصوص ملل ضعیف و استعمار زده و محروم منت گذارده و به آن افتخار کردند؛ در حالی که امام در اعلام این حقوق برای بشر به احدی منت نمی گذاشت، و آن را انجام وظیفه می دانست.

۴. کسانی که اعلامیه حقوق بشر را به دنیا عرضه داشتند، و خود را بنیان گذار آن (البته به دروغ) معرفی نمودند، خودشان برای این اعلامیه احترامی قائل نیستند؛ و در موقعی که پای منافعشان در بین باشد، مواد آن را زیر پا می گذارند و به آن عمل نمی کنند؛ اما امام علیه السلام به شهادت تاریخ، خودش در عمل به این عهدنامه پیش قدمتر بود، و از مواد آن هرگز تخلف نفرمود.

درباره شخصیت عظیم علی علیه السلام هرچه کلام تعقیب شود، به نهایت نمی رسد. با اینکه هزاران کتاب در مورد شخصیت آن حضرت نوشته شده، مرور زمان روزبه روز وسعت و عظمت آن را آشکارتر می سازد؛ و هرکس در مطالعه تاریخ زندگی و فضیلت آن حضرت وارد می شود، خود را در برابر عظمت هایی تازه می بیند که گمان می کند بر دیگران مجهول مانده است.

بنابراین ضمن عرض معذرت از خوانندگان، و اعتراف به قصور خود در اینجا کتاب را پایان می دهم و متذکر می شوم که حوادث تاریخی ماه رمضان بیشتر از این است که ما درباره اسرار و فلسفه آن بحث کرده ایم

۱۴۴۴ / رمضان در تاریخ

و از نظر آنکه حجم کتاب زیاد نشود، به همین مقدار اکتفا شد. امید است در فرصت دیگر درباره بقیه حوادث، بحث را ادامه دهیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ أَبِي
الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، عبدالله بن محمد، تحقیق سامی غیری، دارالکتاب اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۴. الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، تحقیق سید محمدباقر موسوی خراسان، النجف الاشرف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۵. الاختصاص، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۶. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۷. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. ۴۶۳ق.)، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ق.
۸. اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۹. انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی (م. ۲۷۹ق.)، تحقیق سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.

٢٤٦ / رمضان در تاریخ

١٠. **الاصابة في تمييز الصحابه**، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. ٨٥٢ق.)، تحقيق عادل احمد، علي محمد، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
١١. **اعلام النبوه**، ماوردی، علی بن محمد (م. ٤٥٠ق.)، بيروت، دار و مكتبة الهلال، ١٤٠٩ق.
١٢. **اعلام النبوة**، ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد (م. ٣٢٧ق.)، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ١٣٨١ش..
١٣. **إعلام الوری بأعلام الهدی**، طبرسی، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٧ق.
١٤. **اقبال الاعمال**، ابن طاووس، سيد علی بن موسی (م. ٦٦٤ق.)، تحقيق جواد قیومی، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ١٤١٠ق.
١٥. **الامالی**، صدوق، محمد بن علی (م. ٣٨١ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
١٦. **الامالی**، طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، تحقيق مؤسسة البعثة، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ق.
١٧. **امان الامة من الضلال والاختلاف**، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٧ق.
١٨. **امتناع الاسماع بما للنبي من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع**، مقریزی، احمد بن علی (م. ٨٤٥ق.)، تحقيق محمد نمیسی، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
١٩. **الانوار البهية في تواریخ الحجج الالهيه**، محدث قمی، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، قم، نشر اسلامی، ١٤٠٧ق.
٢٠. **اهل البيت عليهم السلام**، ابو علم، توفیق، القاهرة، دار لکتاب الجامعی، ١٤١٣ق.
٢١. **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام**، مجلسی، محمد باقر (م. ١١١١ق.)، تحقيق محمد باقر بهبودی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.

کتاب نامہ / ۲۴۷

۲۲. **البدایة والنہایہ**، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۲۳. **بشارة المصطفى ﷺ لشيعة المرتضى عليه**، طبري، محمد بن ابى القاسم (م. ۵۲۵ق.)، تحقيق جواد قيومي، قم، نشر اسلامي، ۱۴۲۰ق.
۲۴. **تاج المواليد في مواليد الائمة ﷺ ووفياتهم**، طبرسي، فضل بن حسن (م. ۵۸۴ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ۱۴۰۶ق. .
۲۵. **تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام**، ذهبي، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق.)، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.
۲۶. **تاريخ الأمم والملوك**، طبري، محمد بن جرير (م. ۳۱۰ق.)، تحقيق گروهی از دانشمندان، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳ق.
۲۷. **تاريخ مدينة دمشق**، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ق.)، تحقيق علی شيری، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۸. **تاريخ مواليد الائمة ﷺ ووفياتهم**، ابن خشاب بغدادی، عبدالله بن نصر (م. ۵۶۷ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ۱۴۰۶ق.
۲۹. **تاريخ البيهقي**، يعقوبی، احمد بن ابى يعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بيروت، دار صادر.
۳۰. **التبيان في تفسير القرآن**، طوسي، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقيق احمد قصير عاملی، بيروت، دار احياء التراث العربي.
۳۱. **تفسير فرات الكوفي**، فرات کوفي، فرات بن ابراهيم (م. ۳۰۷ق.)، تحقيق محمد کاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۴۱۰ق.
۳۲. **تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة**، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه لاهياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۳۳. **تمدن اسلام و عرب**، لوبون، گوستاو (م. ۱۹۳۱م.)، ترجمه سيد محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴ش.

٣٤. **تنقيح المقال فى علم الرجال**، مامقانى، عبدالله (م. ١٣٥١ ق.)، النجف الاشرف، مطبعة المرتضوية، ١٣٥٢ ق.
٣٥. **التوحيد**، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهرانى، قم، نشر اسلامى، ١٣٩٨ ق.
٣٦. **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق سيد محمد مهدى موسى خرسان، قم، الشريف الرضى، ١٣٤٨ ش.
٣٧. **جامع البيان فى تفسير القرآن**، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ ق.)، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ ق.
٣٨. **جامع السعادات**، نراقى، محمد مهدى (م. ١٢٠٩ ق.)، تحقيق سيد محمد كلانتر، النجف الاشرف، دار النعمان.
٣٩. **جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن ابي طالب**، ابن دمشقى، محمد بن احمد دمشقى (م. ٨٧١ ق.)، تحقيق محمد باقر محمودى، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٥ ق.
٤٠. **حقوق الانسان بين التعاليم الاسلام و اعلان الامم المتحدة**، غزالى، محمد، القاهرة، المكتبة التجارية، ١٣٨٣ ق.
٤١. **حلية الابرار**، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. ١١٠٧ ق.)، تحقيق غلامرضا مولانا، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٤ ق.
٤٢. **حلية الاولياء و طبقات الاصفياء**، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ٤٣٠ ق.)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٥ ق.
٤٣. **حياة الحيوان**، دميرى، محمد بن موسى (م. ٨٦٠ ق.)، تهران، چاپ سنگى.
٤٤. **الخرائج و الجرائح**، قطب راوندى، سعيد بن هبة الله (م. ٥٧٣ ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي، ١٤٠٩ ق.
٤٥. **خصائص الوحي المبين**، ابن بطريق، يحيى بن حسن (م. ٦٠٠ ق.)، تحقيق مالك محمودى، قم، دار القرآن الكريم، ١٤١٧ ق.

کتاب نامہ / ۲۴۹

۶۲. **دارالسلام فیما يتعلق بالرؤیا والمنام**، محدث نوری، میرزا حسین (م). ۱۳۲۰ق.، تحقیق سید ہاشم رسولی محلاتی، قم، شركة المعارف الاسلامیه.
۶۳. **دعائم الاسلام**، مغربی، قاضی نعمان بن محمد تمیمی (م. ۳۶۳ق.)، تحقیق آصف فیضی، القاہرہ، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۶۴. **دلائل الامامہ**، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، قم، مؤسسۃ البعثۃ، ۱۴۱۳ق.
۶۵. **دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعہ**، بیہقی، احمد بن حسین (م). ۴۵۸ق.، تحقیق عبدالمعطی قلجی، بیروت، دارالکتب العلمیۃ، ۱۴۰۵ق.
۶۶. **ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی**، طبری، احمد بن عبداللہ (م). ۶۹۴ق.، القاہرہ، مکتبۃ القدسی، ۱۳۵۶ق.
۶۷. **روح الدین الاسلامی**، طبارہ، عفیف عبدالفتاح، بیروت، ۱۹۹۶م.
۶۸. **روضۃ الواعظین و بصیرۃ المتعظین**، قتال نیشابوری، محمد بن حسن (م). ۵۰۸ق.، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.
۶۹. **الریاض النضرۃ فی مناقب العشرۃ (مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؑ)**، طبری، احمد بن محمد (م. ۶۹۴ق.)، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۵ق.
۷۰. **الزهد**، کوفی اہوازی، حسین بن سعید (م. قرن ۳)، تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان، قم، المطبوعۃ العلمیۃ، ۱۳۹۹ق.
۷۱. **سبل الہدی و الرشاد فی سیرۃ خیر العباد**، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ق.)، تحقیق عادل احمد، علی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیۃ، ۱۴۱۴ق.
۷۲. **سفینۃ البحار و مدینۃ الحکم و الآثار**، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، تہران، دارالاسوۃ، ۱۴۱۶ق.
۷۳. **سنن ابن ماجہ**، ابن ماجہ قزوینی، محمد بن یزید (م. ۲۷۵ق.)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر.

٥٨. **سنن ابي داود**، ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ ق.)، تحقيق سعيد محمد لحام، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ ق.
٥٩. **سنن الترمذي**، ترمذي، محمد بن عيسى (م. ٢٧٩ ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
٦٠. **السنن الكبرى**، بيهقي، احمد بن حسين (م. ٤٥٨ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤١٦ ق.
٦١. **السنن الكبرى**، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، تحقيق سليمان بنداري، سيد كسروي حسن، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ ق.
٦٢. **سنن النسائي**، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ ق.
٦٣. **سير اعلام النبلاء**، ذهبي، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ ق.)، تحقيق شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق.
٦٤. **السيرة النبويه**، ابن هشام، عبدالملك حميري (م. ٨ - ٢١٣ ق.)، بيروت، دارالمعرفة.
٦٥. **السيرة النبويه**، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ ق.)، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٦ ق.
٦٦. **شرح احقاق الحق**، مرعشي نجفي، سيد شهاب الدين (م. ١٤١١ ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٩ ق.
٦٧. **شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار**، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٤٣ ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ ق.
٦٨. **شرح نهج البلاغه**، ابن ابي الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ ق.
٦٩. **الشيعة والحاكمون**، مغنيه، محمدجواد (م. ١٤٠٠ ق.)، بيروت، دارالتعارف.

کتاب نامہ / ۲۵۱

۷۰. صحیح البخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. ۲۵۶ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۷۱. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دارالفکر.
۷۲. الصراط المستقیم الی مستحقى التقديم، عاملی نباطی، علی بن یونس (م. ۸۷۷ق.)، تحقیق محمد باقر بهبودی، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ق.
۷۳. صلح الحسن عليه السلام، شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین (م. ۱۳۷۷ق.)، ۱۳۷۷ق.
۷۴. الصواعق المحرقة، ہیتمی، احمد بن حجر (م. ۹۷۴ق.)، تحقیق عبدالرحمن ترکی، کامل محمد خراط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۷۵. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ۲۳۰ق.)، بیروت، دارصادر.
۷۶. عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار عليهم السلام، لکنهوی، میرحامد حسین (م. ۱۳۰۶ق.)، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام، ۱۳۶۶ش.
۷۷. العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، حلی، علی بن یوسف (م. ۷۰۵ق.)، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۷۸. علل الشرايع، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
۷۹. عمدة عيون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، یحیی بن حسن (م. ۶۰۰ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۸۰. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقول (الامام الحسن عليه السلام)، بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله (م. قرن ۱۲)، قم، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۵ق.
۸۱. عوالم اللئالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (م. ۸۸۰ق.)، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.

٨٢. **عيون اخبار الرضا** عليه السلام، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق حسين اعلمى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ ق.
٨٣. **عيون الحكم والمواعظ**، ليثي واسطى، علي بن محمد (م. قرن ٦)، تحقيق حسين حسنى، قم، انتشارات دار الحديث، ١٣٧٦ ش.
٨٤. **الغدير في الكتاب والسنة والادب**، امينى، عبدالحسين (م. ١٣٩٢ ق.)، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٩٧ ق.
٨٥. **الفصول المهمة في اصول الائمة**، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ ق.)، تحقيق محمد بن محمد حسن قائنى، مؤسسه معارف اسلامى امام رضا عليه السلام، ١٤١٨ ق.
٨٦. **الفصول المهمة في معرفة الائمة** عليه السلام، ابن صباغ مالكي، علي بن محمد (م. ٨٥٥ ق.)، تحقيق سامى غريرى، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.
٨٧. **فضائل الخمسة من الصحاح الستة**، فيروز آبادى، سيد مرتضى حسيني (م. ٨٧١ ق.)، تهران، انتشارات اسلاميه، ١٣٩٢ ق.
٨٨. **فضائل الصحابه**، نسائى، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٥ ق.
٨٩. **قرب الاسناد**، حميرى قمى، عبدالله بن جعفر (م. ٣٠٠ ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث، ١٤١٣ ق.
٩٠. **الكافي**، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ ش.
٩١. **الكامل في التاريخ**، ابن اثير جزرى، علي بن محمد (م. ٦٣٠ ق.)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ ق.
٩٢. **كشف الغمة في معرفة الائمة** عليه السلام، اربلى، علي بن عيسى (م. ٦٩٣ ق.)، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ ق.
٩٣. **كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين** عليه السلام، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ ق.)، تحقيق حسين درگاهى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٤١١ ق.

کتاب نامہ / ۲۵۳

۹۴. **کمال الدین و تمام النعمه**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۹۵. **کنز الفوائد**، کراچکی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ ق.)، قم، مکتبۃ المصطفوی، ۱۳۶۹ ش.
۹۶. **الکنى واللقاب**، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ ق.)، تهران، مکتبۃ الصدر.
۹۷. **مجمع البيان فى تفسير القرآن**، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، تحقیق عدهای از محققین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق.
۹۸. **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، ہیثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۹۹. **المحاسن والمساوی**، بیهقی، ابراهیم بن محمد (م. قرن ۴)، مصر.
۱۰۰. **المحبر**، ابن حبیب بغدادی، محمد بن حبیب (م. ۲۴۵ ق.)، مطبعة الدائرة، ۱۳۶۱ ق.
۱۰۱. **مسار الشيعه فى مختصر تواريخ الشريعة**، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ ق.)، تحقیق مهدی نجف، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۲. **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، محدث نوری، میرزا حسین (م. ۱۳۲۰ ق.)، بیروت، مؤسسه آل البيت عليه السلام لاهیات التراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۳. **المستدرک على الصحيحين**، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ ق.)، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۰۴. **مستدرکات علم رجال الحديث**، نمازی شاهرودی، علی (م. ۱۴۰۵ ق.)، تهران، چاپخانه شفق، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۵. **المسترشد فى امامة امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام**، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، تحقیق احمد محمودی، مؤسسہ فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۶. **مسند ابويعلى الموصلى**، ابويعلى موصلى، اسماعيل بن محمد (م. ۳۰۷ ق.)، تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث.

٢٥٤ / رمضان در تاريخ

١٠٧. **مسند ابى داوود الطيالسى**، طيالسى، سليمان بن داوود (م. ٢٠٤ ق.)، بيروت، دار المعرفة.
١٠٨. **مسند احمد بن حنبل**، احمد بن حنبل، شيبانى (م. ٢٤١ ق.)، بيروت، دار صادر.
١٠٩. **مشكاة الانوار فى غرر الاخبار**، طبرسى، على بن حسن (م. قرن ٧)، تحقيق مهدي هوشمند، انتشارات دار الحديث، ١٤١٨ ق.
١١٠. **المصباح**، كعمى، ابراهيم بن على (م. ٩٠٥ ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٣ ق.
١١١. **مصباح المتهدج**، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ ق.
١١٢. **المصنف فى الاحاديث والآثار**، ابن ابى شيبه كوفى، عبدالله بن محمد (م. ٢٣٥ ق.)، تحقيق سعيد لحام، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ ق.
١١٣. **المصنف**، صنعانى، عبدالرزاق بن همام (م. ٢١١ ق.)، تحقيق حبيب الرحمن اعظمى، منشورات المجلس العلمى.
١١٤. **معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول ﷺ**، زرندى، محمد بن يوسف (م. ٧٥٠ ق.)، تحقيق ماجد بن احمد العطيه.
١١٥. **المعارف**، ابن قتيبه دينورى، محمد بن مسلم (م. ٢٧٦.)، تحقيق ثروت عكاشة، القاهرة، دارالمعارف.
١١٦. **معانى الاخبار**، صدوق، محمد بن محمد (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ ق.
١١٧. **معاوية بن ابى سفيان فى الميزان**، عقاد، محمود عباس، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٨٦ ق.
١١٨. **معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة**، خوئى، سيد ابوالقاسم موسوى (م. ١٤١٣ ق.)، ١٤١٣ ق.
١١٩. **المعجم الكبير**، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ ق.)، تحقيق حمدى سلفى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ ق.

کتاب نامہ / ۲۵۵

۱۲۰. **المغازی**، واقدی، محمد بن عمر (م. ۲۰۷ق.)، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۹ق.
۱۲۱. **مفاتیح الجنان**، محدث قمی (م. ۱۳۵۹ق.)، ترجمہ مہدی الہی قمشہای، قم، انتشارات آیین دانش، ۱۳۸۶ش.
۱۲۲. **مقاتل الطالبیین**، ابوالفرج اصفہانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ق.)، تحقیق کاظم مظفر، قم، دارالکتاب، ۱۳۸۵ق.
۱۲۳. **مکارم الاخلاق**، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.
۱۲۴. **مناقب آل ابی طالب**، ابن شہر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروہی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۱۲۵. **المناقب**، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۲۶. **المنتظم فی تاریخ الامم والملوک**، ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (م. ۵۹۷ق.)، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العملیة، ۱۴۱۲ق.
۱۲۷. **النصائح الکافیة لمن یتولی معاویہ**، ابن عقیل علوی، محمد بن عقیل (م. ۱۳۵۰ق.)، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۲ق.
۱۲۸. **نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار**، حسینی میلانی، سید علی، چاپخانه مهر، ۱۴۱۴ق.
۱۲۹. **نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار**، شبلنجی، مؤمن بن حسن (م. ۱۲۹۸ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیہ.
۱۳۰. **الهم والحزن**، ابن ابی الدنیا، عبدالله بن محمد (م. ۲۸۱ق.)، تحقیق مجدی فتحی السید، دارالاسلام، ۱۴۱۲ق.
۱۳۱. **ینابیع المودة لذوی القربی**، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
قرآن و تفسیر			
۱	تفسیر آیة فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصوصن عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیة التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیة الانذار	عربی	—
حدیث			
۵	منتخب الاثر در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی
—	غیبة المنتظر	عربی	—
۶	قیس من مناقب امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه)	عربی	فارسی
—	پرتوی از فضائل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	—	فارسی
۷	احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۸	احادیث الفضائل	عربی	—
فقه			
۹	توضیح المسائل	فارسی	—
—	منتخب الاحکام	فارسی	—
۱۰	احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی
۱۱	جامع الاحکام در ۲ جلد	فارسی	—
۱۲	استفتائات قضایی	فارسی	—
۱۳	استفتائات پزشکی	فارسی	—

عربی	فارسی	مناسک حج	۱۴
عربی	فارسی	مناسک عمره مفردہ	۱۵
—	فارسی	ہزار سؤال پیرامون حج	۱۶
آدری	فارسی	پاسخ کوتاہ بہ ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	۱۷
—	فارسی	احکام خمس	۱۸
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۱۹
—	فارسی	رسالہ در احکام ثانویہ	۲۰
—	عربی	فقہ الحج در ۴ جلد	۲۱
—	عربی	ہدایۃ العباد در ۲ جلد	۲۲
—	عربی	ہدایۃ السائل	۲۳
—	عربی	حواشی علی العروۃ الوثقی	۲۴
—	عربی	القول الفاخر فی صلاۃ المسافر	۲۵
—	عربی	فقہ الخمس	۲۶
—	عربی	أوقات الصلوة	۲۷
—	عربی	التعزیر (احکامہ و ملحقاتہ)	۲۸
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	۲۹
—	عربی	رسالة فی معاملات المستحدثۃ	۳۰
—	عربی	التداعی فی مال من دون بینة و لا ید	۳۱
—	عربی	رسالة فی المال المعین المشتبه ملکیتہ	۳۲
—	عربی	حکم نکول المدعی علیہ عن الیمین	۳۳
—	عربی	ارث الزوجۃ	۳۴
—	عربی	مع الشیخ جادالحق فی ارث العصبہ	۳۵
—	عربی	حول دیات ظریف ابن ناصح	۳۶
—	عربی	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعیۃ الاستخارة)	۳۷
—	عربی	الرسائل الخمس	—
—	عربی	الشعائر الحسینیۃ	۳۸
آدری	—	آنچه ہر مسلمان باید بداند	—
اصول فقہ			
—	عربی	بیان الاصول در ۳ جلد	۳۹
—	عربی	رسالة فی الشهرۃ	۴۰
—	عربی	رسالة فی حکم الاقل و اکثر فی الشبهة الحکمیۃ	۴۱
—	عربی	رسالة فی الشروط	۴۲

عقاید و کلام

—	فارسی	عرض دین	۴۳
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۴۴
—	فارسی	الهیات در نهج البلاغه	۴۵
—	فارسی	معارف دین در ۳ جلد	۴۶
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	۴۷
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	۴۸
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۴۹
—	فارسی	نیایش در عرفات	۵۰
—	فارسی	سفرنامه حج	۵۱
—	فارسی	شهید آگاه	۵۲
—	فارسی	امامت و مهدویت	—
—	فارسی	نظام امامت و رهبری/۱	۵۳
عربی	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت/۲	۵۴
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	۵۵
—	فارسی	پیرامون معرفت امام/۴	۵۶
—	فارسی	معرفت حجت خدا/۵	۵۷
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان/۶	۵۸
عربی	فارسی	باورداشت مهدویت/۷	۵۹
—	فارسی	اصالت مهدویت/۸	۶۰
آذری	فارسی	نوید امن و امان/۹	۶۱
—	فارسی	عقیده نجات بخش/۱۰	۶۲
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۱	۶۳
—	فارسی	به سوی دولت کریمه/۱۲	۶۴
—	فارسی	پاسخ به ده پرسش/۱۳	۶۵
انگلیسی	فارسی	گفتمان مهدویت/۱۴	۶۶
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبه/۱۵	۶۷
—	فارسی	پیام‌های مهدوی/۱۶	۶۸
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۶۹
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۰
—	فارسی	مقالات کلامی	۷۱
—	فارسی	صراط مستقیم	۷۲
—	عربی	الی هدی کتاب‌الله	۷۳
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۷۴

—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	٧٥
—	عربی	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	٧٦
—	عربی	لمحات فى الكتاب و الحديث و المذهب	—
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	٧٧
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام على <small>عليه السلام</small> ، على الزهراء <small>عليها السلام</small>	٧٨
اردو/ فرانسہ	عربی	مع الخطيب فى خطوطه العريضة	٧٩
—	عربی	رسالة فى البداء	٨٠
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنى عشر <small>عليهم السلام</small>	٨١
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	٨٢
—	عربی	من لهذا العالم؟	٨٣
—	عربی	بين العلمين ، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	٨٤
—	فارسی	داورى ميان شيخ صدوق و شيخ مفيد	—
—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مكيبال المكارم» و «منتقى الجمال»	٨٥
—	عربی	امان الامة من الضلال و الاختلاف	٨٦
—	عربی	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	٨٧
—	عربی	التقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	٨٨
—	فارسی	پیام غدیر	٨٩
تربیتی			
—	فارسی	ماه مبارک رمضان، عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق	٩٠
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	٩١
—	فارسی	با جوانان	٩٢
تاریخ			
—	فارسی	سیر حوزہ های علمی شیعه	٩٣
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	٩٤
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	٩٥
—	فارسی	آینه جمال	—
—	فارسی	از نگاه آفتاب	—
—	فارسی	اشک و عبرت	—

تراجم			
—	فارسی	زندگانی آیت الله اخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی	۹۶
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۹۷
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۹۸
—	فارسی	فخر دوران	۹۹
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۰۰
—	فارسی	بزم حضور	۱۰۱
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۰۲
—	فارسی	صحیفة المؤمن	۱۰۳
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۰۴
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۰۵
مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۰۶
—	فارسی	شب پرگان و آفتاب	۱۰۷
—	فارسی	شب عاشورا	—
—	فارسی	صبح عاشورا	—
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۰۸
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۰۹